زند بهمن یَسن

تصحیح متن، آوانویسی، برگردان فارسی و یادداشتها

از

محمدتقی راشد محصل



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فهرست

نشانه‌ها

[ ]	نشانه کاستن واژه از متن
< >	نشانه افزودن واژه به متن
←	نگاه کنید به . . .
ج	جلد
ص	صفحه
صص	از صفحه تا صفحه

زند بهمن یسن

ستایش دادار اورمزدِ نیكِ افزایندهٔ رایومندِ (= باشكوه) فره‌مند و امشاسپندان را. آفرین (= ستایش) بهدینِ پاك مزدیسنان را. تندرستی و دیرزیستی و كامیابی برای او كه این را می نویسم[1].

۱

۱ـ از ستودگر <نسك>[2] چنین پیداست كه: زردشت از اورمزد بی مرگی خواست. ۲ـ پس اورمزد خردِ همه آگاه (= خرد اورمزدی) را به زردشت نمود (= نشان داد). ۳ـ و با آن درختِ یك ریشه‌ای دید كه در آن چهار شاخه بود[3]، یكی زرین، یكی سیمین یكی پولادین، یكی آهنِ برآمیخته[4]. ۴ـ آن‌گاه پنداشت كه در خواب دیده است. ۵ـ هنگامی كه از خواب بیدار شد، زردشت به او (= اورمزد) گفت كه: «ای خدای مینویان و جهانیان! به من نشان دهید كه درخت یك ریشه‌ای كه دیدم، كه چهار شاخه بدان بود، <چیست>؟» ۶ـ اورمزد به زردشتِ سپیتمان گفت كه: «آن درخت یك ریشه‌ای كه دیدی، آن جهان است كه من اورمزد آفریدم. ۷ـ آن چهار شاخه، آن چهار زمان است كه رَسَدْ ۸ـ آن كه زرین است، پادشاهی گشتاسپ شاه است، هنگامی است كه من تو را <برایِ> دین دیدار كنم و گشتاسپ شاه دین بپذیرد و كالبدِدیوان بشكند و دیوان از آشكارگی به گریز و نهان‌روشی[5] ایستند (= زردشت قالب مادی دیوان را درهم شكند و اینان از آن پس در

نظرِ آدمیان آشکار نباشند و زندگیِ مخفیانه را آغاز کنند) . ۹ـ آن که سیمین است، پادشاهیِ اردشیر، پادشاه کیانی است. ۱۰ـ آن که پولادین است، پادشاهیِ انوشروانِ خسرو قبادان (= خسرو پسر قباد) است. ۱۱ـ و آن آهنِ برآمیخته، ای زردشت سپیتمان! پادشاهیِ بدِ دیوانِ گشاده مویِ[۶] خشم تخمه (= از نژاد دیو خشم) است <در> هنگامی که سدهٔ دهم تو سر بود (= به پایان رسد)[۷]؟

۲

۱ـ در زندِ بهمن یسن، خرداد یسن، اشتاد یسن[۸] پیداست که یك بار گجسته (= ملعون) مزدكِ بامدادان، دشمن دین، <برای> دشمن کردن ایشان (مردمان) با دینِ ایزدان،به پیدایی آمد[۹] ۲ـ آن انوشروان خسرو قبادان، خسرو پسرِ ماه‌ونداد، نیوشاپور پسرِ دادار اورمزد، دستورِ آذربایجان و آذرفرنبغِ بی دروغ و آذرباد، آذرمهر و بخت‌آفرید را به پیش خواست[۱۰] ۳ـ و از ایشان پیمان خواست که: «این یسنها را پنهان مدارید، جز به پیوند خویش زند میاموزید.» ۴ـ ایشان در آن باره با خسرو پیمان کردند.

۳

۱ـ در زند بهمن یسن پیداست[۱۱] که: زردشت دیگربار از اورمزد بی مرگی خواست، ۲ـ و گفت که: «زردشتم ای دادار! میان این آفریدگان تو، پرهیزگارتر و کاری‌ترم، اگر مرا بی مرگ کنی، چون «ون جد بیش»، «گوپدشاه» و «پوشت فریان» و «چهر و میان گشتاسپان»،که پشوتن بامی است[۱۲]، که اگر مرا چون ایشان بی مرگ کنی <مردم> به دین تو بهتر گروند <گویند> که آن دین بُردار (= زردشت) که بهدینِ مزدیسنان از اورمزد پذیرفت، بی مرگ شد، و مردمانِ دیگر به دین تو بهتر گروند».

۳ـ اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! اگر تو را بی مرگ کنم، آن‌گاه

«نور برادروش» کرب[۱۳] بی مرگ شود و اگر توربرداروشِ کرب بی مرگ شود، رستاخیزِ تن پسین کردن نشاید[۱۴].

۴ـ شاید[۱۵] که زردشت را در اندیشه (= به نظر) دشوار آمد.

۵ـ اورمزد با خردِ همه آگاهی[۱۶] دانست که زردشت سپیتمانِ ستوده فروهر، چه اندیشد. ۶ـ دست زردشت را فراز گرفت و اورمزدِ پاك، مینوی افزونی، دادارِ جهان مادّی، خرد همه آگاهی را به پیکرِ آب (= به شکل آب) بر دست زردشت کرد و او را گفت که: «از آن بخور!» ۷ـ زردشت از آن بخورد و خردِ همه آگاهی از او (= اورمزد) به زردشت اندر آمیخت. ۸ـ هفت شبانروز زردشت در خردِ اورمزدی بود. ۹ـ و زردشت مردمان و گوسپندان را در هفت کشور زمین بدید که هر یك را چند موی بر پشت است و تك تك سر به کجا دارد. ۱۰ـ و چگونگی دار و درخت بدید، که چند ریشهٔ گیاهان در سپندارمذ، زمین، است که چگونـه رُسته است، چگونه آمیخته است. ۱۱ـ شبانروز هفتم خردِ همه آگاه را از زردشت باز ستاند. ۱۲ـ زردشت پنداشت که: «<این را> در خوابِ خوشِ اورمزد آفریده دیدم <و> از خواب برنخاسته‌ام». ۱۳ـ و هر دو دست را برد و پیکر خویش را باز مالید (لمس کرد): که دیرزمان است خفته‌ام و از خوابِ خوشِ اورمزد آفریده برنخاستم[۱۷].

۱۴ـ اورمزد به زردشت سپیتمان گفت که: «در خوابِ خوش اورمزد آفریده چه دیدی؟» ۱۵ـ زردشت گفت که: «ای اورمزد، مینویِ افزونی، دادارِ جهان مادی! توانگرِ بسیار خواسته دیدم که به تن (= در گیتی) بدنام و روانِ <او> لاغر و نزار و در دوزخ بود و مرا خوش نیامد. ۱۶ـ و درویش بی چیزِ بیچاره دیدم که روان او در بهشت، شاد <بود> و مرا خوش آمد. ۱۷ـ و توانگرِ بی فرزند دیدم و مرا خوش نیامد ۱۸ـ و بینوایِ بسیار فرزند دیدم و مرا خوش آمد. ۱۹ـ و درختی دیدم که هفت شاخه بر آن بود، یکی زرین، یکی سیمین، یکی رویین و یکی برنجین، یکی ارزیزین، یکی پولادین، یکی آهنِ برآمیخته[۱۸].»

۲۰ـ اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! این است آن چه از پیش گویم (= پیشگویی من این است). ۲۱ـ درختِ یك ریشه‌ای که دیدی، آن گیتی است که من اورمزد آفریدم. ۲۲ـ آن هفت شاخه که دیدی، آن هفت زمان است که رسد.

۲۳ـ آن که زرین است، شاهی گشتاسپ شاه است که من و تو <برای> دین دیدار کنیم، گشتاسپ شاه دین بپذیرد و کالبدِ دیوان را بشکند و دیوان از آشکاری به گریز و نهان روشی ایستند و اهریمن و دیوزادگان دوباره به تاریک‌ترین دوزخ تازند و پرهیزِ (= نگهداری، مراقبت) آب و آتش و گیاه و سپندارمذ، یعنی زمین، آشکار شود[۱۹]. ۲۴ـ آن که سیمین است، پادشاهیِ اردشیر کیانی است که، بهمن اسفندیاران خوانده شود، که دیو را از مردمان جدا کند و همه جهان را بپیراید و دین را روا کند.[۲۰]. ۲۵ـ <و آن> رویین، پادشاهی اردشیرِ آراستار و ویراستارِ (= آراینده و سامان بخشنده) جهان است و آن <پادشاهی> شاهپور شاه است که جهان را، که من اورمزد آفریدم، آراید و در پایان جهان نجات را روا کند و نیکی پیدا شود. و آذربادِ پیروز بختِ راست ویراستار دین، به وسیله روی، که پساخت (= آزمایش ایزدی) این دین است، با جداراهان (= مخالفان) پیکار کند و <دین را> دوباره به راستی آورد.[۲۱] ۲۶ـ آن که برنجین است، پادشاهی بلاش اشکانان شاه است که جداراهی (= اختلاف) را که بُوَد، از جهان ببَرَد و آن ترسایِ بَدِگَرِ بد دین، نابود شود، از جهان محو و ناپیدا شود[۲۲]. ۲۷ـ و آن که ارزیزین است، پادشاهی شاه بهرام گور است که مینوی رامش را پدیدار <و> پیدا کند و اهریمن با جادوان دوباره به تیرگی و تاری دوزخ تازند.

۲۸ـ آن که پولادین است، پادشاهی خسرو قبادان است که مزدکِ بامدادانِ گجسته، دشمن دین، را که با جداراهان ایستد (= با مخالفان همراه باشد) از این دین باز دارد.[۲۳] ۲۹ـ آن که آهن برآمیخته است، ای زردشت سپیتمان! پادشاهیِ بدِ دیوانِ گشاده‌موی در سر (= پایان) هزارهٔ توست یعنی آن گاه که سدهٔ دهم تو به سر رسد»[۲۴].

۴

۱ـ زردشت گفت که: «ای دادار جهان مادی! مینوی افزونی! نشان سدهٔ دهم چه باشد؟». ۲ـ اورمزد گفت که: «ای زر دشت سپیتمان! نشانه‌هایی که در سر

هزارهٔ تو باشد، روشن کنم». ۳ـ در آن پست‌ترین زمان، یکصدگونه، یکهزارگونه و بیورگونه (= ده‌هزارگونه) دیوانِ گشاده مویِ خشم تخمه برسد. ۴ـ پست‌ترین نژادها از سوی خراسان به ایرانشهر تازند، درفش برافراشته‌اند، سلاح سیاه بَرند (= حمل کنند) و موی‌گشاده به پشت دارند[۲۵] و بیشتر بندگانِ خردِ پست و پیشه‌ور <و> پیشکارِ خشن باشند[۲۶].

۵ـ ای زردشت سپیتمان! بن و زادِ آن تخمهٔ خشم پیدا نیست. ۶ـ به سرزمینهای ایران که من اورمزد آفریدم به جادوگری بتازند. ۷ـ چنان که بسیار چیز سوزند و خانهٔ خانه‌داران، ده دهقانان، آبادی و بزرگی و دهقانی و راست‌دینی و پیمان و زنهار و رامش و همه آفرینش، که من اورمزد آفریدم، تباه کنند. این دینِ پاکِ مزدیسنان، آتش بهرام <که> در دادگاه (= آتشکده) نشانده شده است[۲۷]، به نیستی رسد و زنگان[۲۸] و آوارگان به پیدایی رسند (= به نام و آوازه رسند). ۸ـ و آن ناحیه شهری، و آن شهرِ بزرگ دهی و آن دهِ بزرگ دوده‌ای و آن دودهٔ بزرگِ استخوانی (= فردی) باشد[۲۹].

۹ـ ای زردشت سپیتمان! این دههای ایران که من اورمزد آفریدم، به زشت‌کامی و ستم و فرمانروایی بد بکَنند (= خراب کنند) ۱۰ـ دیوان گشاده‌موی، فریفتار (= فریبکار) هستند یعنی آن چه گویند، نکنند. و بد دین هستند یعنی آن چه نگویند، کنند. ۱۱ـ ایشان را عهد، پیمان و راستی و آیین نیست و زینهار ندارند و به عهدی که کنند، نایستند (= به عهدی که بندند پایدار نیستند) ۱۲ـ این دههای ایران که من اورمزد آفریدم، با فریفتاری و آز و فرمانروایی بد بکنند. ۱۳ـ ای زردشت سپیتمان! در آن زمان همه مردم فریفتار باشند یعنی بدِ یکدیگر خواهند و دوستیِ بزرگ دیگرگون شود ۱۴ـ و آزرم و عشق و دوستیِ روان از جهان برود. ۱۵ـ مهرِ پدر از <دلِ> پسر و برادر از <دلِ> برادر برود، داماد از خُسر (= پدرزن) جدا خواسته باشد[۳۰] و مادر از دختر جدا و جدا کامه (= باخواست و نیاز متفاوت) باشند.

۱۶ـ ای زردشت سپیتمان! هنگامی که سدهٔ دهم تو سرآید، خورشید راست‌تر و تنگ‌تر و سال و ماه و روز کوتاهتر. ۱۷ـ و سپندارمذ، یعنی زمین، تنگتر و تنگ‌راه‌تر[۳۱] <باشد> ۱۸ـ و تخم، بر (= میوه) ندهد و بَرِ دانه‌ها (= غلّه‌ها) در

ده، هشت بکاهد <و> دو بیفزاید و آن که بیفزاید سپید نباشد. ۱۹ـ و خوردنی و دار و درخت بکاهد، اگر یکصد بگیرد، نود بکاهد <و> ده بیفزاید، آن را که بیفزاید، طعم و مزه نباشد.

۲۰ـ مردم، کمتر زایند و هنر و نیروی ایشان کم <باشد> و فریفتار و بد دادتر (= ستمگرتر) باشند و سپاس و آزرم نان و نمک ندارند، ایشان در نود <سالگی> نیز محبت ندارند.

۲۱ـ در آن زمانهٔ بد، مرغی بیش از مردمِ آزادهٔ دینِ بُردار آزرم دارد. ۲۲ـ و مزد ایشان در برابر کار کم است و کار و کرفه از دست ایشان کم رَوَد و انواع جداکیشان (= مخالفان) برای ایشان (= دین برادران) خواستارِ بدی باشند. ۲۳ـ و <در> همه جهان دفن مرده و پوشانیدن مرده (= کفن کردن) رایج باشد. ۲۴ـ و دفن کردن و شستن و سوختن و به آب و آتش بردنِ مرده و خوردنِ مرده را به داد دارند و <از آن> نپرهیزند. ۲۵ـ و کار و کرفه بزرگ شمارند. گناهکاری <ورزند> و راه دوزخ را هموار سازند و به سبب واژگونگی (= بدسرشتی)، پستی و گمراهیِ دیوِ خشم و آز، به دوزخ تازند.

۲۶ـ ای زردشت سپیتمان! در آن زمانِ شگفت یعنی پادشاهی (= تسلّط) خشمِ خونین درفش و دیوِ گشاده مویِ خشم تخمه (= از نژاد دیو خشم)، پست‌ترین بندگان به فرمانروایی نواحی ایران فراز روند. ۲۷ـ و دینداران که کُستی (= کمربند ویژه دین زردشتی) به کمر دارند پادیابی (= تطهیر) داشتن نتوانند. ۲۸ـ زیرا در آن پست‌ترین زمان، مردار و نجاست آن گونه بسیار باشد که <هرگاه> مرد گام برگام نهد، بر مردار رود؛ یا اگر <خود را> به برشنوم شوید <چون> پای از مَغ بیرون نهد[۳۲]، بر مردار رود. یا اگر در نساکده (= جای مرده) بدونِ فراز گستردنِ برسم، درون یزند[۳۳]، جایز باشد. ۳۱ـ یا که در آن پست‌ترین زمان، یزش کردنِ با دومرد جایز باشد، تا که این دین به نیستی و نزاری نرسد، در یکصد، در یکهزار، در ده‌هزار یکی باشد که به این دین گرود. آن که گرود، نیز از آن کار نگیرد (=برطبق آن عمل نکند). آتشِ بهرام به نیستی و نزاری رسد از یکهزار <آتش> یکی را نگهدارند، آن <یکی> را نیز، چنان که باید، هیزم و بوی ندهند. ۳۲ـ یا اگر مردی یشت کرده

باشد، و نیز نگستان[۳۴] نداند به نیك اندیشی (= با نیت خوب) <آتش> بیفروزد، جایز باشد.

۳۳ـ خواسته و احترام همه به جداکیشان <و> جداراهان (= کفّار، آنان.که دینی جز دین زردشتی دارند) رسد. ۳۴ـ و کرفه‌گر (= ثوابکار) نیك از دودهٔ آزاد مردان <و> مُغ مردان به گشاده رفتن[۳۵] ایستند (= بدون کستی راه بروند). ۳۵ـ خردان، دختر آزادگان، بزرگان <و> مُغ مردان را به زنی گیرند. ۳۶ـ آزادگان و بزرگان و مُغ مردان به شکوهی (= بینوایی) و بندگی رسند. و <مردمانِ> تندخو و خرد به بزرگی و فرمانروایی رسند. و خردانِ آواره به پیشگاهی و راینیداری (= حکومت و اداره کشور) رسند. ۳۷ـ و گفتار دین برداران، مهر و فتوای داور راست (= قاضی عادل)، گفتار راستان و پرهیزگاران تحریك شمرده شود. گفتار خردان، بدگویان، واژگونگان (= نابکاران) و افسوسگران (= دلقکها) و داوریهای دروغ را راست و باور دارند و بدان سوگند دروغ خورند و بدان گواهی دروغ دهند و دروغ و ناراست دربارهٔ من، اورمزد، گویند.

۳۹ـ ایشان که به هیربدی و هاوشتی (= آموزگاری و شاگردی) ناموَزند، بدِ یکدیگر خواهند و آهو (= عیب) گویند و آهو بینند. اهریمن و دیوان بر ایشان بیشتر پتیاره برده است. ۴۰ـ و از گناهی که مردمان کنند، سه گناه از پنج گناه هیربدان و هاوشتان کنند و دشمن نیکان باشند یعنی که دربارهٔ یکدیگر بد و عیب گویند و یزش که پذیرند، نکنند (عبادتی که انجام دادن آن را بپذیرند، انجام ندهند) <و> از دوزخ بیم ندارند.

۴۱ـ ای سپیتمان زردشت! اندر آن سدهٔ دهم، که هزارهٔ تو به پایان رسد، همه مردم آزپرست (= حریص) <و> ناراست دین باشند. ۴۲ـ و ابرِ کامگار و بادِ مقدس را به هنگام وزمان خویش باران کردن نشاید. ۴۳ـ ابر ومِهٔ همه آسمان را تیره کند[۳۶]. ۴۴ـ و باد گرم و باد سرد رسد <و> بَرْ و تخمِ دانه‌ها را ببرد. ۴۵ـ باران نیز به هنگام خویش نبارد، خرفستر (= جانداران زیانکار) بیشتر از آب ببارد. ۴۶ـ و آب رودها و چشمه‌ها بکاهد و <آنها را> افزایش نباشد. ۴۷ـ و ستور و گاو و گوسفند کمتر زایند و بدهنرتر زایند و بار کمتر گیرند و موی <آنان> کمتر و پوست <آنان>

تُنُكْ‌تر <باشد> و شیر<شان> نیفزاید و چربی کم دارد. ۴۸ـ و گاو ورزا را نیرو کم و اسبِ اروند (= تندرو) را هنر کم <باشد> و به تاخت کم بُرَد.

۴۹ـ ای زردشت سپیتمان! در آن زمان شگفت مردمی که کستی بر میان (= کمر) دارند، <به سبب> بدخواهی و فرمانروایی بد و داوری دروغ بسیار که بر ایشان آمده است، زندگی ایشان را بایسته نیست <و> مرگ را به آرزو خواهند.

۵۰ـ و جوانان و کودکان اندیشناك(۳۷) باشند و از دلشان شوخی، بازی و رامش برنیاید. ۵۱ـ و جشن و نهاده (= آیین و رسم) پیشینیان و اوسفریدِ (= نذر، خیرات) ایزدان و یشت ویزش (= عبادت) و گاهنبار و فروردیگان(۳۸) جای جای کنند و بدان چه کنند، با بی گمانی (به یقین) نگروند. ۵۲ـ و پاداش به داد (= به حق) ندهند و دهش (= بخشش عطا) و اهلو داد (= صدقه) ندهند نیز آن‌چه را دهند، پشیمان شوند(۳۹). ۵۳ـ و آن مردم بهدین، که این دین به مزدیسنان ستوده است، بدان راه و رسته، شیوه <و> روش ایشان فراز روند، به دین خویش نگروند.

۵۴ـ و آزاد و بزرگ و دهقانِ نیك از ده و جایِ خویش به تبعید از بن جای (= زادگاه) و دودهٔ خویش بروند و از خردان و بدان چیز به نیاز (= گدایی) خواهند <و> به درویشی و بیچارگی رسند.

۵۵ـ از <هر> ده <تنِ> این مردم نُه <تن> در سویِ اباختر (= سمت شمال)(۴۰) نابود شوند.

۵۶ـ در فرمانروایی بدِ ایشان هر چیز به نیستی و بیچارگی و سبکی (= خواری) و نیستی رسد. ۵۷ـ سپندارمذ، <یعنی> زمین، دهان بازگشاید، هرگوهر <و> فلز مانند زر و سیم و روی و ار زیر و سرب به پیدایی رسد (= آشکار شود)(۴۱).

۵۸ـ و پادشاهی و فرمانروایی به بندگان انیرانی (= غیر ایرانی) چون هیونْ، ترك،ختل و تبتی رسد. که بیابان نشین و کوهیار<اند> و چینی و کابلی و سغدی و رومی و هیونِ سپیدِ سرخ‌جامه بر این دههایِ ایرانِ من فرمانروا باشند. فرمان و کامه (= میل و خواست) ایشان در جهان روا باشد(۴۲).

۵۹ـ پادشاهی،از دوال کستیان (= چرمین کمران)(۴۳) و تازیان و رومیان به ایشان رسد. ۶۰ـ ایشان چنان فرمانروایان بد<ی> باشند که اگر مردِ پرهیزگارِ نیکی یا

مگسی را بکشند هر دوبه چشم ایشان یکسان باشد. ۶۱- و کاخ و خویدی (= سرسبزی، خرّمی) و آبادی و ده و دوده و خواسته و دستگرد و قنات و رود و چشمهٔ بهدینانِ آزاده به این انیران رسد و سپاه ومرز و درفش <نیز> به ایشان رسد. و پادشاهی در جهان به کامه خشم رود. ۶۲- و چشمِ آز ایشان از خواسته پر نباشد، خواستهٔ جهان گرد کنند و در زیر زمین نهان کنند و به سبب گناهکاری، لواط ودشتان-مرزی (= نزدیکی در حالت ناپاکی زنانه) بسیار کنند و بسیار شهوت زشت ورزند.

۶۴- و اندر آن زمانِ شگفت[۴۴] شب روشن‌تر <باشد> و سال و ماه و روز بکاهد و سپندارمذ <یعنی> زمین، بالا آید و خطر مرگ و نیازمندی در جهان سخت‌تر باشد.»

۶۵- اورمزد به زردشت سپیتمان گفت: «این است آن‌چه از پیش گویم، ۶۶- آن گنامینو (= اهریمن)ی گناهکار را آن‌گاه باید نابود کردن <که> ستمبه‌تر (= ستیزه‌گرتر، ستمکارتر) و بدفرمانرواتر باشد».

۶۷- ایدون نیك گفت اورمزد به زردشت سپیتمان که: «بخوان و از بر کن و از طریق زند، پازند و گزارش بیاموز، به هیربدان و هاوشتان بگوی تا در جهان بگویند، پس ایشان به آنهایی که از سده آگاه نیستند بگویند، به امید تن پسین[۴۵] و برای نجاتِ روان خویش هرزه و زشتی و پتیاره(= بلا) جدادینان <و> دیوپرستان را برگیرند و ببرند (= تحمل کنند).»

۶۸- و این را نیز به تو گویم ای زردشت سپیتمان! که: «کسی که در آن زمان‌تن خواهد، نجات روان را نتواند، چه <اگر> تن فربه <باشد> روان لاغر، نزار <و> در دوزخ <باشد> کسی که روان خواهد، تن <او> لاغر، نزار <و> در گیتی فقیر و درویش <باشد، امّا> روان او در بهشت فربه (= شاد) <باشد>[۴۶].

۵

۱- زردشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد، ای پرهیزگار! مینوی افزونی،

دادار جهان مادی ـ بدان که اورمزد را با <صفتِ> اهلو باید خواند و دیگر <صفات را> باید به عنوانِ ستایش <گفت>. کسی هست که «دادار اهلو» را <صفت خواندنی>گوید[۴۷] ـ ای دادار! آیا در آن زمانِ شگفت، پرهیزگاران و دیندار<انی> باشند که کُستی بر میان دارند و دین را با برسم بستایند و دینِ (= رسم، آیین) خویدوده (= ازدواج با نزدیکان) در دودهٔ <ایشان> رود (= رایج باشد)؟».

۲ـ اورمزد به زردشت سپیتمان گفت که: «در آن زمان شگفت، برترین مردان آن باشد که کستی بر میان دارد و دین را با برسم بستاید <گرچه> نه چنان <باشد> که در پادشاهی گشتاسپ شاه بود. ۳ـ کسی که در آن زمان شگفت «ایثا آت یزمئیده»[۴۸] و «اشم وهو»[۴۹] بگوید یا از برکرده باشد، چنان است که در پادشاهیِ گشتاسپ شاه دوازده هماستی[۵۰] با زوهر[۵۱] یشت کرده باشد. ۴ـ و کسی که یشت کرده باشد و گاهان سروده باشد، چنان است که در پادشاهیِ گشتاسپ شاه آب رایشته و گاهان را سروده باشد.

۵ـ برترین پرهیزگاران آن باشد که به دین مزدیسنان ایستد (= باقی بماند) و دینِ خویدوده (= آیین ازدواج با نزدیکان) در دودهٔ او رود».

۶ـ اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! در این نه‌هزارسال که من اورمزد آفریدم[۵۲] مردم در آن زمان شگفت سخت‌تر باشند. ۷ـ چه در زمانهٔ سختِ پادشاهیِ بدِاژدهاک[۵۳] <و> افراسیابِ تور مردم دارای زندگی بهتر و دارای زندگی بیشتر بودند و ایشان را پتیاره (= رنج و بلا) از اهریمن <و> دیوان کمتر بود. ۸ـ چه در آن پادشاهی بد ایشان در ایرانشهر پنج ده ویران نبود، مانند آن هنگام که هزاره تو به سر رسد ای زردشت سپیتمان! ۹ـ چه همه دههای ایران به سمِ اسب ایشان کنده شود (= ویران شود) و درفشِ ایشان به پدشخوارگر[۵۴] رسد، گاه (= تخت) دین <و> دیهیم پادشاهی از آن‌جای ببُرند و زنش (= ضربه) ایشان از آن‌جای رسد.

۱۰ـ ای زردشت سپیتمان! این است آن چه از پیش گویم». ۱۱ـ از هستان (= موجودات) یَزِشِ (= عبادت) کسی بهتر و برتر است، که اورمزد را بیشتر یزش

کند. اورمزد از هرگونه پرهیزگاری آگاه است. یعنی اورمزد آگاه از پرهیزگاری مزد و پاداشِ کار و کرفه را بدهد. انجمنیان نر و ماده رایزم امشاسپندان که نر و نیز ماده‌اند، ایشان نیك هستند(۵۵).

۶

۱- زردشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد، مینوی افزونی، دادارِ جهان مادی، ای پرهیزگار! از کجا دینِ بهِ مزدیسنان را باز بیارایند و به‌وسیله چه افزار (= نیرویی) این دیوِ گشاده‌مویِ خشم‌تخمه را بزنند (= نابود کنند)؟».

۲- ای دادار! مرا مرگ ده و اخلاف مرا مرگ ده تا در آن زمانه سخت (متن: شگفت) نزیند (=زندگی نکنند)، زندگیِ کوتاه ده تا گناهکاری و راه دوزخ نیارایند(۵۶).

۳- اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! پس از نشانه‌های سیاه‌پادشاهی از این خشم تخمگان <به> دروجِ شیدسپی و کلسیایی <در> شهرهایِ سلم رسد -«ماه ونداد» گفت که رومی باشند و «روشن»(۵۷) گفت که سرخ کلاه و سرخ سلاح و سرخ درفش باشند. یعنی که نشانه ایشان باشد(۵۸)-

۴- ای زردشت سپیتمان! هنگامی که بیاینده‌خورشید نشان تیره بنماید و ماه از گونه بگردد (= رنگ ماه تغییر کند) در جهان مِهْ و تیرگی و تاری باشد. در آسمان نشانه گوناگون پیدا باشد و زمین‌لرزه بسیار باشد و باد سخت‌تر آید، و نیاز و تنگی و دشواری در جهان بیشتر پدیدار آید و <ستاره> تیر (= عطارد) و اورمزد (= مشتری) پادشاهیِ بدان را سامان بخشند.

۵- دروجِ شیدسپی و کلسیایی یکصد گانه و یکهزارگانه و ده‌هزارگانه باشند، درفش سرخ دارند و حرکت ایشان بسیار <باشد> به دههای ایران که من اورمزد آفریدم، تا ساحل ارنگ(۵۹) بتازند -کسی بود که رود فرات گفت- تا دشت آسورستان مسکن <ایشان> است، دشتِ سختِ هموار و آن مسکن آسوریان است یعنی مردم آسوری در آن مسکن دارند و نشیمن آنان آن‌جاست، کسی بود که

سوراخ دیوان گفت۔

۶۔ ایشان ایدون آن خشم تخمگان صدگانه و یکهزارگانه و ده‌هزارگانه را بکُشند و بازگردند. درفش، نشان <و> سپاه بی شمار این دیوان گشاده‌موی به این دهِهای ایران، که من اورمزد آفریدم، برسند و هیون، دشمنِ فراخ پیشانیِ ترک و کرمیر[۶۰] ـ که برافراشته درفش هستند؛زیرا درفش را بالا گیرند. با شمارِ بسیار به دهِهای ایران که من اورمزد آفریدم چون بُش (= یال) اسب بایستند ترکِ دوال‌کستی، رومی، شیدسپی و کلسیایی با هم فراز رسند ۷ـ سه‌بار در سه جای به هم‌نبردی جنگ بزرگ بوده باشد، ای زردشت سپیتمان! ۸ـ یکی در پادشاهی کاووس، هنگامی که به همراه دیوان <اورا> با امشاسپندان نبرد بود[۶۱]. ۹ـ و دوم هنگامی که تو ای زردشت سپیتمان دین پذیرفتی و تو همپرسی (= دیدار) <کردی و> گشتاسپ شاه و ارجاسپِ خشم‌زاده در کارزارِ دین، در سپید بیشه با هم جنگیدند ـ کسی بود که در پارس گفت۔[۶۲] ۱۰ـ و سوم هنگامی که هزارهٔ تو به پایان رسد، ای زردشت سپیتمان! که آن هر سه، ترک و تازی و رومی در یک جای رسد ـ بود کسی که دشت نشانه گفت۔ همه دهِهای ایران که من اورمزد آفریدم، از جای خویش به پدشخوارگر رسد. بوده است که آذرگشنسپ[۶۳] در دریاچهٔ چیچست،[۶۴] ژرفِ گرم آب، بدون دیو که از آن جا نیز دین پیدا شد ـ بود کسی که <در برج> ماهی گفت، آدروگ[۶۵] گفت که در خرچنگ۔ ایدون ای زردشت سپیتمان! در دهِهای ایران که من اورمزد آفریدم، خشم تخمگان در تازش باشند. که از این مردم، در پدشخوارگر و پارس و سوراخ نشین (= غارنشین) و کوه‌نشین و دریانشین آن‌گاه اندک بماند چه اگر شوی خویش را نجات دادن تواند، آن‌گاه اورا زن و فرزند و خواسته به یاد نباشد. ۱۲ـ پس زردشت گفت که: «ای دادار مرا مرگ ده، اخلاف مرا مرگ ده که در آن زمانهٔ سخت نزیند.»

۱۳ـ . . .[۶۶] ای زردشت! آن روز که سدهٔ <دهم> هزارهٔ تو به پایان رسد ـ که <هزارهٔ> زردشتان است ـ آن‌گاه هیچ گناهکار از این هزاره در آن هزاره نرود.

۷

۱ـ زردشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد، مینوی افزونی، دادار جهان مادی ای پرهیزگار!، دادار! اگر ایشان چنین بی شمار هستند به چه ابزار <ایشان را> توان نابود کردن. ۲ـ اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! هنگامی که دیو گشاده‌موی خشم‌تخمه در ناحیه خراسان به پیدایی آید، نخست نشان سیاه پیدا شود، هوشیدر زردشتان (= هوشیدر پسر زردشت) در دریاچهٔ فَرَزْدان[۶۷] زاید ـکسی بود که دریاچهٔ [۶۸] کیانسه گفت، کسی بود که در کابلستان گفت. ۳ـ ای زردشت سپیتمان! در سی سالگی به دیدار من اورمزد رسد ـکسی بود که در ناحیهٔ چینستان گفت، کسی بود که در هندوستان گفت. ۴ـ پادشاهی زاید که پدر آن پادشاه از تخمه‌کیان <باشد و> به یاری هوشیدر به هندوستان رود. ۵ـ در یکصدسالگی <او را> میل به زنان باشد و از او پادشاهی که در دین به نام «بهرام ورجاوند»[۶۹] خوانند، زاده شود ـ کسی بود که شاپور گفت. ۶ـ آن شب که آن کی زاید، نشان به جهان رسد، ستاره از آسمان بارد، هنگامی که آن کی زاده شود، ستاره نشان نماید، «داد اورمزد»[۷۰] گفته است که آبان ماه و باد روز (= روز بیست و دوم ماه آبان) پایان <زندگیِ> پدرِ آن پادشاه (= پدر بهرام ورجاوند) باشد[۷۱].

به وسیله کنیزان شاه پرورش یابد، زنی پادشاه باشد[۷۲]. ۷ـ هنگامی که آن پادشاه سی ساله باشد ـ کسی بود که زمان را گفت (= کسی بود که روز و ماهِ رسیدنِ او را به سی سالگی مشخص کرد) ـ با سپاه و درفش بی شمار، سپاهِ هندی و چینی، درفش برگرفته ـ یعنی که درفش بالاگیرند ـ <که> افراشته درفش‌اند، افراشته سلاح‌اند، به تازش تا بهرود بتازند ـ کسی بود که «بوم ده» گفت تا میان ساحل بلخ و بلخان[۷۳] ای زردشت سپیتمان!

۸ـ هنگامی که ستاره اورمز بالا، به بالست (= شرف) رسد، ناهید را فرو افگند، پادشاهی به <آن> کی رسد، سپاه بی شمار مسلّحِ درفش آراسته‌اند. ۹ـ بود کسی که از سیستان و پارس و خراسان گفت، بود کسی که از وَرِ (= حصار)

پدشخوارگر گفت، بود کسی که از کوهستانِ هرات گفت، بود کسی که از تبرستان گفت.

۱۰ـو از آن ناحیه کودکی خواهنده[۷۴] <با> درفش آراسته و بسیار سپاهِ بی شمارِ پدشخوارگر از لشکر و سپاهِ مسلح ایرانشهر به پیدایی آید ـ کسی بود که گفت <ایشان را> کُرد و کرمانی نیز خوانَند، پیدا نیست. ۱۱ـکه به یاری و هم درفشی (= در زیر یك درفش واحد) شمارِ بسیاری از خشم تخمگان شیدسپی و هیونِ فراخ پیشانی آفریده شده، گرگ دوپا آفریده و دیوِدوال کستی را در این دههای ایران بکُشند.

۱۲ـدر کرانه اروند سه کارزار کنند[۷۵] . . . یکی در سپید بیشه و یکی در دشت نشانه[۷۶]. ۱۳ـکسی بود که در دریاچه سه تخمه[۷۷] گفت کسی بود که در مروِ درخشان[۷۸] گفت، کسی بود که در پارس گفت.

۱۴ـ در پشتِ شهُرهای ایران سپاه خراسانیِ بی شمارِ درفش افراشته‌اند، که درفش از پوست بَبر (= سگ آبی) دارند و درفش ایشان باد و بندوقشان سپید است.

۱۵ـو سپاه بی شمار تا به سوراخ دیوان بشتابند و چنان بکُشند که <اگر> هزار زن پیِ مردی بیننله‌ببویند.

۱۶ـای زردشت سپیتمان! هنگامی که زمان سر شود، دشمنان چنان نابود شوند، مانند ریشهٔ درختی که به یك شبِ زمستانِ سرد که فرا رسد، به یك شب برگ بیفگند.

۱۷ـ این دههای ایران که من اورمزد آفریدم، دوباره بیارایند.

۱۸ـای زردشت سپیتمان! گنامینو همراه با دیوان و بدتخمگان و خشم خونین درفش برای تازش بتازد و به پشتی و یاری دیوپرستان و خشم تخمگان رسد. ۱۹ـو من، دادار اورمزد، ایزد نریوسنگ[۷۹]، سروشِ[۸۰] پرهیزگار را به کنگدژ[۸۱]، که سیاوش بامی (= سیاوش درخشان) ساخت به سوی چهر و میان گشتاسپان (=چهر-ومیان پسر گشتاسپ) آرایندهٔ فرهٔکیان و دینِ راست بفرستم که: ای پشوتن بامی! برو به این دههای ایران که من اورمزد آفریدم و هادخت[۸۲] و دوازده هماست را به وسیله آتش و آبها فرازیَزْ (= بستای) یعنی به وسیله آتش آبها[۸۳]، آن چه را که با

آتش و آبها پیداست، فرازیَزْ. ۲۰ـ و ایزد نریوسنگ و سروشِ پرهیزگار از چکادِ (= قله) بهِ دائیتی[۸۴] به کنگدژ، که سیاوش بامی ساخت، برود و بانگ کنند که: «فرازروای پشوتن بامی! چهر و میان گشتاسپان، آرایندهٔ فرهکیان و دینِ راست»[۸۵] فرازرو به این دههای ایران، که من اورمزد آفریدم، گاهِ (= تخت) دین و پادشاهی[۸۶] را دوباره بیارای!». ۲۱ـ ایشان به مینویی بروند و دوازده هماست را بازوهر فرازیَزَند. ۲۲ـ و پشوتنِ بامی با یکصدوپنجاه مردِ پرهیزگار، که هاوشت (= شاگرد) پشوتن اند و به مینویی جامهٔ سمورِ سیاهِ نیك دارند، فراز رود به وسیله اندیشه نیك، گفتار نیك، کردار نیك بالا روند و با آتشِ آبها هادختِ بغان یسن[۸۷] و من اورمزد را با امشاسپندان فراز ستایند.

۲۳ـ پس از آن یك سوم <نیروی> پتیاره (= اهریمن) بشکند.[۸۸]

۲۴ـ پشوتن بامی با یکصدوپنجاه مرد که <جامهٔ> سمورِ سیاه دارند، به سوی آذر فرهمند ـ که روشن پیکر خوانند و در دادگاه نشانده است که جان آذر فرنبغ[۸۹] پیروزگر است ـ فرازرود و به هم زوتی (= پیشوایی) او یزش فراز سازند (= آیین عبادت به جای آورند) برسم بگسترند و خرداد و امرداد یسن را با نیرنگ و نیرنگستان دینی فراز یَزَند.

۲۵ـ و یك سوم <دیگر نیروی> پتیاره بشکند.

۲۶ـ پشوتن گشتاسپان به یاری آذرفرنبغ و آذرگشنسپ و آذربرزین مهر[۹۰] به بتکدهٔ بزرگ، نشیم (= جایگاه) گنامینویِ گناهکار، فرازرود. خشمِ خونین درفش و همهٔ دیوان و دروجان بدتخمه و جادوگران به آن ژرفترین دوزخ رسند. به هم کوشیِ (= همکاری) پشوتنِ بامی آن بتکده را بکنند (= نابود کنند)[۹۱].

۲۷ـ و من، دادار اورمزد با امشاسپندان به گریوهٔ «هوگر[۹۲]» آیم و به امشاسپندان[۹۳] بفرمایم که: «به همه ایزدان مینوی گویند که: «بروید به یاری پشوتن بامی برسید!»»

۲۸ـ و مهر[۹۴] دارندهٔ چراگاهِ فراخ و سروشِ دلیر و رشنِ[۹۵] راست و بهرام[۹۶] نیرومند و اشتادِ[۹۷] پیروزگر <و> فرهٔ دین مزدیسنان، <یعنی> نیرویِ آرایندهٔ رهبری جهان، به فرمان من دادار برسند.

۲۹ـ من دادار، برای پشتیبانی به یاریِ پشوتنِ بامی رسم. ۳۰ـ دیوانِ تارتخمه را بزنند (= نابود کنند). ۳۱ـ گنامینوی گناهکار به مهرِ دارندهٔ چراگاهِ فراخ بانگ کند که: «برای راستی، بایست! تو ای مهر دارندهٔ چراگاه فراخ». ۳۲ـ پس مهر دارندهٔ چراگاه فراخ بانگ کند که: «این نه هزار سال پیمانی که او (= اهریمن) کرد، تاکنون اژدهاکِ بددین و افراسیابِ تور و اسکندرِ رومی و دوال کستیان <و> دیوانِ گشاده‌موی مدّت یکهزارسال پیش از پیمان پادشاهی کردند».

۳۳ـ آن گنامینوی گناهکار که چنین شنید، بیهوش شود. ۳۴ـ مهردارندهٔ چراگاهِ فراخ، خشم خونین درفش را بزند و به ستوهی بگریزد. ۳۵ـ آن گنامینویِ گناهکار با زادگانِ بدتخمه دوباره به تاری و تیرگی دوزخ گریزد. ۳۶ـ و مهر دارندهٔ چراگاه فراخ، به پشوتن بامی بانگ کند که: «بِکَن، بزن (= نابود و تباه کن) بتکدهٔ نشیمِ دیوان را! به این دهِهای ایران که من اورمزد آفریدم، برو! گاه دین و پادشاهی را دوباره بیارای! گناهکاران هنگامی که تو را ببینند، بشکنند (= شکست خورند)».

۳۷ـ و پشوتن بامی و آذر فرنبغ و آذرگشنسپ و آذربرزین مهر پیروزگر رسد، و آن دروج پر نیرو را بزند و آن بتکدهٔ نشیم دیوان بکند و یزش فرازسارند، برسم فراز گسترند و دوازده هماست یَزند و منِ دادار را با امشاسپندان بستایند.

۳۸ـ این است آن چه پیش گویم. ۳۹ـ پشوتن بامی به اروند و بهرود و این دهِهای ایران، که من اورمزد آفریدم، فراز رسد. هنگامی که تارتخمگان، ناشایستان، او را ببینند، بشکنند (= شکست خورند).

۸

۱ـ دربارهٔ بهرام ورجاوند پیداست که به پرفرهی فراز رسد و دیهیم فراز بندد، گمارده در مقامِ موبدان موبدی و مقامِ داورِ راستِ‌دین و این دهِهای ایران، که من اورمزد آفریدم، دوباره بیاراید.

۲ـ آز و نیاز و کین و خشم و شهوت، رشك و گناهکاری از جهان کاستی گیرد. ۳ـ گرگ زمان برود و میش زمان درآید. ۴ـ آذر فرنبغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر را

دوباره به جای خویشتن بنشانند و هیزم و بوی خوش به داد (= مطابق رسم و آیین) بدهند. ۵ـ و گنامینوی گناهکار با دیوان و تارتخمگان گیج و بیهوش باشد.

۶ـ پشوتنِ بامی چنین گوید که: «نابود بادا دیو و پری، نابود بادا دیو دروغ و بدی، نابود باشند دیوانِ تارتخمه و افزوده بادا (= کامیاب بادا) اورمزد خدای، داناترین، باامشاسپندان، خدایان نیک، نیک‌آفریده شده و فرهٔ دین مزدیسنان و افزوده بادا زاد ورودِ رادان و راستان و نیک‌کرداران. نیک آراینده بادا گاهِ دین و پادشاهی!»

۷ـ پشوتنِ بامی فراز رسد با یکصدوپنجاه مردِ هاوشت (= شاگرد) که <جامهٔ> سمورِ سیاه دارند، فراز رسد. تختگاه دین و پادشاهی خویش بگیرند.

۸ـ اورمزد به زردشت سپیتمان گفت: «این است آن‌چه پیش گویم، هنگامی که هزارهٔ زردشتان به سر شود (= به پایان رسد) و آغاز <هزاره> هوشیدران باشد.»

۹

۱ـ دربارهٔ هوشیدر پیداست که در سال یکهزار و هشتصد بزاید، در سی سالگی به دیدارِ من اورمزد رسد و دین بپذیرد[۹۸]. ۲ـ هنگامی که از دیدار <باز> آید، به خورشیدِ تیز اسب بانگ کند که: «بایست!» ۳ـ خورشید تیزاسب ده‌شبانروز بایستد. ۴ـ چون چنین باشد (= چنین اتفاق افتد)، همه مردمِ جهان به دینِ مزدیسنان بایستند (= ایمان آورند).

۵ـ مهر دارندهٔ چراگاهِ فراخ به هوشیدرِ زردشتان بانگ کند که: «ای هوشیدر، آرایندهٔ دین راست، به خورشید تیز اسب بانگ کن که: «برو!» زیرا کشور ارزه، وروبرش و وروجرش و نیمهٔ خونیره بامی تاریک است»[۹۹]. ۶ـ و هوشیدر زردشتان به خورشید تیز اسب بانگ کند که: «برو!» ۷ـ خورشید تیز اسب ورجاوند (= باشکوه) برود و همه مردم به دین به مزدیسنان بگروند.

۸ـ اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! این است آن چه پیش گویم که این <رویداد> آفرینش را دوباره به هستی خویش آورد.»

۹ـ و هنگامی که نزدیکِ آغازِ هزاره باشد، پشوتنِ گشتاسپان به پیدایی آید، فرّهٔ کیانِ پیروزگر به او رسد. ۱۰ـ آن دشمن که به دروغ برنشست، چون ترك و تازی و رومی و شاهانِ بد ایرانی، به چیری و ستمگری و دشمنی با خدای روند و آتش را بزنند (= خاموش کنند) و دین را نزار کنند و نیرومندی و پیروزگری را از آن ببرند و هر کس که خواه و ناخواه آن داد و دین (= رسم و آیین) را بپذیرد، آن داد و دین را همی زنند (= از میان ببرند) تا آن‌گاه که هزاره به سر شود.

۱۱ـ و پس هنگامی که هزاره هوشیدرماه آید، در <هزارهٔ> هوشیدر ماه[100] آفرینش رواتر و به نیروتر باشد و دروغِ مارچهره را بزند و پشوتنِ گشتاسپان همان‌گونه دستور ورَدِ جهان باشد.

۱۲ـ و در آن هزارهٔ هوشیدرماه مردم در پزشکی چنان ماهر باشند و دارو و درمان چنان به‌کار آورند و بَرَند که جز به مرگِ دادستانی (= مرگ مقدّر) نمیرند اگرچه به شمشیر و کارد بزنند و کشند.

۱۳ـ پس اهلموغی (= بی‌دینی) از بهره (= درآمد) مقرری خواهد (= از درآمد، مقرری مرسوم را طلب کند)، به سبب اهلموغی و بدی <بدو> ندهند. ۱۴ـ و اهلموغ از آن کین برخیزد، بالای آن کوهِ دماوند، سویی که بیوراسپ (= ضحاك) است، گوید که: «اکنون نه‌هزارسال است، فریدون زنده نیست، چرا تو این بند را نگسلی و برنخیزی زیرا که این جهان پر از مردم است، و ایشان را از ورِجمکرد[101] برآورده‌اند». ۱۵ـ پس آن اهلموغ چون ایدون گوید، اژدهاك از بیم آن که دیسهٔ (= پیکر) فریدون به پیکر فریدون، پیش <او> برخیزد، نخست آن بند را نگسلد، تا آن‌گاه که اهلموغ آن بند<و> چوب را از بن بگسلد. ۱۶ـ پس زور دهاك افزوده شود، بند را از بن بگسلد، به تازش ایستد (= شروع به حمله کند) و در جای (= فوراً) آن اهلموغ را بیوبارد (= فرو برد، ببلعد) و گناه کردن را، در جهان بتازد و بی شمار گناه گران کند. یك سوم از مردم و گاو و گوسپند و آفریدگانِ دیگر اورمزد را بیوبارد و آب و آتش و گیاه را نابود کند و گناه گران (= سنگین) کند.

۱۷ـ پس آب و آتش و گیاه، پیش اورمزد خدای به گله ایستند (= شکوه کنند، بنالند) ۱۸ـ چنین گله کنند که: «فریدون را باز زنده کن! تا اژدهاك را بکشد، چه اگر

تو، ای اورمزد!، تو این نکنی، ما در جهان نشاییم بودن (= نتوانیم در جهان باشیم).» ۱۹ـ آتش گوید که: «روشنی ندهم» و آب گوید که: «نتازم (= جریان نیابم)». ۲۰ـ وپس من، دادار اورمزد، به سروش و ایزد نریوسنگ گویم که: «تن گرشاسپ[۱۰۲] سام را بجنبانند، تا برخیزد!». ۲۱ـ و پس سروش و ایزد نریوسنگ به سوی گرشاسپ روند، سه‌بار بانگ کنند. ۲۲ـ و بار چهارم سام با پیروزگری برخیزد، پذیره (= مقابله) اژدهاك رود و او (= اژدهاك) سخن او (= گرشاسپ) نشنود و گرزِ پیروزگر بر سر <اژدهاك> بکوبد و <اورا> بزند و بکشد. ۲۳ـ پس رنج و پتیاره از این جهان برود تا هزاره را به پایان رسانم. ۲۴ـ و پس سوشیانس[۱۰۳] آفرینش را دوباره پاك بسازد و رستاخیز و تن پسین باشد (= واقع شود).

* * *

فرجام یافت به درود (= سلامت) و شادی و رامش، به کام ایزدان باد!
ایدون باد! ایدون‌تر نیز باد!

یادداشتها

۱ . متن : nibīsīhēm صورت مجهول از مصدر nibištan «نوشتن»، در چنین موردی معمولاً باید nibīsēm : «می نویسم» یا nibīsīhēd : «نوشته می شود» بیاید . مثلاً در آغاز یادگار زریران معادل همین عبارت به صورت زیر آمده است .

tan drustīh ud dagr-zīyišnīh har wehān ud frārōn-kunišnān nāmčišt ōy kē rāy nibēsīhēd.

تندرستی و دیرزیستی همه نیکان و نیك کرداران بویژه کسی که برای او نوشته می شود .

۲ . املاء تازه‌ای است برای «ستودگر». بنابر آن چه در کتاب دینکرد آمده است اوستای دوره ساسانیان دارای ۲۱ نسك (= کتاب) بوده است که آنها را به سه دسته هفت‌تایی بخش می کرده‌اند بخش نخست یعنی «گاهانی» که دربردارنده کارها و امور مربوط به مینو بوده است، بخش «دادی» که دربردارندهٔ کارهای مربوط به جهان بوده و بخش سوم «هاتمانسری» که دربردارنده کارهای میان این دو بوده است . بخش گاهانی هفت نسك زیر را شامل می شده است : «ستودیسن»، «سودگر» «وَرْشْتْ مانْسْر» «هادخت» «بغ» «وَشْتَگْ» و «سپند» بنابراین «سودگر» ویا چنان که در این جا آمده است «ستودگر» دومین نسك از مجموعه نسکهای گاهانی اوستای دوره ساسانی بوده است . مطالب کلی سودگر نسك دربارهٔ ستایش اورمزد و دوری از اهریمن و آفریدگان بد او و ستایش کرفه‌های دین و نکوهش

عیبها و بزه‌هاست. سودگر نسک به بیست و دو فرگرد بخش می‌شده است که فهرست مطالب هر یك از فرگردها نیز در دینکرد آمده است. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به دینکرد سنجانا ج۱۵، ص۲، ۷، ۸ و ج۱۷ ص۶۵-۲؛ دینکرد مدن ص۶۷۷، ۶۸۰ و ۸۱۸-۷۸۷.

۳- «شاخه» در ترجمه واژه پهلوی «ازگ». واژه در متنهای فارسی به صورت: «ازغ»، به‌فتح اول و سکون ثانی وعین نقطه‌دار، آن چه از شاخهای درخت ببرند وپیرایش دهند و آن را به عربی جلمه گویند (برهان)» و «شاخ خرد، شولان و ترکه (لغت‌نامه)» آمده است. در گویشهای جنوب خراسان به صورت «ازگ» و به معنی برجستگیهای کوچکی است که پس از بریدن ترکه‌های ریز شاخه از آن به جای می‌ماند.

۴. مراد از«آهنِ برآمیخته»آهن پالوده نشده است. صادق‌هدایت در برابر آن «ریم آهن» (= ماده‌ای که پس از گداختن آهن در کوره باقی می‌ماند) آورده است (نگاه کنید به زند و هومن یسن ص۳۰ یادداشت۱).

۵. «نهان روشی» به معنی «زندگی مخفی داشتن» است بنابر اسطوره‌های زردشتی، پیش از زردشت، دیوان به شکل آدمی بر زمین راه می‌رفتند. امّا زردشت پس از پیامبری آنان را از زمین بیرون کرد و ناچار به زیر زمین گریختند و در آن‌جا نهانی به زندگی ادامه دادند. در یسن نهم بند۱۵ آمده است: «تو ای زردشت! همه دیوان را به زیر زمین نهان کردی <دیوهایی> که پیش از این به شکل آدمی بر این زمین می‌رفتند...» نیز نگاه کنید به بند۲۰ فصل سوم همین کتاب.

۶. «دیوان گشاده موی» برگردان ترکیب dēwān ī wizārd/ag wars است (نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان ص۱۰۶ یادداشت ۱۳۸).

در یادگار جاماسپی ص۶۳ ضمن یادکرد وقایع تاریخی و سلطنت ساسانیان می‌گوید: «یزدگرد شهریار بیست سال <پادشاهی کند> و از آن پس ایشان خود به‌خود نابود شوند پس بیایند تازیان گذارده موی از تخمه‌خشم به اندك زور ونیرو ایرانشهر فراز گیرند سیصدوهشتاد و دوسال و نه‌ماه و هفت روز و چهار زمان

(= ساعت)».

۷. مطالب این فصل با آن چه درباره مطالب فرگرد هفتم سودگرنسك در دینکرد آمده برابر است. ترجمه نوشته دینکرد چنین است:

«فرگرد هفتم تاوِرَتْ (صورت پهلوی واژه‌های اوستایی tā vā urvātā که در آغاز یسن سی ام آمده است) درباره نشان دادن چگونگی چهار زمان به زردشت در هزاره زردشتان، نخست زرّین، آن <زمان> که اورمزد در آن دین را به زردشت نشان داد، دیگر سیمین آن <زمان> که در آن گشتاسپ دین را از زردشت پذیرفت. سدیگر پولادین آن زمان که آذرباد مهر اسپندان آرایندهٔ پرهیزگاری بزاد، چهارم زمان، آهن برآمیخته که پرزایی و پادشاهی (= توالد و تسلّط) اهریمن و دیگر بدان است. (نگاه کنید به دینکرد سنجانا ج۱۷، ص۱۲ و دینکرد مدن ص۷۹۲). پیداست که مطلب با آن چه در این فصل و فصل سوم زند بهمن یسن آمده است اختلاف دارد. صورت یادشده در دینکرد به پادشاهی اردشیر کیانی و خسرو انوشیروان اشاره‌ای ندارد ونشان می دهد که این دو مورد افزوده‌های پسین است.

۸سامروزه متن اوستایی خردادیشت و اشتادیشت در دست است اما متنِ زند هیچ کدام باقی نمانده است‌مطالبِ متنِ اوستاییِ دو یشت یادشده با آن‌چه در این متن‌آمده‌است همانندی‌آشکار ندارد (نگاه کنید به یشتهای پورداوود ج۱، صص ۱۵۸-۱۵۱ و ج ۲ صص ۲۰۶-۲۰۱ و اوستای گلدنر ج ۲، یشت ۴ و ۱۸)

۹. دربارهٔ پیدایی مزدك و رواج آیین او در نوشته‌های دیگر پهلوی نیز اشاراتی دیده می شود در بند هش آمده است: «اندر پادشاهی قباد، مزدك بامدادان به پیدایی آمد، قانون مزدکی نهاد، قباد را فریفت و گمراه کرد و فرمود که زن و فرزند و خواسته به همی و انبازی (= به اتحاد و اشتراك) باید داشت. (بندهش ص۱۸۵-۱۸۴). روایتی از زند بهمن یسن که در «روایات داراب هرمزدیار» آمده و بنابر گفته تاوادیا (زبان و ادبیات پهلوی ترجمه دکتر سیف‌الدین نجم‌آبادی ص۱۶۹). از روی نسخه پازندی نوشته شده است، که امروز از آن نشانه‌ای نداریم، دربارهٔ مزدك آورده است: «در زند بهمن یشت و خرداد یشت پیداست

که در هنگام انوشیروان خسرو قباد گجسته بدگوهر مزدك پدیدار آید و بسیار آیینِ بدنهد و خسرو انوشه روان دستوری خویش دماوند بن شاپور و آدر اورمزد دین دستوری آدربادکان و کادر فزایندارباد و آذرمهر بخت آفرین بخواند و با گجسته مزدك پیغام کند که اگر ایشان را جواب بکند حق باشی وگرنه به کشتن ارزانی کند باشد چه پیمان کند و از کجسته مزدك ده سخن دینی بپرسد و یکی را جواب کردن نداند پس خسرو انوشه روان او را به زودی نیست کند و جهان از پتیاره‌مندی پاك کند. (روایات داراب هرمزدیار ج۲، ص۸۷).

۱۰. از موبدانی که در این جا نام برده شده است، برخی مشهورند و در متنهای دیگر نیز به آنها اشاره شده است مثلاً «نیوشاپور» گویا موبدان موبد زمان انوشیروان بوده است. داداورمزد یا چنان که در این جا آمده است «دادار اورمزد» نه به عنوان پدر «نیوشاپور» بلکه به‌عنوان یکی از موبدانِ زمان انوشیروان در وندیداد پهلوی نام برده شده است (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به نیرنگستان سنجانا مقدمه ص۱۲-۱۰).

۱۱. نسخه پازند (متنهای پازند ص۳۴۸-۳۳۹) از این جا آغاز می شود. مطالب این فصل نیز مؤید این نکته است که دو فصل گذشته افزوده‌های بعدی است و احتمالاً همین فصل آغاز کتاب بوده است. در متن پازند آمده است: در زند بهمن یسن پیدا<ست> که زردشت از... «دیگر بار» که در این متن آمده نیز افزوده پسین است.

۱۲. در متن پازند از: «ونِ‌جد بیش»، «گوبدشاه» و «پشوتنِ گشتاسپ» نام برده شده است. بنابر متنهای پهلوی و روایات دینی زردشتی برخی از مردمان پرهیزگار تا بازپسین روز زنده می مانند و در پایان جهان نجات بخشان را در بازآرایی گیتی یاری می رسانند. از این گروه زیر نام «بی مرگان» یا «جاودانگان» سخن می رود. شمارِ بی مرگان و شیوهٔ ادامهٔ زندگی و زنده شدن مجددشان در متنها یکسان نیست (نگاه کنید به، محمدتقی راشد محصل، «بی مرگان و فرشگرکرداران» فروهر، سال۲، شماره ۵و۶ مرداد و شهریور ۶۴).

۱۳. «تورِ برادرِوُشِ» کرب، یکی از پنج برادرِ جادوگری است که با زردشت دشمنی

دیرینه داشتند و بسیار کوشیدند تا در آغازِ زایش او را از میان بردارند، امّا بر این خواست توفیق نیافتند. تا این که سرانجام زردشت به دست همین تور برادروش کشته شد.

۱۴. قسمت اخیر جمله ناظر بدین نکته است که: رستاخیز زمانی امکان دارد که اهریمن و همدستان او به کلّی نابود شوند و جهانِ پالوده شده، از وجود دیوان و دیوخویان خالی شود. پس اگر زردشت بی مرگ شود، کشندهٔ او «تور برادروش» که از بدان است نیز بی مرگ خواهد شد و در چنین صورت جهان پاکی که تحقق آن در دین وعده داده شده است ممکن نخواهد شد.

۱۵. شاید... دشوار آمد در ترجمه dušxwār šāyēd sahist. به واژه šayēd نیازی نیست. متن پازند (ص۳۳۹) چنین است: «زردشت <را> در اندیشه دشوار بود».

۱۶. «خردِ همه آگاهی» همان دانشِ مینویِ اورمزدی است که در آن تاریکی نیست و گذشته، حال و آینده را می بیند و بر همه آن چه در جهان است و یا در آینده در پهنهٔ گیتی روی خواهد داد، آگاهی دارد. در حقیقت برتری اورمزد بر اهریمن به سبب داشتن همین دانش است چه او از این طریق بر طرحهایی که اهریمن می ریزد و دشمنیهایی که می ورزد آگاه است و بنابراین برنامه کار خویش را چنان آماده می سازد که سرانجام بر دشمن خود پیروز آید دربارهٔ این خرد و وجوه اختلاف آن با آن‌چه اهریمن دارد نگاه کنید به گزیده‌های زادسپرم، ترجمه محمدتقی راشد محصّل صص۴ـ۱ و مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران صص۵ـ۱.

۱۷. وصفِ حالتِ ربودگیِ زردشت و چگونگیِ جداشدن او از این حالت با توصیفی که دربارهٔ به‌خواب رفتن «ویراز» و بیدار شدن او آمده است، همانندیهای آشکاری دارد، در ارداویرازنامه، ویراز پس از ستایش اورمزد و یشتنِ درون و خوردنِ خورش، سه‌جام زرین از می و منگ گشتاسپی در می کشد و هفت شبانروز در حال جذبه است. روان او در چکادِ دائیتی است و تنش در بستر خواب، پس از هفت شبانروز از خوابِ خوش برمی خیزد و آن‌چه دیده است باز می گوید. نگاه کنید به مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر صص۲۵۳ـ۲۵۰.

۱۸ . در این جا برخلاف فصل گذشته و مطالب یادشده دردینکرد به درختی هفت شاخه اشاره شده است. تقسیم بندی زمان به چهار دوره از تقسیم بندی آن به هفت دوره اصیل تر است تقسیم هفت دوره‌ای را نه سودگر نسك که مأخذ اصلی نویسنده زند است تأیید می کند و نه اسطوره‌های همسایگان ایران (نگاه کنید به زبان و ادبیات پهلوی ص ۱۷۰ و ۱۷۱).

۱۹ . اشاره به دورانِ شکوفایی دینِ زردشتی است. دورانی که زردشت خود پاینده و نگهدارِ دین خویش است و در استواری و رواجِ آن می کوشد. دوره‌های چهارگانه یا هفت‌گانه‌ای که دورنمایی از آنها در کتاب آمده است سیر نزولی و انحطاط دین زردشتی و آموزشهای آن را نشان می دهد تا سرانجام دوران پرآشوب و تباه تسلط دیوان و دیوخویان می رسد و این با سالهای پایانی هزارهٔ زردشت همزمان است. از این رو وقتی خرابی به اوج می رسد هوشیدر، نخستین نجات بخش دین، قیام می کند تا دوباره جهان را از بدیها پاك کرده به نیکیها بیاراید.

۲۰ . در تقسیمات چهاردوره‌ای از بهمن پسر اسفندیار نامی برده نشده است. بندهش(ص۱۸۳) می گوید: «در دورهٔ بهمن پسر اسفندیار کشور ویران شد و ایرانیان به دست خود نابود شدند و از تبار شاهان کسی نماند که شاهی کند، همای دختر بهمن را به شاهی برنشاندند». در متن پازند نیز از او نامی نیست و شاخه سیمین نشانی از پادشاهی گشتاسپ پنداشته شده است.

۲۱ . در متن پازند (ص۳۴۱) آمده است: «آن رویین پادشاهی گیهان ویراستار شاپورشاه که این جهان اورمزد آفریده را آراید و نجات گیهان را پیدا کند، آذرباد ماراسپندان پیروزبختِ افزونیِ دین آراستار به وسیله وَرْ وپساخت این دین، <با> دین جداراهان و آهوکیشان <پیکار کند> و باز <آن> را به راستی و ایوری (= اطمینان، بی تردیدی) آورد.»

در بندهش (ص۱۸۴) آمده است» «اندر همان هزاره (= هزاره زردشت، هزارهٔ چهارم) اردشیر بابکان به پیدایی آمد آن کرده خدایان (= ملوك الطوایف) کشت، پادشاهی آراست، دین مزدیسنان رواج داد و آیین بسیار بیاراست <پادشاهی> به تخمه اورفت اندر پادشاهی شاپور پسر اورمزد تازیان آمدند و

خَوارِ رودبار گرفتند و سالهای بسیار در خوار تازش داشتند تا شاپور به پادشاهی رسید و آن تازیان را پس راند و کشور از ایشان بستد و بسیار از تازیان نابود کرد.»

«وَر یا پساخت» که در مورد آذرباد ماراسپندان از آن نام برده شده آزمایشی بوده است که به وسیله آن بی‌گناه از گناهکار بازشناخته می‌شده، خوردن آبِ گوگرد، گذشتنِ از آتش، بریدنِ با کارد و مانند آن از شیوه‌های معمولِ وَر در ایران باستان بوده است. چنان‌چه شخصِ مورد آزمایش از این آزمایشها آسیب نمی‌دیده، حقانیت او ثابت می‌شده است (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به ویسپرد گزارش پورداوود صص ۱۷۲-۱۲۰) بنابر آن چه در گزیده‌های زادسپرم آمده است زردشت خود از سه وَرْ گذشته است و از هیچ یك آسیبی ندیده است، گذشتن از کورهٔ آتش، بریدن شکم با کارد و... (نگاه کنید به گزیده‌های زادسپرم، صص۳۴-۳۲).آذرباد ماراسپندان که در این جا به پساخت او اشاره شده است موبدان موبد در دوره پادشاهی شاپور دوم ساسانی بوده و گردآورندهٔ «خرده اوستا»ست. او برای اثبات حقانیت و راستی خود در دین «پساخت روی» را انجام داد و پساخت روی ریختنِ رویِ مذاب بر سینه است، آذرباد از این آزمایش موفق بیرون آمد.

۲۲. این بند چندان روشن نیست. قرائتهای مختلف برای آن داده شده است که به همه آنها در یادداشتهای آوانویسی اشاره شده. آن‌چه روشن است این که به هجوم اسکندر به ایران و خرابیها و نامردمیهای او اشاره دارد. این دوره یعنی دوره‌ای که برنجین خوانده شده است در متن پازند پس از دوره سیمین آمده و دورهٔ خدایی sīsanyąnąn (ظاهراً صورت نادرستی برای اشکانان) گفته شده است متن پازند (ص۳۴) چنین است: «آن برنجین (متن: naranjian و در چند سطر قبل baranjīn) خدایی اشکانان(؟) که جُدْ رسته‌ای از گیهان بشود (=برود) و کلسیاكِ بداندیشِ گر (متن: akamana kalasyāk īgar)از این دین نابود و ناپیدا شود.»

بندهش (ص۱۸۴) دربارهٔ هجوم اسکندر یعنی فاصله زمانی میان سقوط هخامنشیان تا قیام اردشیر بابکان چنین نوشته است: «پس، اندر شاهی دارایِ

دارایان اسکندر قیصر از روم هجوم آورد، به ایرانشهر آمد داراشاه را کشت، همه دودهٔ شاهان و مُغ مردان و سرشناسانِ (متن: paydāgān) ایرانشهر را نابود کرد و شمار بسیار آتشکده را خاموش کرد، زندِ دین مزدیسنان بستد، به روم فرستاد (متن: آمد)، اوستا را سوخت و ایرانشهر را به نود کرده خدایی (ملوك الطوایفی) بخش کرد».

۲۳. متن پازند به مسأله قیام مزدك اشاره ندارد. احتمال آن است که آن چه در زند آمده است متأثر از بندهش باشد که از مزدك و قیام او به عنوان رویدادی ناخوش یادکرده است. نگاه کنید به یادداشت شماره۹.

۲۴. ترتیب این هفت دوره بدان گونه که در متن زند آمده است با تاریخ تطبیق نمی کند. متن پازند (صص۳۴۱-۳۴۰) در این مورد نظم دقیقتری دارد و آن چنین است: «و من درختی دیدم که در آن هفت ازگ بود یکی زرین، یکی سیمین، یکی رویین، یکی برنجین، یکی ارزیزین، یکی پولادین، یکی آهنین برآمیخته». پس اورمزد گفت: «ای سپیتمان زردشت! درختی که تو دیدی جهان است که من اورمزد آفریدم، آن هفت ازگ هفت زمان (= دوره)، آن که زرین بود، <آن گاه> که من و تو دیدار کنیم، آن سیمین پادشاهی گشتاسپ شاه، که گشتاسپ دین مزدیسنان پذیرد کالبدِ دیوان بشکند، <دیوان> از آشکارگی به نهان دوارشنی (= زندگی نهانی و مخفی) ایستند، اهریمن با اهریمن زادگانِ پست‌تر دین، دوباره به تارترین دوزخ هجوم برند، پرهیز آب و آتش و گوسپند و گیاه و زمین پیدا شود و آن برنجین پادشاهی اشکانان(؟)... آن رویین پادشاهی... شاپور... ارزیزین پادشاهی بهرام گور که مینوی رامش به جهان آشکار (متن: vī.nā.vadą) و پیدا بود و پولادین پادشاهی خسرو پسر قباد که انوشیروان خوانند، آهنِ برآمیخته که در سر هزاره تو باشد (= پایان هزارهٔ تو باشد) پادشاهی دیوانِ سیاه‌جامهٔ گذارده موی (متن: vajāratsarš) خشم تخمه».

۲۵. متن پازند دارد: «درفش بالاگرفته باشند، یعنی که درفش بالاکنند، سیاه درفش سیاه‌جامه<اند> و موی گذارده (متن: vajārd vars) به پشت دارند.»

۲۶. «پیشه‌ور» در برابر پهلوی: kirrōg-kardār و «خشن» در برابر zōšn. نگاه کنید

به آوانویسی. واژه‌ای که zōšn خوانده شده به قیاس با فارسی نو است. «زوش»در فارسی نو به معنی: خشمگین و ترشروی، بدخو، تند و سخت‌طبع، نیرومند و صاحب قوت آمده است (نگاه کنید به لغت‌نامه دهخدا). عبارت اخیر در متن پازند و متن فارسی روایات داراب هرمزدیار نیامده است.

۲۷. آتشِ بهرام منسوب به ایزد بهرام است که از ایزدان توانا و بزرگ دین زردشتی به‌شمار است. آتش بهرام از ترکیب شانزده آتش مختلف ساخته می شود که هر یك از آنها خود طی آیینهای مفصل و پیچیده‌ای از آتشهای دیگر فراهم می شود. بر رویهم برای تهیه آتش بهرام هزار و یك آتش فراهم چیده می شوند و از ترکیب آنها آتش بهرام به‌وجود می آید. آتش خانگی مستقیماً برای تهیهٔ آتش بهرام به‌کار نمی رود این آتش نخست به آتش آذران (= آتشی که از ترکیب چهار آتش فراهم می آید) منتقل می شود و سپس به آتش بهرام انتقال می یابد. هندیان امروزه آتش خانگی را نیز مستقیماً به آتش بهرام می برند. شانزده آتشی که آتش بهرام از آنها فراهم می شود در کتابها با یکدیگر اختلاف دارند. به هر حال وقتی این شانزده آتش فراهم شد در نخستین روز از پنج روز آخر سال آتشها را در یك آتشدان بزرگ می گذارند و موبدان به صف می ایستند و گرزها و شمشیرها که نماد ایزد بهرام است، به دست می گیرند و آتش را در درون اتاقك آتشکده می گذارند و شمشیری و گرزی بر دیوار آن می آویزند و در هر گوشه‌ای زنگی برنجین نصب می کنند و در هر یك از پنج گاهِ روز که باید سرودی بر آتش خواند آن را به صدا درمی آورند. آتش بهرام را باید بامداد، نیمروز و عصر ستایش کرد و زیان رسانیدن به آن از گرانترین گناهان است.

«دادگاه» به معنی آتشکده و نیز نوعی آتش است که از گردآوری و ترکیب آتشِ خانه‌ها فراهم می شود.

۲۸. متن پازند و روایات داراب هرمزدیار این واژه را ندارد. هدایت احتمال می‌دهد که اشاره به اعراب است (نگاه کنید به زند و هومن‌یسن، ص۳۹ یادداشت۷). در تاریخ از قیام دسته‌ای از بردگان نام برده شده است که پیشوای آنان شخصی به نام علی بن محمد رازی بوده است در تاریخها از این شخص زیر

نام «صاحب‌الزنج» سخن رفته است. اینان را از آن‌رو زنگیان گفته‌اند که نخستین گروههای آنان غلامان آفریقایی بودند که از بازار قاره سیاهان و بازار برده‌فروشان زنگبار خریداری شده و در کارگاههای استخراج نمك در بصره کار می کرده‌اند. قیام این غلامان در شهرهای مختلف ایران گسترش یافت طبری و ابن‌اثیر در میان آنان از آزادگان ایرانی با عنوان همدانی، اصفهانی، کرمانی، پارسی، رازی و... نیز نام برده‌اند خواجه نظام‌الملك مذهب آنان را مذهب مزدك، بابك و قرامطه می داند اینان از ماه شوال، ۲۵۵ هجری تا جمادی‌الاول ۲۷۰ هجری در حدود عراق خوزستان، بصره، اهواز، آبادان، گندی‌شاپور، رامهرمز، دشت‌میشان، شوش و حتی گاه تا ری‌سپاه برده‌اند. (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به غلامرضا انصاف‌پور، روند نهضتهای ملی و اسلامی در ایران از اسلام تا یورش مغول، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹ صص۴۲۹-۳۹۳). واژه «زنگ» در این‌جا می تواند اشاره به قیام این گروه از بردگان محروم نیز باشد.

۲۹. متن پازند چنین است: «و آن بزرگ شهر روستا و آن بزرگ روستا کوچك و آن بزرگ ده، دوده‌ای، استخوانی (متن xasta) بباشد». روایات داراب هرمزدیار، ندارد.

۳۰. «جدا خواسته» در برابر واژهٔ پهلوی jud kēsag قرائت مشکوك است. نگاه کنید به آوانویسی.

۳۱. «سپندارمذ» ایزد نگهدارزمین است که در متنهای متأخر به معنی «زمین» به کار رفته است. در گاهان پرورش آفریدگان اورمزدی وظیفه اوست. سپند مینو او را برای توسعهٔ رمه‌ها و مرغزارها می آفریند. او هم‌چنین یاری می کند تا دشمنی دیوان در هم شکسته شود و نیز هزار و ده‌هزار درمان می‌دهد. به عنوان مینوی نیکویِ کمال‌اندیش، دوربین هرمزد آفریدهٔ پرهیزگار توصیف می شود و پنجمین امشاسپند دین زردشتی و ایزدی مؤنث است. نگاه کنید به نجات‌بخشی در ادیان ص۱۰۷، یادداشت۱۴۴.

«تنگ راه‌تر» در برابر پهلوی: nihangtar آمده است. نگاه کنید به یادداشتهای

آوانویسی.

۳۲. «برشنوم»، آیین تطهیر و غسل برای کسی که به مرده دست زده و یا چیز ناپاکی را لمس کرده است.

ـ«مَغ»، اصلاً به معنی گودال است. در دین زردشتی اصطلاحاً به ردیف سنگهایی گفته می شود که به کیفیتی خاص کنار هم چیده می شوند تا کسی که می خواهد «برشنوم» کند بر روی آن بنشیند و یا وقتی از آب بیرون می آید پای بر روی آن بگذارد.

۳۳. «برسم»، شاخه‌های باریکِ دسته شدهٔ درخت انار و یا مفتولهای نازك نقره‌ای یا مسی است که موبد هنگام برگزاری آیینهای یسن، ویسپرد و ویدیوداد به دست می گیرد. شماره شاخه‌های از ۳تا۳۳، شاخه گفته شده‌اند. دریسن ۵۷ بند ۶ شماره آنها ۳، ۵، ۷و۹ شاخه یاد شده است.

ـ«درون»، نان فطیر گندم که به شکل گرده‌های کوچك پخته می شود و در آیینهای دینی آن را در خوانچه می گذارند و در پایان مراسم به نام اورمزد، امشاسپندان، ایزدان و یا روانِ در گذشتگان می خورند.

۳۴. «نیرنگ» به معنی دعاست و نیرنگستان نام کتابی است متأخر که مجموعه دعاها و وردهای دینی را دربر دارد.

۳۵. «گشاده رفتن»، راه رفتن بدون داشتن کستی (= کمربند دینی) است که در دین زردشتی از گناهان به‌شمار است.

۳۶. «تیره کند» (پهلوی šē bēnēd سوّم شخص جمع، فعل حال از مصدر-šē bēnīdan) نگاه کنید به Manual ج۲، زیر «šēp». و لغت‌نامه دهخدا زیر: «شیبیدن».

۳۷. «اندیشناك» در برابر: Pīm menišn.

۳۸. «گاهنبار/گاهانبار»، نام جشنهای ششگانه سال است که در شش هنگام، در طول سال برگزار می شده است. نخستین گاهنبار در پانزدهم اردیبهشت و به‌شکرانه آفرینش آسمان و دومین در پانزدهم تیرماه به سپاس از آفریدن آب، سومین در سی ام شهریور ماه برای آفرینش زمین، چهارمین در سی ام مهرماه

برای آفرینش گیاه و پنجمین در بیستم دیماه برای آفریدن گوسفند و سرانجام ششمین گاهنبار در آخرین روز سال برای سپاس از آفریدن مردمان بوده است هر یك از این جشنها پنج روز ادامه داشته و مهمترین روز هر گاهنبار پنجمین روز آن بوده است.

ـ «فروردیگان»، آیینهایی بوده است که در ده روز پایان سال برای شادی روان درگذشتگان برگزار می شده. ایرانیان چنین عقیده داشتند که روان مردگان در این روزها به زمین فرود می آیند و خانه و کاشانه و بازماندگان خویش را نظاره می کنند و از این رو باید در این روزها به یاد آنها و به شادی روانشان مراسمی ویژه انجام داد. نیز نگاه کنید به مقاله نگارنده زیر نام: «برات و براتی» در مجله فروهر سال دوم شماره ۵و۶ مرداد و شهریور ۱۳۶۴.

۳۹. انکلساریا و به پیروی او هدایت آن را «دوباره ببخشند، باز بخشند» معنی کرده‌اند، قرائت نگارنده از واژه پهلوی با قرائت انکلساریا متفاوت است. نگاه کنید به آوانویسی.

۴۰. در دین زردشتی سمت شمال سویی است که اهریمن از آن سو هجوم می آورد و از این رو اهریمنی است و همه رویدادهای بد نیز از آن سمت آشکار می شود.

۴۱. گشوده شدن زمین و بیرون ریختن فلزات سبب رنج ایزد زمین یعنی سپندارمذ می شود و از این رو درد به شمار آمده و از رخدادهای شوم شمرده شده است.

۴۲. اقوام و قبایلی که در این جا نام برده می شوند برخی شناخته و پاره‌ای ناشناخته‌اند منظور از هیونان اقوامی هستند که در تاریخ ایران زیر نام «هیاطله» نام برده می شوند و هیونان سپید اقوام هون هستند که اصلاً از نژاد تاتار بوده و از اطراف کوههای آلتایی به نقاط دیگر انتشار یافته‌اند. در قرن ششم به «هیاطله» عنوان «هون سپید» داده شده است. به هرحال هیونها به عنوان دشمنان دین مزدیسنی از دیرباز شناخته می شده‌اند، ارجاسپ بر مبنای آن‌چه در یادگار زریران آمده است «پادشاه هیونان» بوده و با گشتاسپ در نبردی سخت بر سر پذیرفتن دین زردشتی درگیر می شود و شکست می خورد. دربارهٔ هیاطله، هونها و مرکز آنها نگاه کنید به مارکوارت، و هرود وارنگ، ترجمه داوود منشی زاده،

ص ۵۰ به بعد.

۴۳. منظور از «دوال کستیان» ظاهراً ترکان اند، زیرا در بند ششم فصل ششم از «ترکِ دوال کستی» نام برده شده است. دربارهٔ دوال کستی و شبیه این ترکیب در پاپیروسهای یونانی نگاه کنید به زبان و ادبیات پهلوی صفحه ۱۷۱.

متن پازند (ص۳۴۴) دارد: پادشاهی از ایشان (ظاهراً به ایشان) دوال کستیان، ترکان رسد.

۴۴. متن پازند بندهای ۶۴ تا ۶۸ را ندارد. ترتیب مطلب درآن جا چنین است: «درآن شگفت زمان ای زردشت سپیتمان! آن که (متن: ba) تن خواهد آن‌گاه او را نجات روان نتوان، کسی که تنش فربه آن‌گاه روانش لاغر و نزار و <او را> به دوزخ جای. کسی که روان خواهد آن‌گاه تنش لاغر و نزار و روان فربه و او را بهشت جای...).

۴۵. «تن پسین»، اصطلاحی است مترادف «رستاخیز» و غالباً همراه با آن به کار می رود. ومنظور از آن پیکری است که آفریدگان در پایان جهان با آن برمی خیزند و تا جاودان بر آن تن باقی می مانند.

۴۶. مطلب اخیر درزراتشت‌نامه (بیت ۱۴۱۳-۱۴۰۶) چنین است:

پس آن گه چنین گفت پروردگار / به زرتشت پیغمبر روزگار
که این حال با موبدان وردان / بگو، تا بگویند با بخردان
بدانند هر کس سرانجام خویش / بورزند کرفه در ایام خویش
به گیتی چو بینند رنج گران / به مینو بود رامش بی‌کران
چو فرسوده داری تنت را به رنج / روانت بیابد از آن رنج گنج
چو آسوده داری تنت را به ناز / ز ناز تن آید روان در گداز
حقیقت چنان دان تو را آن سری / همان پیشت آید کز ایدر بری
ز نیکی بیابی سرانجام نیک / ز بدکار کی گفت کس نام نیک

۴۷. برخی از صفات مانند «اهلو» قدیم هستند یعنی در حکم نام دیگری برای اورمزدند و می توان او را با آن مخاطب قرار داد، پاره‌ای صفات دیگر مانند «مینوی افزونی» یا «دادار جهان مادی» حادثند یعنی اورمزد پس از آفرینش است

که «دادار» نامیده می شود. مؤید این نکته اشاره‌ای است در بندهش (ص۸): «اورمزد پیش از آفرینش خدای نبود، پس از آفرینش خدای، سود خواستار، فرزانه، ضددرد، آشکاره، رهبر همیشگی، افزونی و پاینده همگان شد».

۴۸. عبارت برگرفته شده از بند یك یسن سی وهفتم است که متن اوستایی و ترجمه فارسی آن چنین است:

iΘā āt yazamaidē ahurəm mazdąm yə̄ gąmčā ašəmčā dāt. apasčā dāt urvarå̊sčā vaŋuhīš raočå̊sčā dāt būmīmčā visāčā vohnū.

ایدون اورمزدا را می ستاییم که گاو (= چهارپا) وراستی را آفرید، آبها را آفرید، گیاهان نیك و روشنایی را آفرید، زمین و همه نیکیها را <آفرید>.

۴۹. یکی از مهمترین نمازهای دین زردشتی است که متن آن در بند چهاردهم یسن بیست‌وهفتم آمده است. صورت اوستایی و ترجمه فارسی آن چنین است:

ašəm vahištəm astī uštā astī uštā ahmāi hyat̰ ašāi vahištāi ašəm.

راستی بهترین نیکی است <و نیز> نیکبختی است، نیکبختی برای کسی که خواستار بهترین راستی است.

در روایات داراب هرمزدیار (ج۲، ص۲۷۱) درباره معنی و زند اشم وهو آمده است:

ز کردار نیکو تو بشنو سخن — اگر باز گویم نیاید به بن
ز نیکی تو پرهیزدان بهترین — ز پرهیزکاران بود مهترین
شریف است پرهیز هم بهتر است — ذخیره ز پرهیز نیکوتر است
بسی بهترین طاعتی آن بود — که پذرفته در پیش یزدان بود
ز معنی پرهیز جزوی دگر — بگویم تو نیکو درو کن نظر
نکوکار باش و نکو گوی باش — کم آزار و هم راد و خوشخوی باش
هر آنچت نیاید پسندیده بس — نیاید پسندیده کردن به کس
همیشه بدین سان تو را آروزی — نیت خوب و گفتار و کردن نکوی
نکو بایدت آشکارا و راز — یکی جز و گفتم نکردم دراز

۵۰. پادشاهی گشتاسپ دوران طلایی دین زردشتی است. زمانی است که پیامبر

دین، همه دستورها را چنان که اورمزد مقرر داشته است به اجرا درمی آورد. وظیفه دینداران نیز در چنین شرایطی دشوارتر و عمل به احکام آن سخت‌تر است. امّا در دوران سستی و به سخن دیگر در طول هزاره‌ها،پای‌بندی به دستورهای دین کمتر می شود و از این رو پاره‌ای از خطاهای کوچك گروندگان قابل گذشت است.

«دوازده هماست» که در این جا به آن اشاره شده است عبارت است از خواندن یسناووندیداد که در ۲۶۴ روز به احترام ۲۲ ایزد خوانده می شود که عبارتند از: اورمزد، تیشتر، خورشید، ماه، آبان، آذر، خرداد، امرداد، سپندارمذ، باد، سروش، فروهراشوان، بهمن، اردیبهشت، شهریور، مهر، بهرام، رام، دین، رشن، گوش و اشتاد. نیز نگاه کنید به نجات‌بخشی در ادیان، ص۹۳.

۵۱. «زوهر» نثاری است برای آتش یا آب و از این رو در آیین زردشتی به دو نوع زوهر، یعنی «آتش زوهر» و «آب زوهر» برمی خوریم: «آتش زوهر» عبارت است از پیه دنبه گوسفند که در موارد خاصی به آتش نثار می شود. و «آب زوهر» آمیزه‌ای از شیر و شیرهٔ گیاه هوم است که با آب دعا خوانده شده و گیاه دیگری آمیخته شده است. نیز نگاه کنید به مینوی خرد، ترجمه احمد تفضّلی، صص۱۰۵-۱۰۳.

۵۲. بر پایه متنهای فارسی میانه عمر جهان دوازده‌هزارسال است که به چهار دوره سه‌هزارساله بخش می شود. سه‌هزار سال نخستین آفرینش مینوی است در این سه‌هزارسال امشاسپندان، ایزدان و فروهرها آفریده می شوند. در سه‌هزار سال دوم، این آفرینش مینوی، مادی می شود امّا در این آفرینش مادی جنبش وجود ندارد. سه‌هزار سال سوم، که هفتمین هزاره از آغاز آفرینش است، دورهٔ آمیختگی نیکی بدی، روشنی و تاریکی و به‌طور کلی تضادهاست در این دوره است که نبرد اورمزد و اهریمن درمی گیرد و گاه کامه اورمزد و زمانی خواست اهریمن در جهان رواست. سه‌هزار سال چهارم با ظهور زردشت آغاز می شود این هزاره دهمین هزاره از آغاز آفرینش، چهارمین هزاره از آغاز آفرینش مادی متحرك و سرانجام هفتمین هزاره از آغاز آفرینش غیرمتحرك است در این هزاره

زردشت دین بهی را می‌گستراند و در این راه گشتاسپ شاه او را صمیمانه پشتیبانی می‌کند. سه پسر زردشت یعنی هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس هر یك به ترتیب در آغاز هزاره‌های بعدی ظهور می‌کنند و دین زردشتی را که بر اثر رواج نامردمیها به بی‌سامانی کشیده شده است از نو رونق می‌بخشند. نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان، گفتار نخست صص۹-۱۰۱.

۵۳. «اژدهاك» (اوستایی: -aži-dahāka فارسی میانه: azdahāg فارسی نو: اژدهاك، ضحاك) در اوستایی از دو جزء تشکیل شده است- aži: «مار، اژدها» که غالباً در اوستا به تنهایی بر ضحاك اطلاق شده است و واژه -dahāka عنوان صفت را برای او دارد. در فارسی میانه و نو این صفت نیز به نام او افزوده شده است و مجموعاً به صورت اژدهاك یا ضحاك درآمده است. در اوستا، ضحاك ایزد ناهید را نثار می‌برد تا او را بر هفت کشور مسلط گرداند و نیرو دهد که آنها را از مردم تهی کند (یشت ۵، بند ۲۹و۳۰) اما ایزد ناهید خواست اوروا نمی‌کند (یشت ۵، بند ۳۱). از ایزد وای نیز همین تقاضا را می‌کند و کامیاب نمی‌شود (یشت ۱۵، بند ۲۱-۱۹) او بدترین دروغ و ناپاك‌ترین نیرویی است که اهریمن برای نابودی جهان راستی فرستاده، سه پوزه، سه سر، شش‌چشم و هزارتردستی دارد (یسن ۹، بند۸). او برای به‌دست آوردن فره کیانی با ایزد آذر به ستیز برمی‌خیزد. براساس متنهای فارسی میانه ضحاك در هزاره دوم فرمان می‌راند (بندهش، ص۱۸۱) و این فرمانروایی را اهریمن بدو می‌بخشد (مینوی خرد پرسش ۵۶، بند۲۶-۲۴) فریدون نتوانست ضحاك را بکشد، بنابراین اورا به بند کشید و در کوه دماوند زندانی کرد (بند هش ص۱۹۷) سرانجام در هزاره هوشیدرماه ضحاك از بند می‌رهد و به دست گرشاسپ نابود می‌گردد.

۵۴. «پدشخوارگر» سرزمین مازندران است و جایی است که به وسیله تورانیان غصب شد اما منوچهر آن را پس گرفت و بار دیگر ضمیمه ایرانشهر کرد (نگاه کنید به بند هش ص۱۸۱. مینوی خرد پرسش ۲۶، بندهای ۴۱-۲۶). در اوستا از پدشخوارگر نامی به میان نیامده است. در متنهای زند واژه اوستایی -varə na، که ناحیه‌ای از گیلان بوده است، به پدشخوارگر تفسیر شده است.

۵۵ . مطلب گرفته شده از دعای «ینگهه‌هاتام» است که متن آن در بند ۱۵ یسن بیست و هفتم آمده است. برای متن اوستایی و ترجمه فارسی آن نگاه کنید به یادداشتهای آوانویسی.

۵۶ . شبیه به همین مضمون درزراتشت‌نامه نیز آمده است:

دلم زین شر و شور بریان شدست — که جانم ز تیمار گریان شدست
(بیت ۱۴۴۱)

در متن پازند (ص۳۴۵) نیز آمده است: «ای دادار مرا مرگ ده، اخلاف من مرگ ده که دروندی <و> راه دوزخ نیابند».

۵۷ . «ماه ونداد» و «روشن» نام دوتن از مفسران متنهای پهلوی است.

۵۸ . اشاره‌های این بند ظاهراً در برگیرنده قیامهایی مانند ابومسلمیان، خرم‌دینان باشد. متن زراتشت‌نامه و پازند نیز توضیح بیشتری در بر ندارد. در زراتشت‌نامه (بیت ۱۴۴۹-۱۴۴۶) آمده است:

چو آید به گیتی نشان سیاه — دگرگون شود ساز و آیین و راه
بر آید همه کامه دیو خشم — از آن ترك بی‌رحمت تنگ‌چشم
بدانگه بیاید سپاهی ز روم — بد اندیش و بد فعل و ناپاك و شوم
ابا جامه سرخ و با سرخ زین — یکایك به کردار دیو لعین

و در متن پازند (ص۳۴۵) آمده: «پس از این نشان سیاه‌جامگان خشم تخمگان، پادشاهی دوال کستیان، ترکان سلم‌دهان، دروج شیدسپی کلسیایی هجوم آورند (متن: andar dvārand).

۵۹ . «ارنگ» و «وه» نام دو رود افسانه‌ای است که در دوره‌های جدید نخستین را بیشتر بر «اروند» و دومی را بر «سند» اطلاق کرده‌اند. برای آگاهی در این زمینه نگاه کنید به ژوزف مارکوارت، وهرود و ارنگ، ترجمه داود منشی زاده، تهران انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۸.

۶۰ . «فراخ پیشانی» (پهلوی: frāxanīg) معادل اصطلاح اوستایی: -pərəθu ainika است که لفظاً به معنی «دارای پیشانی گسترده» است و توصیفی است برای

سپاهیان دشمن. «ترک و کرمیر» که به عنوان دشمن نام برده شده‌اند، دانسته نیست که معرّف چه تیره یا قومی هستند. هدایت (زند و هومن یسن ص۵۳ یادداشت ۸) آن را کلمیر خوانده و در زیرنویس آورده است که «در جنوب افغانستان بین دو دریاچه شهری به نام «کله‌میر» وجود دارد». در متن پازند (ص۳۴۶): «ترک و خرمیر».

۶۱. اشاره به عملی است که کاووس به وسوسه دیوان انجام داد و به آسمان پرواز کرد. نگاه کنید به پورداوود، یشتها، ج۲، صص۲۳۷-۲۲۷.

۶۲. اشاره است به جنگی که گشتاسپ با ارجاسپ بر سر پذیرفتن دین انجام داد. محل این جنگ را زند بهمن یسن «سپیدبیشه» می گوید که در یادگار زریران به «بیشه هوتس» (پهلوی:hutos rezūr) تحریف شده است (نگاه کنید به متنهای پهلوی ص۳). «سپید رزور» که محل جنگ گشتاسپ و ارجاسپ گفته شده است در بندهش (ص۱۰۰) به صورت اروس رزور (=سپید بیشه) آمده ورَدِ جنگلهانامیده شده است. درباره محل این جنگ متنها با یکدیگر اختلاف دارند مارکوارت گمان می کند که «پارس» در این جا تحریفی از «پارت» باشد. نگاه کنید به وهرود وارنگ صص ۱۸۶-۱۷۴.

۶۳. آذرگشنسپ، آتشکده‌ای ویژه سپاهیان بوده و محل آن را در آذربایجان نوشته‌اند. درباره این آتش در بندهش (ص۱۰۳-۱۰۲) آمده است: «آذرگشنسپ تا به پادشاهی کیخسرو بدان‌گونه نگهداری جهان همی کرد تا کیخسرو بتکده را همی کند (اشاره به کندنِ بتکدهٔ ساحلِ دریاچهِ چیچست) و بر یال اسب نشانید و تیرگی و تاریکی را بِکَنْد و روشن کرد، چون بتکده را خراب کرد به همان جای در اسنوند آتشگاهی فراز نشانید و بدان سبب گشنسپ خوانند که بر یال اسب نشانده شد. (گشنسپ = اسب نر). نیز نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان ص۸۶-۸۵.

۶۴. چیچست (اوستایی:-čaēčasta؛ فارسی میانه:čēčast) دریایی است افسانه‌ای که با دریاچهٔ ارومیه تطبیق داده شده است. در کناره همین دریاچه است که کیخسرو ایزد ناهید و درواسپ را نیاز می برد و از آنان می خواهد تا او را توانا

سازند که بتکده ساحل دریاچه را ویران کند. به او این توانایی بخشیده می شود و پس از ویرانی بتکده، آتش گشنسپ را در آن‌جا مستقر می سازد. چیچست دریایی ژرف، نمکدار و بی جنبش و بدون زندگی است.

۶۵. «آدروگ» نام یکی از مفسران است.

۶۶. انکلساریا می پندارد که این عبارت از قلم افتاده است: «اورمزد گفت که بیم مدار ای سپیتمان...»

۶۷. «فَرَزْدانُ» (اوستایی: -frazdānu) محل آن را در سیستان دانسته‌اند. در شهرستانهای ایران (متنهای پهلوی ص۲۲) آمده است: «شهرستان بُست بَستور فرزندِ زریر ساخت بدان‌گاه که گشتاسپ شاه برای ستایش دین در فرزدان بود و بنه گشتاسپ و دیگر شاهزادگان را <آن‌جا> نشانید (= مستقر کرد)».

۶۸. «کیانسه» (اوستایی: -kasaoya) در فارسی به صورتهای کانسه و در نوشته‌های زردشتی به صورت کانفسه به‌کار رفته است، نام دیگری است برای دریاچهٔ هامون. نگاه کنید به نجات‌بخشی در ادیان ص۸۳، یادداشت۴۰.

۶۹. «بهرام ورجاوند» شاهزاده‌ای کیانی است که اندکی پیش از ظهور نخستین نجات‌بخش، یعنی هوشیدر، قیام می کند و مزدیسنان را به رسیدن پیك نجات و رهایی امیدوار می سازد. نگاه کنید به نجات‌بخشی در ادیان صص۲۱-۱۷.

۷۰. «داد اورمزد» یکی از مفسران است.

۷۱. نشانه‌هایی که برای ظهور بهرام یادشده است در پاره‌ای مآخذ از نشانه‌های قیام هوشیدر دانسته شده است. در یادگار جاماسپی آمده است: «گشتاسپ شاه از جاماسپ پرسید که هنگام آمدن آن پسر من چه نشانه و علامتی آشکار شود، جاماسپِ بیدخش گفت هنگامی که هوشیدر پیدا آید، این چند نشان در جهان پیدا باشد. یکی این که شب روشنتر باشد دیگر این که هفتورنگ جای بهلد <و> به سوی خراسان بگردد. سوم این که مردمان با یکدیگر مخالفت (متن: andar āmad) بیشتر ورزند. چهارم این که پیمان‌شکنی در آن زمان زودتر و بیشتر کنند پنجم این که مردم پست مسلط‌تر و چابکتر باشند. ششم این که بدتران را نیکی بیشتر باشد... نگاه کنید به یادگار جاماسپی صص۸۰-۷۹.

۷۲. یعنی در مدت کودکی بهرام ورجاوند، پادشاهی به عهدهٔ زنی خواهد بود. متن پازند (ص۳۴۷). ظاهراً واژه پهلوی ۳م‌سـ را hendūi خوانده است. عبارت در آن‌جا چنین است: «. . . آن که اورا پرورد هندوزنی است». روایات داراب هرمزدیار چنین است (ص۹۳): «. . . و پادشاهی آن شهر زنی باشد و آن زن پرورد و او را سپاهی از دشتر هندوان بیاید»(؟).

۷۳. برای بهرود نگاه کنید به یادداشت ۵۹. «بهران» در متن پازند و روایات داراب هرمزدیار نیامده است. شاید بحرین باشد. نگاه کنید به زند و هومن یسن ص۵۸، یادداشت ۴.

۷۴. منظور از این کودکِ‌خواهنده (پهلوی: aburnāyag ī xwāstār) همان بهرام ورجاوند است. متن پازند ندارد. جاماسپ نامه (بیت ۱۴۸۹) چنین است:

بدان گه ببینی که بندد کمر یکی مرد دین در پدشخوارگر

۷۵. مطالب‌تکرار نوشته فصل ششم است با عبارتی دیگر و تغییر مختصر.

۷۶. واژه پهلوی چنین خوانده می شود. «دشت نشانه» چیست و کجاست، دانسته نیست. انکلساریا nihāwandag (= نهاوند) خوانده و هدایت احتمال داده است که منظور فتح الفتوح است: نگاه کنید به زند و هومن یسن ص۵۵، یادداشت ۱، و ص۵۷ یادداشت۷. در روایات داراب هرمزدیار (ص۹۳) آمده است: «. . . و از هیشم کشندگان و خارزمی و کرکی و فرنك و رومی و دول کشتی سه بار جنگ بزرگ و کارزار کنند کز آن یکی به سپید و یکی لاجورد و یکی بدست نشانی باشد که به ورسه تخمه باشد. . .». نیز نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان ص۸۷، یادداشت ۵۷.

۷۷. منظور از دریاچهٔ «سه‌تخمه»‌دریاچه هامون است. سبب آن که آن را «سه تخمه» گفته‌اند، آن است که نطفه زردشت که سه پسر آیندهٔ او یعنی هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس از آن خواهند زاد، در این دریاچه نگهداری می شود.

۷۸. «مرو درخشان» (پهلوی: marwī šēdān). در یادگار زریران«مرو زردشتان» (متنهای پهلوی ص۳). در روایات داراب هرمزدیار (ص۹۳): مورشیدان (به

جای «مروشیدان»). منظور همان «مروشاهجهان» یا «مروشایگان» است.

۷۹. «نریوسنگ» (اوستایی: -nairyō. sagha فارسی میانه: nēryōsang فارسی نو: نرسه، نرسی) ایزدِ پیام آورِ اورمزد و یاری دهندهٔ یلان و کیان است. او تخمه کیومرث را نیز می پاید.

۸۰. «سروش» (اوستایی: -sraoša فارسی میانه: srōš) نماینده فرمانبرداری و اطاعت اورمزد است. کار اساسی او نظارت بر جهان مادّی و نظم بخشیدن بدان است. او آدمیان را در شب می پاید و آنان را از دست دیوان نگه می دارد. دیوان از ترس او به دوزخ می گریزند. به صفات دلیر، فرمانبردار، نیرومند، جنگاور، خوب رُسته، پیروزمند، پیشرفت‌دهندهٔ جهان و سرور جهان ستوده می شود. پناه‌دهندهٔ درماندگان است و در پرهیزگاری از همه برتر است. شبانه روز با دیوان بزرگ در جنگ است. او آموزگارِ دین است و در واپسین روز به همراه مهر ورشن کارهای آدمیان را می سنجد و نخستین بار شاخه‌های سه‌تایی، پنج تایی، هفت‌تایی و نه‌تایی برسم را گسترده و گاهان را خوانده است.

۸۱. «کَنگدژ»، دژی است که سیاوش پسر کاووس در سیاوشگرد ساخته است. بر مبنای آن چه در بندهش (ص۱۰۰) و روایت پهلوی (فصل چهل و نهم) آمده است این دژ بر سر دیوان ساخته شده و تا زمان ظهور کیخسرو متحرك بود وقتی کیخسرو آمد، مینوی کنگ را خواهر خویش خواند، زیرا سیاوش پدر کیخسرو آن را با دست ساخته بود، کنگ از آسمان به زمین آمد و در زمین توران آن‌جا که سیاوشگرد است بایستاد و دیگر حرکت نکرد و کیخسرو مردم ایران را در آن‌جا استقرار بخشید کنگدژ هفت دیوار دارد، دیوار نخست سنگین و یا زرین است، دیوار دوم پولادین و یا سیمین، دیوار سوم آبگینه‌ای یا پولادین، دیوار چهارم سیمین یا برنجین، دیوار پنجم زرین یا آهنین، دیوار ششم کهربایی یا شیشه‌ای و دیوار هفتم یاقوتی و یا لاجوردی است. پنجاه دروازه دارد و از هر دروازه تا دروازه دیگر هفتصد فرسنگ فاصله است. پشوتن پسر گشتاسپ با هزار شاگرد که همگی قبای سمورِ سیاه دربر دارند، درون آن است و از آن‌جاست که برای بازآراییِ دین به همراه شاگردان خویش بیرون می آید و دشمن را از ایرانشهر باز

می دارد.

۸۲. «هادخت نسک» یکی از نسکهای اوستاست. بنابر نوشته دینکرد نسک بیستم از اوستای بزرگ زمان ساسانیان بوده است، اما امروز جز اندکی از آن بر جای نمانده است. یشت یازدهم اوستا که به نام ایزد سروش است «سروش یشتِ هادخت» نیز گفته شده است. از هادخت نسک چند بند پراگنده باقی مانده است که از نوشته‌های اصیل اوستایی به‌شمار نمی آید و خطاهای دستوری زیاد دارد. بر پایه نوشته‌های کتاب گزیده‌های زادسپرم «هادخت نسک» رد نسکهاست. نیز نگاه کنید به یادداشت شماره۱.

۸۳. منظور از «آتشِ آبها» روشن نیست. شاید آتشِ موجود در ابر و باران یعنی «آتش وازشت» باشد. می توان چنین نیز پنداشت که منظور از آب و آتش در این عبارت، ستایش دوازدهماست و هادخت نسک از طریق آب و آتش است.

۸۴. «دائیتی» (اوستایی- dāityā) نام رودی افسانه‌ای است که در ایرانویج (مرکز قوم آریا) جاری بوده است و نیز نام قله‌ای که پل چینود بر فراز آن قرار دارد. این قله به بلندی هزار مرد است و در میان جهان قرار دارد و شاهین ترازوی ایزدرَشن بر آن تکیه دارد. نگاه کنید به بندهش ص۱۷۰.

۸۵. درباره پشوتن پسر گشتاسپ و نقش او در بازسازی جهان و پاك کردن آن از آلودگی و تباهی نگاه کنید به نجات‌بخشی در ادیان صص۲۴-۲۱.

۸۶. «گاه دین و پادشاهی» در برابر gāh ī dēn ud xwadāyīh. در بند سی و ششم همین فصل به صورت gāh dēn xwadāyīh به کار رفته است. ترکیب dēn-xwadāyīh معنی «حکومت دین، حاکمیت دین» می دهد. بنابراین احتمال دارد منظور نویسنده از این عبارت «بازآرایی و حاکمیت مجدد دین» باشد.

۸۷. «بغان یسن» نام نسک چهاردهم از اوستای دوره ساسانی بوده است. از اشاره دینکرد می توان چنین دریافت که همه اوستای موجود بخشی از بغان یسن ساسانی است. نگاه کنید به یشتها، ج ۱، ص ۴.

۸۸. بنابر اساطیر زردشتی، نقش اساسی نجات‌بخشان،پالودن جهان از بدیها و آراستن آن به نیکیها و پاکیهاست. از این‌رو جهان در پایان،از هر جهت به آغاز

همانند است. در آغاز، اهریمن بر جهان مسلط نبود و وقتی به آفریدگان اورمزد حمله کرد، اورمزد با خواندن «اهونور» او را ناکار کرد و به تاریکیها فرو افگنْد، آن‌گاه که یک‌سوم اهونور را بخوانْد، اهریمن از بیم تن بگذشت. آن‌گاه که یک‌سوم دیگر را بخوانْد به زانو فرو افتاد و وقتی سومین بهره آن را خوانْد ناکار شد. آن‌چه از بند بیستم تا پایان این فصل عنوان شده قرینه‌ای است برای آن‌چه در آغاز روی داده. برای رویدادهای آغاز جهان و بویژه خواندن اهونور و بازتاب اهریمن از شنیدن آن نگاه کنید به بندهش ص ۶و۷ و گزیده‌های زادسپرم فصل نخست.

۸۹. «آذرفرنبغ» آتش ویژهٔ موبدان بوده است که در دوره‌های کهن در خوارزم قرار داشته امّا در دوره ساسانیان به فارس انتقال یافته است. این آتش به صفت «ورجاوند» توصیف شده است. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان صص ۸۶-۸۵.

۹۰. «آذر برزین مهر» آتشکده ویژه کشاورزان بوده و در خراسان استقرار داشته است. در متنهای فارسی میانه به صفت «پرسود» ستوده شده است. نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان ص ۸۶.

۹۱. نگاه کنید به یادداشت شماره ۶۳ و ۶۴.

۹۲. «هوگر» (اوستایی hukairya-)، بلندترین قله کوه هرئیتی (= البرز) است که بر فراز آن ایزدهوم برای مهر قربانی آورد و از همین قله است که رودخانه اردویسور جاری می شود و نیز جمشید ایزد ناهید را نیاز می فرستد.

۹۳. «امشاسپندان» (اوستایی: amaša. spənta-: بی مرگان مقدس) شش ایزد والای دین زردشتی هستند که به همراه اورمزد هفت‌تن می شوند و پاکترین آفریدگان بشمارند. در اوستای گاهانی از امشاسپندان نامی برده نشده است. واژه‌هایی که بعدها بر این ایزدان اطلاق شده است، مفاهیم مجردی هستند که هر یک معرّف یکی از جنبه‌های اورمزدند مثلاً «اردیبهشت» در آن‌جا به معنی «راستی» و بهمن «اندیشه نیک»، شهریور «شهریاری» و . . . که هر یک از اینها از صفات اورمزدند.

در اوستای جدید، امشاسپندان نخستین افریدگان اورمزدند که پیش از آفرینش آسمان و زمین و آب و گیاه آفریده شده‌اند. سه‌تن از اینان یعنی «بهمن»، «اردیبهشت» و «شهریور» مذکر و سه‌تن دیگر یعنی «اسفندارمذ»، «خرداد» و «امرداد» مؤنث‌اند. سه‌ایزد مرد در سوی راست اورمزد و سه ایزد زن در سمت چپ او قرار می‌گیرند در متنهای متأخر سروش نیز در ردیف امشاسپندان نام برده شده است. نگاه کنید به بندهش ص ۱۳۷.

۹۴. «مهر» (اوستایی -miera) نام یکی از ایزدانِ توانایِ دینِ زردشتی است در گاهان واژه «مهر» معنی «پیمان» می‌دهد اما در اوستای نو ایزدی است که راستی و پیمانداری از ویژگیهای اوست وصف مشروح او در مهریشت می‌آید و از خلال مطالب آن پیوستگی او با خورشید نیز احساس می‌شود یعنی مهر و خورشید غالباً در کنار یکدیگر حرکت می‌کنند در متنهای فارسی میانه او یکی از سه ایزدی است که داوری کارهای جهانیان را در روز پسین به عهده دارد. او به صفت «دارندهٔ دشتهای فراخ» توصیف می‌شود و دارای ده‌هزار گوش و ده‌هزار چشم است. نیز نگاه کنید به نجات‌بخشی در ادیان. ص ۹۲-۹۱.

۹۵. «رشن» (اوستایی -rašnu؛ فارسی میانه rašn) نام ایزدی است که به همراه مهر و سروش کارهای بندگان را می‌سنجد به صفات: راست‌ترین، بلند، توانا و پاک ستوده می‌شود و به فریاد رسنده گله‌داران و براندازندهٔ دزدان است. بنابر متنهای میانه مینویِ راستی است. یشت دوازدهم به نام او «رشن یشت» گفته شده و ویژگیها و صفات او را برشمرده است.

۹۶. «بهرام» (اوستایی: -vərəθraɣna فارسی میانه: wahrām) اصلاً به معنی پیروزی و اصطلاحاً نام ایزدی است که یاری‌دهنده رزم‌آوران و درهم شکننده دروغگویان است. آتش بهرام که مهمترین آتش دین زردشتی است به او منسوب است. توصیف بهرام و کارهای او در یشت چهاردهم به تفصیل آمده است.

۹۷. «اشتاد» (اوستایی -arštāt؛ فارسی میانه: aštād)، در اوستا ایزدی مؤنث است که در کنار سروش ستوده می‌شود او فزاینده و بالاننده جهان است و کار او این است که به همراه ایزد زامیاد روان را به ترازو می‌گذارد تا رشن کارهای او را

بسنجد. اشتاد اصلاً به معنی راستی و درستی است. نگاه کنید به بندهش ص۱۵۲.

۹۸. هوشیدر (اوستایی: uxšyaṭərəta فارسی میانه waxšēnīdār، ahlāyīh یا hōšīdar) نخستین فرزند از سه پسر آینده زردشت است که سی سال به پایان هزارهٔ زردشت مانده از مادر متولد می شود و پاك‌سازی جهان را از آلودگیهای دیوی به‌عهده می گیرد، جهان را از بدکاران و دیوخویان تهی می کند و آفرینش اورمزدی را می گستراند و آسایش آدمیان را تأمین می کند. نگاه کنید به نجات‌بخشی در ادیان، صص۳۲-۲۴.

۹۹. متنهای دینی زردشتی زمین را به هفت پاره بخش می کند و هر بخش را یك «کشور» می نامد این هفت کشور عبارتند از: ارزه arzah- در سمت خاور؛ سوه sawah در باختر؛ فرددفش fradadafš و ویددفش widadafš در جنوب؛ وروبرش worubarš و وروجرش worujarš در شمال و خونیره xwanirah در مرکز. از میان این هفت کشور خونیره از همگی بزرگتر و به تنهایی برابر شش کشور دیگر است. ایران در خونیره جای دارد.

۱۰۰. هوشیدرماه (اوستایی: uxšvaṭ.nəmah-، فارسی میانه waxšēnīdā:- niyāyišn یا hōšīdarmāh)، دومین فرزند از سه پسر آینده زردشت است که سی سال به پایان هزاره هوشیدر مانده از مادر متولد می شود و جهان را از بدی و نامردمی پاك می کند. نگاه کنید به نجات‌بخشی در ادیان، صص۳۹-۳۲.

۱۰۱. «وَرجمکرد»، دژی است که جمشید ساخته و در آن بهترین تخمهٔ انواع آفریده‌ها را نهاده است جای این وَر را در ایرانویج دانسته‌اند. بنابر مطالب مینوی خرد منظور از ساختن این وَر آن بوده است که در هنگام بارانِ ملکوسان که آفریدگان اورمزدی همه نابود می شوند، بار دیگر نسل آفریدگان از آن‌جا رواج گیرد یعنی آفریدگان از درونِ وَر بیرون آیند و جهان را دوباره بسازند. نگاه کنید به مینوی خرد پرسش ۲۶ و ۶۱ و بندهش، صص ۱۸۸-۱۸۷.

۱۰۲. «گرشاسپ (اوستایی kərəsāspa- فارسی میانه karšāsp)، یکی از پهلوانان و ناموران ایرانی است که در متنهای اوستایی و فارسی میانه بارها از او و

دلاوریهایش سخن به میان آمده است. او فرزند ərita- (فارسی میانه srit، فارسی نو: اثرت) است. گرشاسپ به صفت «نرمنش»، «مجعد موی» و «گرزدار» ستوده شده است. او یکی از بیمرگان است و در متنهای میانه «سام» نیز نامیده شده است. نگاه کنید به یشتها، ج ۱، صص ۲۰۷-۱۹۵.

۱۰۳. سوشیانس، سومین و آخرین فرزند آینده زردشت است که سی سال به پایان هزاره هوشیدرماه از مادر متولد می شود. او آخرین نجات بخش دین زردشتی است و هزاره او پنجاه هفت سال به درازا می کشد و به رستاخیز می پیوندد. نگاه کنید به نجات بخشی در ادیان، صص ۴۴-۳۹.

Zand ī wahman yasn

0- šnāyišn ī dādār ohrmazd ī weh ī abzōnīg abzāyēndar rāyōmand <ī> xwarrahōmand ud amahraspandān . āfrīnišnīh ī abēzag weh dēn ī māzdēsnān.tan-drustīh ud dagr-zīyišn< īh > ud ābād-xīrīh ōy rāy kē nibīsīhēm .

I

1. čiyōn az stūdgar paydāg kū: Zarduxšt az ohrmazd ahōšīh xwāst. 2-pas ohrmazd xrad ī harwisp-āgāh be ō zarduxšt nimūd. 3-u-š wan ēd[1] bun padiš be dīd kē čahār azg padiš būd, ēk zarrēn, ēk asēmēn, ēk pōlāwadēn, ēk āhan abar-gumēxt-ēstād. 4- ēg-iš pad - ēd - dāšt kū pad xwamn[2] dīd. 5- ka az xwarm[2] be būd, u-š guft zarduxšt kū: "xwadā ī mēnōgān gētīgān nimāyēd kū-m draxt ē bun dīd kē čahār azg padiš būd?"

6- guft-iš ohrmazd ō spitāmān zarduxšt kū: "ān draxt ē bun kē tō dīd <ān gētīg ast ī man ohrmazd dād[3]>. 7- ān

čahār azg, ān čahār āwām ast ī rasēd. 8- ān ī zarrēn ān <xwadāyīh wištāspšāh> ka man tō dēn ham-pursēm ud wištāspšāh dēn be padīrēd ud dēwān kālbod be škēnēd <ud dēwān az āškārīh> ō wirēg[4] ud nihān-rawišnīh ēstēnd.

9- ān ī asēmān xwadāyīh ardaxšēr ī kayšāh. 10- ān ī pōlāwadēn xwadāyīh anōšag-rūwān husrōg kawādān. 11- ud ān ī āhan abar-gumēxt-ēstād duš-pādixšāyīh dēwān ī wizārdag-wars ī xešm-tōhmag. ka dahom ī sadōzem ī tō sar bawēd, spitāmān zarduxšt!"

II

1- pad zand ī wahman yasn, hordād yasn, aštād yasn paydāg kū: ēd bār gizistag mazdak ī bāmdādān, dēn petyārag, ō paydāgīh āmad,u-šān petyārag pad dēn yazadān kardan.

2- ān anōšag ruwān husrōg <kawādān, husrōg> māh-windādān nēwšāhpuhr[5] ī dād-ohrmazd ī ādurbāyagān dastwar ud ādur-farrōbāg ī a-drō ud ādurbād, ādur-mihr ud baxtāf-rīd ō pēš xwāst. 3-u-š paymān aziš xwāst kū: "ēn yasn-īhā pad nihān ma dārēd be pad paywand ī ašmā zand ma čāšēd"4- awēšān andar husraw paymān kard.

III

1- pad zand wahman yasn paydāg kū: zarduxšt az ohrmazd

dudīgar bār ahōšīh xwāst. 2-u-š guft hād kū:"zarduxšt hēm andar ēd ī dāmān ī tō ahlawtar ud kardārtar dādār ka man ahōš be kunē čiyōn "Wanī-ǰud-bēš", "gōbedšāh" ud "yōšt fryān", "čihrōmayān ī wištāspān" - hād pēšyōtan ī bāmīg ast - ī ka man ahōš be kunē[6] čiyōn awēšān pad dēn ī tō weh wurrōyēnd kū ōy dēn-burdār kē-š abēzag weh dēn ī māzdēsnān az ohrmazd be padīrift ahōš be būd ud any awēšān mardōmān pad dēn ī tō weh wurrōyēnd".

3- guft-iš ohrmazd kū: "ka tō rāy ahōš be kunēm, spitāmān zarduxšt ! ēg "tūr ī brādrōš ī karb ahōš be bawēd ud ka tūr ī brādrōš ī karb ahōš be bawēd, ristāxēz tan ī pasēn kardan nē šāyēd".

4- Zarduxšt pad menišn dušxwar šāyēd sahist.

5- Ohrmazd pad xrad ī harwisp-āgāhīh dānist kū-š čē menīd, spitāmān zarduxšt ī ahlaw frawahr. 6-u-š ān ī zarduxšt dast frāz grift.u-š ohrmazd mēnōg abzōnīg dādār ī gēhān ī astōmandān ahlaw,u-š xrad-ī-harwisp-āgāhīh pad āb kirb abar dast ī zarduxšt kard,u-š guft aziš kū: "frāz xwar " 7-u-š zarduxšt aziš frāz xward. aziš xrad-ī-harwisp-āgāhīh pad zarduxšt andar gumēxt.

8- haft rōz-šaḇān zarduxšt andar ohrmazd xradīh būd

9- u-š be dīd zarduxšt pad haft kišwar zamīg, mardōmān, gōspandān kū har ēk mōy čand pad pušt, tāg-tāg sar ō kū dārēd.

10- u-š be dīd [ud] dār ud draxt kē čē, čand. rēšag ī urwarān pad spandarmad, zamīg, kū čiyōn rust ēstēd kū gumēxt ēstēd. 11-u-š haftom rōz-šabān xrad ī harwisp - āgāh az zarduxšt abāz stad. 12- zarduxšt pad-ēd-dāšt kū: "pad xwamn ī xwaš ī ohrmazd-dād dīd. az xwamn nē winārd hēm". 13-u-š har dō dast burd ān ī xwēš kirb abāz mālīd. kū dagr zamān xwaft ēstēm ud nē winārd hēm azēn xwamn ī xwaš ī ohrmazd-dād.

14- guft-iš ohrmazd ō spitāmān zarduxšt kū:"-t čē dīd pad xwamn ī xwaš ī ohrmazd dād?"

15- guft-iš zarduxšt kū:"ohrmazd. mēnōg ī abzōnīg, dādār ī gēhān ī astōmandān dīd hēm hangad was xwāstag kē pad tan dusraw ud ruwān kars, nizār ud pad dušox būd, u-m nē burzišnīg sahist. 16- u-m dīd driyōš ī nēst-xīr ī ačārag, u-š ruwān frabīh pad wahišt u-m burzišnīg sahist. 17- u-m dīd tuwānīg nēst-frazand, u-m nē burzišnīg sahist. 18-u-m

dīd škōh ī was-frazand u-m burzišnīg sahist. 19- u-m dīd draxt-ē kē haft azg padiš būd, ēk zarrēn ēk asēmēn ēk rōyēn ud ēk brinjēn, ēk arzīzēn, ēk pōlāwadēn, ēk ahan abar-gumēxt-ēstād".

20- guft-iš ohrmazd kū: "spitāmān zarduxšt !ēn ān ī ō pēš gōwēm 21- draxt ē-bun ī tō dīd, ān gētīg ast ī man ohrmazd dād. 22- ān haft azg ī tō dīd ān haft āwām ast ī rasēd. 23- ud ān ī zarrēn xwadāyīh ī wištāspšāh ka man ud tō dēn ham-pursēm wištāspšāh dēn be padīrēd ud dēwān kālbod be škēnēd ud dēwān az āškārīh ō<wirēg ud[7]> nihān-rawišnīh ēstēnd ud ahreman, dēwān wišūdagān abāz ō tārtom dušox dwārēnd ud pahrēz ī āb ud ātaxš ud urwar ud spandarmad, zamīg, paydāg bawēd. 24- ān ī asēmēn xwadāyīh ī ardaxšēr ī kay, ka wahman ī spandyādān xwānīhēd, kē dēw az mardōmān judāg kunēd, be payrāyēd hamāg gēhān, dēn rawāg kunēd. 25- ān ī rōyēn xwadāyīh ī ardaxšēr ī gēhān-ārāstār ud wirāstār ud ān ī šahpuhršāh ka gēhān, ī man ohrmazd-dād, ārāyēd[8] bōxtagīh pad sāmān ī gēhān rawāg kunēd ud wehīh paydāg be bawēd ud ādurbād ī pērōz-baxt ī dēn rāst-wirāstār pad rōy, ī passāxtag ēn dēn, abāg jud-ristagān <pahikārēd> abāz ō rāstīh āwarēd.

26-ān ī brinjēn xwadāyīh ī [ud] walaxš-ī- aškānānšāh kē jud-ristagīh[9] ‹ī› būd, az gēhān be barēd. ud ān druwand ag ī gar kalsyāgīh az jud dēn be abesīhēd. az gēhān wany ud abaydāg šawēd.

27- ud ān ī arzīzēn, xwadāyīh ī wahrām-gōr šāh ka mēnōg ī rāmišn wēnāb, paydāg kunēd ud ahreman abāg jādūgān abāz ō tār ud tom ī dušox dwārēnd.

28- ān ī pōlāwadēn, xwadāyīh ī husraw ī kawādān šāh ka gizistag mazdak ī bāmdādān ī dēn petyārag abāg jud-ristagān ēstēd, az ēn dēn abāz dārēd.

29- ān ī ahan abar-gumēxt-ēstēd ‹duš-pādīxšāyīh ī dēwān ī wizārdag-wars› spitāmān zarduxšt! hazārag sar ī tō ka sadōzem ī dahom ī tō sar bawēd spitāmān zarduxšt!".

IV

1- guft-īš zarduxšt kū: "dādār ī gēhān ī astōmandān mēnōg abzōnīg! daxšag ī sadōzem ī dahom čē bawēd?"

2- guft-īš ohrmazd kū:"spitāmān zarduxšt! rōšn kunēm daxšag ī hazārag sar ī tō bawēd .

3- ān ī nidom āwām rasēd ē-sad ēwēnag ē-hazār ēwēnag

ud bēwar ēwēnag dēwān wizārdag-wars ī xešm-tōhmag. 4- az kustag ī xwarāsān ān nidom tōhmag ō ērān-šahr dwārēnd. ul-grift-drafš hēnd syā zēn barēnd ud wars wizārd ō pušt dārēnd ud xwurdag nidom bandag ud kirrōg-kardār zōšn pēškār[11] wēš hēnd.

5- spitāmān zarduxšt! ān ī xešm-tōhmag wišūd ud u-š bun nē paydāg. 6-pad jādūgīh ul dwārēnd ō ēn ērān-dehān ī man ohrmazd-dād . 7- čiyōn was čiš sōzēnd ud wināhēnd ud mān az mānīgān deh az dehīgānān ābādīh ud wuzurgīh dehīgānīh[12] ud dēn-rāstīh ud paymān ud zēnhār ud rāmišn ud harwisp dahišn ī man ohrmazd dād. ēn dēn abēzag ī māzdēsnān, ātaxš ī wahrām pad dādgāh[13] nišāst ēstēd ō nēstīh rasēd ud zangān[14] ud āwāragān be ō paydāgīh rasēnd.

8- ud ān ī wuzurg rōstāg šahr-ē ud ān ī wuzurg šahr deh-ē ud ān ī wuzurg deh dūdag-ē ud ān ī <wuzurg> dūdag ast-ē[15] be bawēd.

9-spitāmān zarduxšt! pad anāgīh-kāmagīh ud sāstārīh duš-pādixšāyīh be kanēnd ēn ērān-dehān ī man ohrmazd-dād. 10-awēšān dēwān wizārd-wars frēftār hēnd, kū ān gōwēnd nē ku-nēnd, ud wattar dēn hēnd, kū ān ī nē gōwēnd, kunēnd. 11-

u-šān pašt, paymān ud rāstīh ud ēwēn nēst ud zēnhār nē dārēnd ud pad pašt kunēnd abar nē ēstēnd 12-pad frēftārīh[16] ud āz ud duš-pādixšāyīh be kamēnd ēn ērān-dehān ī man ohrmazd dād 13-andar ān āwām[17] spitāmān zarduxšt! hamāg mardōm frēftār be bawēnd, kū ēk ō did rāy wad xwāhēnd, ud mihr wuzurg ǰud gōnag be bawēd. 14- ud āzarm ud dōšāram ud ruwān-dōstīh az gēhān be šawēd. 15- mihr ī pid ‹az› pus ud brād az brād be šawēd. dāmād az xusur ǰud-kēsag[18] be bawēd ud mādar az duxt ǰudāg, ǰud-kāmag be bawēnd.

16- ka sadōzem ī dahom[19] ī tō sar bawēd spitāmān zarduxšt! xwaršēd rāsttar ud nihangtar[20] ud sāl ud māh ud rōz kamtar . 17- ud spandarmad, zamīg, tangtar ud rāh nihangtar[20] 18- ud bar tōhm be nē dahēd ud bar ī ǰōrdāyān pad dah hašt be kāhēd, dō be abzāyēd, ān ī be abzāyēd spēd nē bawēd.19-ud urwar ud dār ud draxt be kāhēd, ka ē-sad be stānēd nawad be kāhēd, dah be abzāyēd,ān ī be abzāyēd, xwarum ud čāšnīg nē bawēd.

20- ud mardōm kōdaktar zāyēd u-šān hunar ud nērōg kam ud frēftārtar, wat[tar]-dādtar bawēnd ud spās ud āzarm ī nān ud namak nē dārēnd, u-šān dōšāram pad navad nē dārēnd. 21- andar ān ī wattom āwām murw-ē āzarm wēš dārēd kū ōy ēr ī

dēn-burdār mardōm 22-u-šān dahišn pad kār kam ud u-šān kār ud kirbag az dast kam rawēd. hamāg sardagān ǰud-kēšān ō awēšān anāgīh xwāstār bawēnd. 23- ud hamāg gēhān nasā-nigānīh ud nasā-wistarišn be bawēd. 24- ud nasā-nigānīdan ud nasā-šustan ud nasā-sōxtan ō āb ud ātaxš burdan ud nasā-xwardan pad dād gīrēnd, ud nē pahrēzēnd. 25- pad kār ud kirbag ī wuzurg hangārēnd ud druwandīh, rāh ī dušox wirāyēnd ud abārōnīh, penīh ud wiyābānīgīh ī xešm ud āz rāy ō dušox dwārēnd.

26- andar ān škeft āwām spitāmān zarduxšt! pādixšāyīh ī xešm ī xrudrafš[22] ud dēw ī wizārd-wars ī xešm-tōhmag, ān ī nidom bandag pad ērān-dehān xwadāyīh frāz rawēnd. 27- ud dēnīgān kē ēbyānghan pad kust dārēd, ēg-išān pādyābīh dāšt nē tuwān. 28- čē pad ān ī nidom āwām [ud] nasā ud hixr ōwōn was bawēd, kū mard gām ō gām be nihēd pad nasā rawēd. 29- ayāb ka pad baršnum[23] šōyēd pāy az maγ be nihēd, pad nasā rawēd. 30- ayāb ka pad nasā-kadag awēšān barsom be pad frāz wistarīd, drōn frāz yazēd pādixšāy bawēd. 31- ayāb <ka> pad ān ī nidom āwām yazišn pad dō mard pādixšāy bawēd kardan, tā ēn dēn pad nēstīh ud nizārīh nē rasēd. pad ē-sad pad ē-hazār, pad bēwar, ēk bawēd kē pad ēn dēn wurrōyēd.

ān-īz wurrōyēd kār azīš nē kunēd. ātaxš ī wahrām be ō nēstī‹h›[24] ud nizārīh rasēd. az ē-hazār abāz ō ēk pahrēzēnd ān-īz ēsm ud bōy dādīhā padīš nē dahēnd. 32- āyāb ka mard ī ē yašt kard ēstēd ud nērangestān nē dānēd pad weh – menišnīgīh be abrōzēd, pādixšā bawēd.

33- xwāstag ud āzarmīg hamāg be ō ǰud-kēšān ǰud-ristagān rasēd. 34- ud kirbakkar ī nēk az dūdag ī āzād-mardān moɣ-mardān be ō wišād-dwārišnīh ēstēnd. 35- xwurdagān duxt ī āzādagān, wuzurgān, moɣ-mardān pad zanīh gīrēnd. 36- āzādagān ud wuzurgān ud moɣ-mardān be ō škōhīh, bandagīh[25] rasēnd. ud zōš ud xwurdag be ō wuzurgīh ud pādixšāyīh rasēnd. ud āwāragān xwurdagān be ō pēšgāhīh ud rāyēnīdārīh rasēnd. 37- ud gōwišn ī dēn-burdārān muhr ud wuzurd[26] ī dādwar ī rāst. gōwišn ī rāstān ud ān-iz ahlawān hangēzēnišn[27] be bawēd. gōwišn ī xwurdagān, spazgān abārōnān ud afsōsgarān ud ān ī drō-dādestānān rāst ud wābar dārēnd. 38- ud sōgand pad drō padīš xwarēnd ud zūrgugāyīh padīš dahēnd. ud zūr ud ānāst[28] abar man ohrmazd gōwēnd. 39- awēšān kē pad hērbedīh ud hāwištīh nām-barēnd, ēk ō did rāy wad xwāhēnd ud āhōg gōwēnd ud āhōg abar nigerēnd. u-šān ahreman ud dēwān petyārag abar wēš burd ēstēd. 40- ud az wināh ī

mardōmān kunēnd az panǰ wīnāh sē wīnāh hērbedān, hāwīštān kunēnd ud wehān dušmen bawēnd, kū ēk ō did rāy wad āhōg padiš gōwēnd. ud yazišn padirēnd nē kunēnd, bīm az dušox nē dārēnd. 41- ud andar ān dahom sadōzem[29] ī hazārag ī tō sar bawēd, spitāmān zarduxšt! hamāg mardōm āz-parist, ānāstag-dēn be bawēnd 42- ud abr[ag] ī kāmgār ud wād ī ardāy pad hangām ud zamān ī xwēš wārān kardan nē šāyēd . 43- hamāg asmān abr, nizm šēbēnēd 44- ān ī garm wād ud ān ī sard wād rasēd. bar ud tōhm ī ǰōrdāyān be barēd. 45- wārān-iz pad hangām ī xwēš nē wārēd. xrafstar wēš wārēd kū āb. 46- ud āb ī rōdān ud xānīgān be kāhēd ud abzāyišn be nē bawēd. 47- ud stōr ud gāw ud gōspand kōdaktar zāyēnd ud wad-hunartar zāyēnd. ud bār kam stānēnd ud mōy kamtar ud pōst tanuktar ud šīr nē abzāyēd, ud čarbišt kam dārēd. 48- ud gāw ī warzāg nērōg kam ud asp ī arwand hunar kam. pad-tāg kam barēd. 49- ud mardōm pad ān škeft āwām spitāmān zarduxšt! kē kustīg pad mayān dārēnd anāgīh-xwāstārīh ud duš-pādixšāyīh ud was ān ī drō-dādestān ī-š abar mad-ēstēd ī-šān zīndagīh andar nē abāyēd, margīh pad āyaft xwāhēnd. 50- ud ǰuwānān ud aburnāyān pīm-menišn be bawēnd u-šān gōfsišnīg, wāzīg ud rāmišn az dil abar nē āyēd.

51- ud ǰašn ud nihādag ī pēšēnagān ud usōfrīt ī yazadān ud yašt ud yazišn ud gāhānbār ud frawardīgān gyāg-gyāg kunēnd ud ān-iz kunēnd padiš abē-gumānīhā nē wurrōyēnd. 52- ud pādāšn dādīhā nē dahēnd ud dahišn ud ahlawdād nē dahēnd, ān-iz dahēnd abāz abaxšāyēnd[30] 53- ud ān-iz weh-dēn mardōm, kē ēn dēn ī weh ī māzdēsnān stāyīd ēstēd, pad ān ī awēšān rāh ud ristag, brahmag rawišn frāz rawēnd u-šān pad ān ī xwēš dēn nē wurrōyēnd. 54- ud āzād ud wuzurg ud dehīgān ī nēk az deh ud gyāg ī xwēš pad uzdehīgīh[31] az bun-gyāg ud dūdag ī xwēš be šawēnd ud az xwurdagān ud wattarān čiš pad niyāz xwāhēnd ō driyōšīh ud a-čāragīh[32] rasēnd.

55- ēn mardōm pad dah, nō pad kust ī abāxtar be abesīhēnd.

56- pad awēšān duš-xwadāyīh har čiš ō nēstīh ud ačāragīh[32] ud sabukīh ud anāstagīh[33] rasēd. 57-spandarmad, zamīg, dahān abaz wišāyēd har gōhr, ayōšust ō paydāgīh rasēd čiyōn zarr ud asēm ud rōy ud arzīz ud srub

58- ud xwadāyīh ud pādixšāyīh ō anērān bandagān rasēd. čiyōn hyōn turk ud xazar ud tōbit, čiyōn awērag ud kōfyār, ud čīnīh ud kābulīh ud suγdīg[34] ud hrōmāyīg ud karmag-raxt[35],

spēd hyōn pad ēd[36] ērān-dehān ī man pādixšāy[īh] bawēnd. framān ud kāmag ī awēšān pad gēhān rawāg be bawēd. 59- pādixšāyīh az awēšān dwāl-kustīgān ud tāzīgān ud hrōmāyīgān[37] be ō awēšān rasēd. 60- awēšān ēdōn duš-pādixšāyīhā be bawēnd kū, ka mard-ē ahlaw ī nēk ōzānēnd magas-ē pad čašm awēšān har dō ēk bawēd. 61- ud darbās ud xwēdīh ud ābādīh ud deh ud dūdag ud xwāstag ud dastkard ud kahas ud rōd ud xānīg ī ērān weh-dēnān ō awēšān anērān rasēd ud spāh ud marz ud drafš ō awēšān rasēd ud xešm-kāmagīh xwadāyīh pad gēhān rawēnd. 62- ud āz čašm ī awēšān az xwāstag purr nē bawēd. ud xwāstag ī gēhān gird kunēnd ud azēr ī zamīg nihān kunēnd. 63- ud druwandīh rāy kūn-marz ud daštān-marz ī was kunēnd ud waran ī awārōn was warzēnd.

64- ud andar ān ī škeft āwām šab rōšntar ud sāl ud māh ud rōz sē-ēk-ē be kāhēd ud spandarmad, zamīg, abar āyēd ud sēǰ margīh ud niyāzōmandīh pad gēhān saxttar bawēd". 65- guft-iš ohrmazd ō spitāmān zarduxšt : "ēn ān ī pēš gōwēm. 66- ōy druwand ganāg-mēnōg ka be abāyēd abesīhēnīdan stambagtar duš-pādixšāytar bawēd".

67- ēdōn weh guft ohrmazd ō spitāmān zarduxšt kū:"be

sparān[38] ud warm be kun pad zand pāzand ud wizārišn be čaš ō hērbedān ud hāwištān gōw ud pad gēhān frāz gōwēnd awēšān kē az sadōzem nē āgāh hēnd ēg-išān gōwēnd ēmēd ī tan pasēn rāy bōxtārīh ī ruwān ī xwēš rāy, halag ud anāgīh petyārag ī awēšān ǰud-dēnān dēwēsnān abar gīrēnd, be barēnd".

68- u-t ēn-iz gōwēm spitāmān zarduxšt! kū:"kē pad ān āwām tan xwāhēd, ruwān bōxtan nē tuwān, čē tan frabīh ruwān kars, nizār pad dušox. kē ruwān xwāhēd tan kars, nizār, pad gētīg škōh ud driyōš u-š ruwān frabīh pad wahišt".

V

1-pursīd zarduxšt az ohrmazd kū:"ohrmazd! mēnōg ī abzōnīg, dādār ī gēhān ī astōmandān ahlaw! -hād ohrmazd pad ahlaw xwānišn ud abārīg pad stāyišn, ast kē dādār ahlaw gōwēd-dādār! pad ān ī škeft āwām ahlaw bawēnd ud dēnīg bawēnd, kē kustīg pad mayān dārēnd, ud dēn pad barsom yazēnd, u-šān dēn ī xwēdōdah pad dūdag rawēd?"

2-guft-iš ohrmazd ō spitāmān zarduxšt kū:"mardān ī pahlom ān bawēd kē andar ān ī škeft āwām kustīg pad mayān dārēd ud dēn pad barsom yazēd nē <ēdōn čiyōn> pad xwadāyīh ī wištāspšāh. 3-kē andar ān ī škeft āwām "iθā āt yazamaidē

"ašəm vohū" be gōwēd, warm kard ēstēd, ēdōn čiyōn andar xwadāyīh ī wištāspšāh dwāzdah hōmāst-ē ī pad zōhr <yašt kard ēstēd> 4- ud kē-š yašt kard ēstēd ud gāhān srūd ēstēd ōwōn čiyōn ka-š pad xwadāyīh ī wištāspšāh yašt āb srūd gāhān[39] bawēd hē.

5- ahlawān pahlom ān bawēd kē pad weh dēn ī māzdēsnān ēstēd u-š dēn ī xwēdōdah pad dūdag rawēd".

m 6- guft-iš ohrmazd kū:"spitāmān zarduxšt! andar ēn nō-hazār sāl ī man ohrmazd dād mardōm andar ān ī škeft āwām škefttar bawēnd. 7- čē andar duš-xwadāyīh ī az-ī-dahāg, frāsyāb ī tūr mardōm ī andar ān ī škeft āwām weh-zīyišntar ud wēš-zīyišntar būd hēnd. u-šān petyārag az ahreman ud dēwān kamtar būd. 8- čē andar ān ī awēšān duš-xwadāyīh andar ērān-šahr panǰ deh ī awērān nē būd čiyōn ān ī ka hazārag ī tō sar bawēd spitāmān zarduxšt! 9- čē hamāg ērān dehān pad asp sumb awēšān be kanīhēd. awēšān drafš andar ō padišxwārgar rasēd, gāh ī dēn, didēm pādixšāyīh az ānōh be barēnd u-šān ǰanišn az ān gyāg rasēd". 10- spitāmān zarduxšt! ēn ān ī pēš gōwēm. 11- kē az hastān ēdōn pad yazišn abar ō[40] weh kē ohrmazd rāy yazišn wēš kunēd.ohrmazd

āgāh az ahlāyīh čēgām-īz-ē, kū kār ud kirbag mizd ud pādāšn ohrmazd āgāh az ahlāyīh dahēd. ud hanjamanīgān narān ud madāgān yazēm amahraspandān kē nar-iz, madāg-iz. awēšān weh hēnd.[41]

VI

1- pursīd zarduxšt az ohrmazd kū: "ohrmazd mēnōg ī abzōnīg, dādār ī gēhān ī astōmandān, ahlaw! az kū abāz wirāyēnd ēn dēn ī weh ī māzdēsnān? ud pad čē abzār be zanēnd ēn dēw wizārd-wars ī xešm-tōhmag?"

2- dādār! man hōš dah ud āwādagān ī man hōš dah kū ma ēd zīyānd andar ān ī škeft āwām, gišnag-zīyišnīg dah kū druwandīh ud rāh ī dušox nē wirāyēnd.

3- guft-īš ohrmazd kū: "spitāmān zarduxšt! pas az nīšānag ī syā, pādixšāyīh az awēšān xešm-tōhmagān salmān dehān druj ī šēdaspīh ud kalsyāgīh <rasēd> hād-māhwindād guft kū hrōmāyag[42] bawēnd ud rōšn guft kū suxr kulāh ud suxr zēn ud suxr drafš bawēnd hād ka daxšag ī awēšān bawēd.

4- ka be āyēnd spitāmān zarduxšt! xwaršēd nizm nīšān nimāyēd ud māh az gōnag wardēd pad gēhān nizm ud tom

tārīgīh bawēd. pad asmān nīšānag[43] ī gōnag-gōnag paydāg bawēd ud būmčandag ī was bawēd ud wād stahmagtar āyēd ud pad gēhān niyāz ud tangīh ud dušxwārīh wēš ō dīdār āyēd ud tīr ud ohrmazd wattarān rāy pādixšāyīh rāyēnēnd[44]:

5- ē-sadgānag ud ē-hazārgānag ud bēwargānag bawēnd druǰ šēdaspīh kalsyāgīh. drafš ī suxr dārēnd. u-šān rawišn was. tāzēnd ō ēn ērān-dehān ī man ohrmazd-dād tā arang bār-hād būd kē frāt rōd guft. tā ō gawrān[45] ī āsūrestān mānīh hād gawrān[45] saxt hamār. u-š āsūrīg mānišnīh - ēd kū mardōm ī āsūrīg padiš mānēnd[46] ud ān ī awēšān nišēmag-hād būd kē gilistag ī dēwān guft.

6- ēdōn be ōzanēnd ān ī awēšān xešm-tōhmagān sadgānag ud ē-hazārgānag ud bēwargānag ud abāz wardēnd. drafš, nīšān, a-mar spāh ī awēšān dēwān ī wizārd-warsān be rasēnd ō ēn ērān-dehān ī man ohrmazd-dād ud hyōn ī frāx-anīg dušmen turk ud karmīr -hād ul-drafš hēnd, čē drafš ul gīrēnd -had pad was maragīh ō ērān-dehān < ī man ohrmazd dād > čiyōn buš ī asp be ēstēnd turk ī dawāl-kustīg hrōmāyag šēdaspīh ī kalsyāgīh pad ham-rasišnīh frāz rasēnd.

7- ud pad ham-kōxšišnīh pad sē gyāg ardīg[47] ī wuzurg sē

bār būd, bawēd spitāmān zarduxšt!

8- ēk pad xwadāyīh ī kāyōs ka pad ān ī dēwān abāgīh abāg amahraspandān.

9- ud dudīgar ka tō spitāmān zarduxšt! dēn padīrift ud hampursagīh[48] ī tō wištāspšāh ud arĵāsp ī xešm-višūd pad kārezār ī dēn pad ham-kōxšīšnīh pad spēd razūr -hād būd kē andar pārs guft. 10- ud sidīgar ka hazārag ī tō sar bawēd spitāmān zarduxšt! ka ān har sē ō ēd gyāg rasēd ud turk ud tāzīg ud hrōmīg -hād būd kē daštag nīšānag ī guft-hamāg ērān-dehān ī man ohrmazd dād, az gāh ī xwēš be ō padišxwārgar rasēd, hād būd kē ādur-gušnasp pad war ī čēčast ī zufr ī garmāb[49] ī ĵud-dēw hād ānōh-iz dēn paydāg-hād būd kē māhīg guft ādurōg guft kū karzang. ēdōn pad tāzīšn bawēd pad ēn ērān-dehān ī man ohrmazd dād az xešm-tōhmagan spitāmān zarduxšt! kū ēn mardōm ō padišxwārgar ud pārs ud surāg-mānīh ud kōf-mānīh ud dryā-mānīh ēg-iš nihang be mānēd. 11- čē ka šōy xwēš be tuwān bōxtan ēg-iš zan ud frazand ud xwāstag ayād nē bawēd.

12- pas zarduxšt guft kū: "dādār man hōš dah, āwādagān ī man hōš dah kū ma zīyānd andar ān ī škeft āwām".

13- ..... zarduxšt čē ān rōz ka sadōzem ... hazārag ī

tō sar bawēd, ī zarduxštān, ka čē-iš druwand az ēn hazārag andar ān hazārag nē šawēd.

VII

1- pursīd zarduxšt az ohrmazd kū:"ohrmazd, mēnōg abzōnīg dādār ī gēhān astōmandān, ahlaw! dādār ka awēšān ēdōn was marag hēnd, pad čē abzār be šāyēnd abesīhēnīdan. 2- guft-iš ohrmazd kū spitāmān zarduxšt! ka dēw ī wizārd-wars ī xešm-tōhmag ō paydāgīh āyēd. pad kust ī xwarāsān nazdist nīšān ī syā paydāg bawēd, zāyēd hōšīdar ī zarduxštān pad war ī frazdān -hād kē pad zrēh kayānsī guft, hād būd kū pad kāb-ulest〈ān〉 guft. 3- pad sīh sālagīh ō hampursagīh ī man ohrmazd rasēd spitāmān zarduxšt! pad kust ī čīnestān - guft hād bud kē andar hindūgān guft-

4- zāyēd kay hād pid ī ōy kay az kayān tōhmag pad ayārīh ō hōšīdar 〈ō〉 hindūgān šawēd.

5- pad ē-sad sālagīh kāmag ō zanān bawēd u-š aziš zāyēd kay ī dēnīg "wahrām ī warzāwand" nām xwānēd -hād būd kū šāpōr guft.

6- kū ān šab ka ān kay zāyēd, nīšān ō gēhān rasēd, stārag az asmān wārēd, ka ōy kay zāyēd, stārag nīšān

nímāyēd. -hād dād-ohrmazd guft kū ābān māh ud wād rōz pidar ī ōy kay frazām bawēd pad kanīgān ī šāh parwarēnd xwadāy zan-ē bawēd 7- ān kay ka sīh sālag bawēd, -hād būd ka āwām guft- pad a-mar drafš spāh, spāh ī hindūg ud čīnīh ul-grift drafš hēnd, -čē drafš ul gīrēnd - abrāstag drafš hēnd, abrāst zēn hēnd, pad tāzíšn ul tāzēnd tā weh-rōd -būd kē būmag-deh guft -tā andarag bār baxl baxlān spitāmān zarduxšt!

8- ka stārag ī ohrmazd ul ō bālist rasēd, anāhīd rāy frōd abganēd, xwadāyīh ō kay rasēd was a-mar gund zēnāwand ārāstag drafš hēnd.

9- hād būd kē az sagestān ud pārs ud xwarāsān <guft> . hād būd kē az war ī padišxwārgar guft. hād būd kē az harēw[50] kōfestān guft. hād būd kē az tabarestān guft.

10- ud az ān kustag aburnāyag ī xwāstār be ō paydāgīh āyēd -hād drafš ī ārāstag ud was marag spāh ī padišxwārgar az ērān-šahr zēnīgān[51] ud gund ud spāh - būd kē guft kū kurd-iz[52] kirmān-iz xwānēnd nē[53] paydāg.

11- kū pad ham-ayārīh ham-drafš ō ēn ērān-dehān was marag be ōzanēnd awēšān xešm-tōhmagān ī šēdaspīh hyōn ī

frāx-anīg dām[54]. gurg ī dō-zang ud dēw ī dawāl-kustīg .

12- pad arwand bār sē karezār kunēnd.... ēk pad spēd-razūr ud ēk pad dašt ī nīšānīg . 13- hād būd kē guft kū pad war -ī sē-tōhmag, būd kē guft kū andar marw ī šēdān, hād būd kē andar pārs guft.

14- ō pušt ī ērān-dehān a-mar spāh ī xwarāsānīh abrāstag drafš hēnd -kū drafš ī babar pōst dārēnd - u-šān wād drafš ud bandūg spēd. 15- ud a-mar ul spāh nixwārēnd tā ō gilīstag ī dēwān ēdōn be ōzanēnd kū hazār zan pay mard ī wēnēnd ud be bōyēnd.

16- ka zamān sar bawēd, spitāmān zarduxšt! awēšān dušmenān ēdōn be abesīhēnd čiyōn draxt ī bun ka pad ēd[55] šab ī zamestān ī sard abar rasēd pad ēd šab warg be abganēd. 17- abāz wirāyēnd ēn ērān-dehān ī man ohrmazd dād.

18- pad dwārišn dwārēd ganāg-mēnōg abāg dēwān ud wattar--tōhmagān ud xešm ī xrudrafš[56] be ō pušt ud ayārīh ī awēšān dēwēsnān xešm-tōhmagān rasēd spitāmān zarduxšt!

19- ud man, dādār ohrmazd, frēstēm nēryōsang yazad, srōš-ahlā be kang-dīz ī syāwaxš ī bāmīg kard be čihrōmayān

ī wištāspān kayān xwarrah ī dēn rāst-wirāstār kū:"ēd pēšyōtan ī bāmīg! raw! ō ēn ērān-dehān ī man ohrmazd dād ud ātaxš ābān frāz yaz hādōxt ud dwāzdah-hōmāst! hād pad ātaxš ābān frāz yaz ān ī pad ātaxš ābān paydāg. 20- ud rawēd nēryōsang yazad ud srōš-ahlā az weh čagād ī dāitīg ō kang-diz ī syāwaxš ī bāmīg kard. u-š wāng kunēnd kū:"frāz raw pēšyōtan ī bāmīg čihrōmayān ī wištāspān kayān xwarrah ī dēn rāst wirāstār! frāz raw! ō ēn ērān-dehān ī man ohrmazd dād abāz wirāy gāh ī dēn ud xwadāyīh"

21- awēšān mēnōgīhā abar rawēnd u-šān yazēnd dwāzdah-hōmāst ī pad zōhr.

22- ud frāz rawēd pēšyōtan ī bāmīg abāg ē-sad panǰāh mard ī ahlaw kē hāwišt ī pēšyōtan hēnd pad syā samōr ǰāmag pad mēnōg weh dārēnd. ul rawēnd pad humat, hūxt huwaršt ud ātaxš ī ābān frāz yazēnd hādōxt baγān yasn. frāz stāy-ēnd man ohrmazd abāg amahraspandān.

23- pas az ān beškanēd petyārag sē-ēk[57] ī 24- frāz rawēd pēšyōtan bāmīg abāg ē-sad ud panǰāh mard kē syā samōr dārēnd ō ādur-ī-xwarrahōmand-ī rōšn kirb xwānēnd pad dādgāh nišāst ī gyān[58] ī ādur farrōbag ī pērōzgar- u-š pad hamzōtīh yazišn frāz sāzēnd, barsom frāz wistarēnd ud yazēnd hordād.

amurdād yasn pad nērang[59] ud nērangestān ī dēnīg . 25- ud škanēd petyārag sē-ēk ī[60].

26- frāz rawēd pēšyōtan ī wištāspān pad ham-ayārīh ī ādur-farrōbāg ud ādur-gušnasp ud ādur-ī-burzēn-mihr ō uzdēszār ī wuzurg nišēmag[61] ī druwand ganāg-mēnōg, xešm ī xrudruš ud hamāg dēwān ud druǰān wad-tōhmagān ud ǰādūgān, ō ān ī zōfaytom dušox rasēnd. be kanēnd ān uzdēszār pad ham-kōxšišnīh[62] ī pēšyōtan ī bāmīg.

27- ud man, dādār ohrmazd, abāg amahraspandān ō gar ī hukēryād āyēm ud framāyēm ō amahraspandān kū:"gōwēnd ō hamāg yazadān ī mēnōgān, kū"rawēd! rasēd ō ayārīh ī pēšyō-tan ī bāmīg" .

28- ud mihr frāx-gōyōd[63] ud srōš ī tagīg ud rašn ī rāst ud wahrām ī amāwand ud aštād ī pērōzgar xwarrah ī dēn māzdēsnān nērōg ī rāyēnīdārīh ī gēhān-ārāstār pad framān ī <man dādār rasēnd>.

29- man dādār ā pušt rasēm ō ayārīh ī pēšyōtan ī bāmīg.

30- be zanēnd dēwān ī tom-tōhmagān.

31- wāng kunēd ganāg-mēnōg ī druwand ō mihr ī frāx-gōyōd kū: "pad rāstīh ul ēst tō mihr ī frāx-gōyōd!"[64]

32- pas mihr ī frāx-gōyōd[64] wāng kunēd kū:"ēn nō-hazār sāl pašt ī ī-š kard tā nūn dahāg ī duš-dēn ud frāsyāb ī tūr ud aleksandar ī hrōmāyīg ud awēšān dawāl-kustīgān, dēwān ī wizārd-wars. ē-hazār sālān āwām wēš az paymān xwadāyīh kard".

33- stard bawēd ān druwand ganāg-mēnōg ka ēdōn ašnūd.

34- mihr ī frāx-gōyōd be zanēd xešm ī xurdruš pad stōwīh dwārēd.

35- ān druwand ganāg-mēnōg abāg wīšūdagān wad-tōhmagān abāz ō tār ud tom ī dušox dwārēd. 36- ud wāng kunēd mihr ī frāx-gōyōd ō pēšyōtan ī bāmīg kū: "be kan! be zan! ān uzdēszār ī dēwān nišēmag! raw! ō ēn ērān-dehān ī man ohrmazd dād. abāz wīrāy gāh dēn-xwadāyīh ud abar druwandān ka tō wēnēnd be škanēnd".

37- ud abar rasēd pēšyōtan ī bāmīg ud ādur-ī-farrōbāg ud ādur-ī-gušnasp ud ādur -ī-burzēn-mihr ī pērōzgar. be zanēd ān druz ī was-ōz. be kanēd ān uzdēszār kū nišēmag ī dēwān. ud yazišn frāz sāzēnd, barsom frāz wistarēnd ud yazēnd dwāzdah-hōmāst, stāyēnd man ohrmazd abāg amahraspandān. 38- ēn ān ī pēš gōwēm.

38- frāz rasēd pēšyōtan ī bāmīg ō ēn ērān-dehān ī man ohrmazd dād. ō arwand ud weh-rōd ka druwandān ōy wēnēnd be škanēnd awēšān tom-tōmagān nē-arzānīgān.

VIII

1- ān ī wahrām ī warzāwand rāy paydāg kū pad purr-xwarrahīh frāz rasēd ud dīdēm[65] frāz bandēd pad gāh ī mowbedān-mowbedīh ud gāh ī wizurd ī rāst ī dēn gumārd. abāz wirāyēd ēn ērān-dehān ī man ohrmazd dād.

2-āz ud niyāz ud kēn ud xešm ud waran,arešk ud druwandīh az gēhān be nirfsēd . 3- gurg-āwām be šawēd ud mēš-āwām be āyēd.

4- ud ādur-ī-farrōbāg ud ādur-ī-gušnasp ud ādur-ī-burzēn-mihr abāz ō gāh ī xwēš nišānēnd, ud ēsm ud bōy dādīhā be dahēnd. 5- ud stard ud abē-hōš bawēd ganāg-mēnōg druwānd abāg dēwān ud tom-tōmagān.

6- ēdōn gōwēd pēšyōtan ī bāmīg kū:"zad bawād dēw ud zad parīg. zad bawād dēw druzīh ud wattarīh. zad bawānd tom-tōhmagān dēwān ud abzāyād ohrmazd ī xwadāy ī mahist dānāg abāg amahraspandān hu-xwadāyān ī hu-dahāgān ud xwarrah ī dēn māzdēsnān ud abzāyād rūdag ī rādān ud rāstān ī huwaršt-

warzīdārān. xūb wirāstār bawād gāh ī dēn ud xwadāyīh".

7- frāz rasēd pēšyōtan ī bāmīg. frāz rasēd abāg ē-sad panjāh mard ī hāwišt kē syā samōr dārēnd ud gīrēnd taxtgāh ud dēn xwadāyīh ī xwēš.

8- guft-iš ohrmazd ō spitāmān zarduxšt ēn ān ī pēš gōwēm ka hazārag ī zarduxštān sar bawēd hōšīdarān bun bawēd.

IX

1- hōšīdar rāy paydāg kū pad ē-hazār ud hašt sad sāl be zāyēd. pad sīh sālagīh ō hampursagīh ī man ohrmazd rasēd ud dēn padīrēd. 2- ka az hampursagīh be āyēd wāng kunēd ō xwaršēd arwand-asp kū: "be ēst!"

3- be ēstēd xwaršēd ī arwand-asp dah rōz-šabān. 4- ka ēn bawēd hamāg mardōm ī gēhān pad weh-dēn ī māzdēsnān be ēstēnd.

5- mihr ī frāx-gōyōd wāng kunēd ō hōšīdar ī zarduxštān kū: "hōšīdar ī dēn rāst-wirāstār wāng kun ō xwaršēd ī arwand-asp kū be rāw čē tārīg ast pad kišwar ī arzah, wōrūbaršn ud wōrūjaršn ud nēmag xwanirah bāmīg".

6- ud wāng kunēd hōšīdar ī zarduxštān ō xwaršēd arwand-asp

kū:"be raw!".

7-be rawēd xwaršēd arwand-asp ī warzāwand ud hamāg mardōm pad weh dēn ī māzdēsnān be wurrōyēnd.

8- guft-īš ohrmazd kū:" spītāmān zarduxšt! ēn ān ī pēš gōwēm kū ēn dām abāz ō hastīh ī xwēš āwarēd".

9- ud ka nazdīg ī hazārag sar bawēd pēšyōtan ī wištāspān ō paydāgīh āyēd xwarrah ī kayān ī pērōzgar be ōy rasēd.

10- ān dušmen kē druzīh abar nišast čiyōn turk ud tāzīg ud hrōmāyag ud wattarān ī xwadā ī ērānag pad čērīh ud stahmbagīh ud xwadāy-dušmenīh rawēnd.ud ātaxš zanēnd ud dēn nizār kunēnd ud amāwandīh ud pērōzgarīh awiš barēnd.ud ān ī dād ud dēn har kē kāmagīhā padīrēd ēnyā a-kāmagīhā abar padīrēd, ān dād ud dēn hamē zanēnd tā ka hazārag sar bawēd.

11- ud pas ka hazārag ī hōšīdarmāh āyēd, pad hōšīdarmāh dām rawāgtar pad-nērōgtar bawēd ud druz az-čihrag be zanēd ud pēšyōtan ī wištāspān ham-gōnag dastwar ud rad ī gēhān bawēd.

12- ud andar ān hazārag ī hōšīdarmāh mardōm pad bizeškīh ēdōn kirrōg bawēnd dārūg ud darmān ēdōn pad kār āwarēnd ud

barēnd ka bē ō margīh ī dādestānīh ēg-iš nē mirēnd ka pad šamšēr ud kārd zanēnd ōzanēnd.

13- pas ahlomōγ ēd[66] az bahr dāsar ī ēwēnagīh xwāhēd wattarīh ahlomōγīh rāy nē dahēnd.

14- ud ahlomōγ az ān kēn āxēzēd[67] ō abar ān kōf ī dumbāwand kē bēwarasp rōn drāyēd kū: "nūn nō-hazār sāl ast frēdōn nē zīndag čim-rāy ka tō ēn band be nē wiyōzēd[68] ud abar nē āxēzēd kē ēn gēhān purr az mardōm ast u-šān az war-ī-jamkard abar āward[69]hēnd."

15- pas ān ahlomōγ ēdōn ham-čiyōn ēn drāyēd az ān čiyōn az-ī-dahāg az bīm ī ān frēdōn dēsag pad kirb ī frēdōn pēš ul ēstēd, ān fradom nē wiyōzēd tā ka ahlomōγ ān band čōb az bun be wiyōzēd.

16- pas dahāg zōr abzāyēd, band az bun be wiyōzēd pad dwārišn ēstēd ud pad-gyāg ān ahlomōγ abāz ōbārēd. andar gēhān dwārišn wināh kardan. ud a-mar wināh ī garān kunēd. az mardōm ud gāw ud gōspand ud abārīg dām ī ohrmazd pad sē-ēk-ī abāz ōbārēd ud āb ud ātaxš ud urwar zanēd.ud wināh ī garān kunēd.

17- pas āb ud ātaxš ud urwar pēš ī ohrmazd ī xwadāy

pad garzīšn ēstēd. 18-garzīšn ēn kunēd kū; "frēdōn zīndag abāz kun! tā az-ī-dahāg be ōzanēd čē agar tō ohrmazd tō ēn nē kunē amā pad gētīg nē šāyēm būdan".

19- ātaxš gōwēd kū:"nē waxšēm" ud āb gōwēd kū:"nē tazēm".

20- ud pas man ohrmazd ī dādār ō srōš ud nēryōsang ī yazad gōwēm kū:"tan ī sāmān karsāsp be jumbānēnēd tā abar āxēzēd".

21- ud pas srōš ud nēryōsang yazad ō karsāsp šawēnd se bār wāng kunēnd.

22- ud čahārom bār abāg pērōzgarīh sām abar āxēzēd. padīrag ī az-ī-dahāg šawēd u-š saxwan az-iš nē ašnawēd u-š gad ī pērōzgar ō sar pahikafēd ud zanēd ud ōzanēd.

23- pas [ud] drōšag ud petyārag az ēn gēhān be šawēd tā hazārag bun kunēm.

24- ud pas sōšāns dām abēzag abāz kunēd ud ristāxēz tan-ī-pasēn be bawēd.

* * *

frazaft pad drōd ud šādīh ud rāmišn pad yazadān kām bawād. ēdōn bawād ēdōntar-īz bawād.

یادداشتها

۱ـ چنین است متن. در این کتاب بارها HNA = ēd «این» به جای ē (= یك، ی نکره) به کار رفته است و از آن جا که موارد بیش از آن است که بتوان حمل بر اشتباه یا سهو نویسنده کرد، در صورت متن تغییری داده نشد. احتمال دیگر آن است که واژه را نویسنده ē تلفظ می کرده است نه ēd و بنابراین صورت تلفّظی آن با ē (یك، ی نکره) یکسان بوده و بنابراین در نگارش این سهو پیش آمده است.

۲ـ xwarm و xwamn هردو یك واژه به معنی «خواب» هستند، xwarm قلب‌شدهٔ xwamr : «خواب»، است و xwamn تحول‌یافتهٔ آن. نگاه کنید به: manual II زیر xᵛarm.

۳ـ واژه‌های درون چنگك در این بند و بند هشتم این فصل با توجّه به مطالب بند ۲۰ و ۲۳ فصل سوم افزوده شده است.

۴ـ متن: ، به تصحیح شد.

۵ـ متن: ، املایی برای است.

۶ـ متن: بر پایه دستنویس k20 یادشده در پانویس به تصحیح شد.

۷ـ به قیاس بند ۸ فصل یکم افزوده شده است.

۸ـ متن: (= ērāyēd)، املایی برای . شاید به قیاس با برخی الفهای آغازی فارسی نو که در پهلوی ē بوده است (مانند ērwārag :

آرواره) املاء شده است.

۹- متن: [illegible] به [illegible] تصحیح شد.

۱۰- چنین است متن و ظاهراً نادرست است، امّا این قرائت را متن پازند نیز تأیید می کند. در روایت فارسی زردشتی (یادشده در روایات داراب هرمزدیار ص ۸۸) آمده است: «اسکندر کلیله شاه» و پیداست که متن پازندی که در اختیار نویسندهٔ این روایت فارسی بوده است به جای آن‌چه در این جا gar ī ag (= بَدگر خوانده شده است، «اسکندر» داشته است. انکلساریا نیز واژه را به [illegible] aleksandar تصحیح کرده است. نیز نگاه کنید به یادداشتهای برگردان فارسی شماره ۲۲.

۱۱- متن: [illegible] انکلساریا خوانده است: zaviš darūk kartār و ū pēškār. قرائتی که نگارنده ارائه داده است با آن‌چه انکلساریا گفته است، تفاوت دارد. آن‌چه در برگردان فارسی «پیشه‌ور» ترجمه شده در متن پهلوی [illegible] kirrōg kardār است. «پیشه‌وران» و «صنعتکاران» در جامعه زردشتی از طبقه‌های پایین اجتماعی بوده‌اند و اگر در متن «پست» خوانده شده باشند از نظام فکری آنان دور نیست. واژه دیگری که در این عبارت دشوار است «[illegible]» است این واژه به صورت [illegible] نیز به کار رفته است (نگاه کنید به واژه‌نامه) انکلساریا آن را zvīš خوانده و «فقیر، بینوا» معنی کرده است. در این جا واژه zōš خوانده شده و معنی «تندخو، خشن» از آن اراده شده است. نگاه کنید به لغت‌نامه زیر «زوش». معنی داده شده برای واژه žoiš در Mamual II, P. 232 ظاهراً در این مورد درست نیست.

۱۲- متن: [illegible]، k2o: [illegible].

۱۳- متن: [illegible]، به [illegible] تصحیح شد.

۱۴- متن: [illegible]: zangān «زنگان، زنگیان». نگاه کنید به برگردان فارسی یادداشت شماره ۲۸.

۱۵- متن: [illegible]، k2o: [illegible]. با توجه به این که در این کتاب «[illegible]» به جای [illegible] (= ē) به کار رفته است (نگاه کنید یادداشت شماره ۱)

صورت ضبط شده در متن املایی برای [illegible] ast-ē پنداشته شده است. زیرا āstānag و āstān «آستان خانه، پیشگاه» در این مورد مناسب نیست. نویسنده در این جا می خواهد کوچك شدن و محدود شدن زندگی را برساند، که در آن ناحیه‌ای به شهرستان و شهرستانی به ده و دهی به یك خانه و یك خانه به یك فرد (پهلوی ast-ē: استخوانی = یك فرد) تبدیل می شود.

۱۶ـ متن: [illegible]، k2o: [illegible]، به استناد ضبط k2o واژه را به [illegible] تصحیح کرده است.

۱۷ـ متن: [illegible] به [illegible] تصحیح شد.

۱۸ـ متن: [illegible]، k2o: [illegible]. ضبط k2o اصل قرار داده شده و واژه به قیاس با «کیسه» در فارسی نو، jud kēsag: «جداکیسه» خوانده شده. می توان واژه را صورت غلطی برای [illegible] (= xwāstag، «خواسته») نیز پنداشت. اما به هرحال «جداکیسه» یا «جداخواسته» هردو از جهت معنی به هم نزدیکند.

۱۹ـ متن: [illegible] به جای [illegible].

۲۰ـ متن در مورد نخست [illegible] و در مورد دوم [illegible]، k2o در مورد نخست [illegible].

۲۱ـ متن: [illegible]. انکلساریا واژه را pursakīh (با نشانه پرسش) خوانده است. این جا واژه [illegible] (= Pad mawad) خوانده شده است. در زراتشت نامه آمده است:

نه نان و نمك را بود حرمتی   نه پیرانشان را بود حشمتی

می توان چنین پنداشت که منظور نویسنده این است که حتی در نود سالگی که سن پیری است و معمولاً اقتضای آزرم و مهر را دارد، نیز آدمیان دوستی و محبّت ندارند.

۲۲ـ متن در این جا و چند مورد دیگر (نگاه کنید به واژه‌نامه): [illegible] املاء معمول: [illegible]. در آوانویسی از صورت خطی متن پیروی شده است. نیز نگاه کنید به یادداشت شماره ۵۶.

۲۳ـ متن: [illegible]، به [illegible] تصحیح شد.

۲۴ـ [illegible] املای نو برای: [illegible].

۲۵ـ متن: [illegible] املایی برای [illegible]. نیز نگاه کنید به بند ۵۸ همین فصل.

۲۶ـ متن: [illegible]. با همین املاء در بند یکم فصل هشتم نیز آمده است.

۲۷ـ متن: [illegible] به پیروی از قرائت انکلساریا به [illegible] تصحیح شده و معنی «تحریك» از آن گرفته شده است.

۲۸ـ متن: [illegible]، k2o: [illegible]. واژه را می توان a-rāst «ناراست، نادرست» نیز خواند.

۲۹ـ متن: [illegible]. در این کتاب در چند مورد دیگر نیز «[illegible]» ag-به پایان واژه‌ها افزوده شده که در مقایسه با دیگر متنها اگرنه غلط امّا غیرعادی است. (مثلاً [illegible] abrag به جای [illegible] abr بند ۴۲ همین فصل).

۳۰ـ متن: [illegible] ābaxšāyēnd، سوم شخص جمع، فعل مضارع از مصدر ābaxšāyīdan مشتق از ābaxš «پشیمان».

۳۱ـ متن: [illegible]، k2o: [illegible]، املاء معمول: [illegible].

۳۲ـ متن در هردو مورد: [illegible] می توان آن را چنان که انکلساریا خوانده است: āwāragīh «آوارگی، دربدری» نیز خواند.

۳۳ـ متن: [illegible] a-nastagīh: «نیستی، نابودی»، (در اصل: an-hast-ag-īh).

۳۴ـ متن: [illegible]، به [illegible] تصحیح شد. نگاه کنید به واژه‌نامه.

۳۵ـ متن: [illegible] karmag raxt. برای دو مورد اخیر نگاه کنید به BSOAS, XI, P. 1.

۳۶ـ متن: [illegible] به [illegible] تصحیح شد.

۳۷ـ متن: [illegible]، در بند ۳ فصل ششم [illegible].

۳۸- متن: [Pahlavi] . انکلساریا bē khvān . این جا واژه be sparān (صفتی ساخته شده از spar ستاك مضارع از مصدر spurdan) «بسپار، (به خاطر) بسپار» خوانده شده است.

۳۹- متن: [Pahlavi] . انکلساریا آن را yašt- vāǰ srūd gāsān خوانده است. نگارنده دو واژه نخست را [Pahlavi] yašt āb خوانده است که منظور از آن ستایش ایزد آبها (= ناهید) است.

۴۰- متن: [Pahlavi] به جای [Pahlavi] (ōy =) به کار رفته است و پیداست که در گویش نویسنده هردو مورد تلفّظ یکسان داشته است.

۴۱- مطالب این بند برگرفته از بند ۱۵ یسن ۲۷ یعنی نماز «ینگهه هاتام» است که متن اوستایی و برگردان فارسی آن این است:

ahunəm vairīm yazamide, ašəm vahištəm sraēštəm yazamaide, aməšəm spəntəm yazamaide, yeŋhē hātąm āat̰ yesnē paitī vaŋhū mazdā ahurō vaēθā ašāt hačā yåŋhąmčā tąsčā tåscā yazamaide.

اهونور را می ستاییم، اردیبهشت، بهترین امشاسپند را می ستاییم، کسی را <خواه زن و خواه مرد> که در میان هستان مزدا اهورا <سزاوار ستایش> می شناسد، به وسیله اشه (= راستی) این گونه مردان و زنان را می ستاییم. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به خرده اوستا صص ۵۷ - ۴۲.

۴۲- متن: [Pahlavi] . در بند ۶ و ۱۰ همین فصل: [Pahlavi]. نیز نگاه کنید به یادداشت ۳۷.

۴۳- متن: [Pahlavi] به، [Pahlavi] تصحیح شد.

۴۴- متن: [Pahlavi] k2o : [Pahlavi] و ضبط اخیر ملاك قرار گرفته است.

۴۵- متن در هردو مورد: ۳۱۲ . انکلساریا Duvān خوانده و نام سرزمینی دانسته است. با توجه به وصفی که برای آن آمده است (= saxt hamvār) واژه gavr[ān] : «دشت»، خوانده شده است. هدایت (زند و هومن یسن ص ۵۳ پانویس): «سخت آمار و سخت همار پای تخت آشور است» (؟).

۴۶ـ متن: [illegible] : ōzanēnd «بیفکنند، بکشند» به قیاس عبارت پیش به [illegible] تصحیح شد.

۴۷ـ متن: [illegible]، به [illegible] تصحیح شد.

۴۸ـ متن: [illegible]، k2o : [illegible] .

۴۹ـ متن: [illegible] صورت دیگری برای: [illegible] .

۵۰ـ متن: [illegible] به قیاس «هریو» و «هری» (= هرات)، واژه متن harēw خوانده شده است.

۵۱ـ چنین است متن. zēnig منسوب به zēn : «سلاح» و به معنی «مسلّح» است.

۵۲ـ متن: [illegible] ، به [illegible] تصحیح شد.

۵۳ـ متن: [illegible]، به [illegible] تصحیح شد.

۵۴ـ متن: hyōn frāx-anig dām : «هیون فراخ پیشانی آفریده شده». (؟)

۵۵ـ ēd (= ē، یك، ی نکره) نگاه کنید به یادداشت ۱ .

۵۶ـ متن: [illegible] به صورت [illegible] (بند ۳۴ فصل ۷) نیز آمده است. نگاه کنید به یادداشت ۲۲ .

۵۷ـ متن: [illegible] sē-ēk-ē به جای [illegible] : sē-ēk-ē نیز نگاه کنید به بند ۲۵ همین فصل.

۵۸ـ متن: [illegible] ، به جای [illegible] .

۵۹ـ متن: [illegible] به [illegible] تصحیح شد.

۶۰ـ نگاه کنید به یادداشت ۵۷ .

۶۱ـ متن: [illegible] ، به [illegible] تصحیح شد. k2o : [illegible] .

۶۲ـ متن: [illegible] به [illegible] تصحیح شد.

۶۳ـ متن: [illegible] . در بند ۳۲ و ۳۶ همین فصل: [illegible] ؛ بند ۵ فصل نهم: [illegible] ؛ k2o : [illegible] ؛ املاء معمول: [illegible] .

۶۴ـ برای هردو مورد نگاه کنید به یادداشت پیش.

۶۵ـ متن : [illegible] ، به [illegible] تصحیح شد . نگاه کنید به : Khareghat Memorial P. 147 .

۶۶ـ [illegible] به جای [illegible] (= e) نگاه کنید به یادداشت ۱ .

۶۷ـ متن : [illegible] ، به [illegible] تصحیح شد .

۶۸ـ از wiyōz : «گسستن، جدا کردن» .

۶۹ـ متن: [illegible] ، به [illegible] تصحیح شد .

واژه‌نامه

در این واژه‌نامه ترتیب الفبایی زیر رعایت شده است: [Pahlavi script] ، [Pahlavi script] ، [Pahlavi script] ، [Pahlavi script] ، [Pahlavi script] ، [Pahlavi script] ، [Pahlavi script] ، [Pahlavi script] ، [Pahlavi script] ، [Pahlavi script] ، [Pahlavi script] ، [Pahlavi script].

- در ترکیب نشانه‌ها، صورت تلفظی واژه ملاک قرار گرفته است مثلاً اگر دو «[Pahlavi script]» در کنار هم قرار گرفته و به صورت «[Pahlavi script]» نوشته شده، در زیر (d, g, y) آمده است نه [Pahlavi script] (s). بنابراین واژه [Pahlavi script] (dagr=: دیر) در زیر [Pahlavi script] (d) و [Pahlavi script] (sar= «سر») در زیر [Pahlavi script] (s=) آمده است.

- شماره سمت راست واوک (=،)، شماره صفحه و شماره یا شماره‌های سمت چپ آن، شماره سطر متن پهلوی است.

- صورتهای صرف‌شده فعل در زیر مصدر آمده است بدین ترتیب: نخست صورتهای ساده پس پیشوندی و در پایان صورتهای مرکب. در مورد زمانها: گذشته، حال، آینده، امر، دعایی و التزامی (صورتهای مفرد و جمع).

- در مورد اسمها و صفتها صورت مفرد آنها آمده و صورتهای جمع و یا صفتهای تفضیلی و عالی در زیر صورت مفرد یاد شده است و اگر واژه‌ای در کتاب فقط صورت جمع داشته و یا صفتی فقط به صورت تفضیلی یا عالی به کار رفته است صورت مفرد آن بدون ذکر صفحه و سطر آمده است.

- در مورد واژه‌های رایج چند مورد از کاربرد آنها و در مورد واژه‌های نادر همه موارد کاربردشان نوشته شده است.

ـ واژه‌های ترکیبی در ردیف الفبایی خود آمده‌اند و در زیر اجزاء خود با نشانه ← بصورت ترکیبی بازگشت داده شده‌اند.

ـ حرفهای اضافه و ربط مرکب بنابر ترتیب الفبائی خود آمده‌اند مثلاً در زیر و در زیر آمده است.

«الف»

: xānīg «خانی، چشمه» ۳۶، ۱.

: xānīgān (ج) «چشمه‌ها» ۳۰، ۹.

: any «دیگر» ۷، ۳.

: āhōg «آهو، عیب» ۲۹، ۱؛ ۲۹، ۶.

: a-hōš «بی مرگ» ۶، ۵؛ ۶، ۸؛ ۷، ۲؛ ۷، ۶.

: a-hōšīh «بی مرگی» ۲، ۳؛ ۶، ۳.

: hāwišt «شاگرد» ۶۲، ۶؛ ۷۲، ۲.

: hāwištān (ج) «شاگردان» ۲۹، ۵؛ ۳۷، ۸.

: hāwištīh «شاگردی» ۲۸، ۸.

: pas «پس» ۲، ۳؛ ۴۵، ۴؛ ۵۱، ۷؛ ۶۳، ۱؛ ۷۷، ۶.

: ahlāyīh «پرهیزگاری، پارسایی» ۴۳، ۷؛ ۴۳، ۹.

: ahlaw «پرهیزگار، پارسا» ۸، ۳ و ۵؛ ۳۵، ۷؛ ۳۹، ۳؛ ۴۴، ۵؛ ۵۲، ۸ ←.

: ahlawān (ج) «پرهیزگاران» ۴۱، ۴؛ ۲۸، ۲.

: ahlawtar: «پرهیزگارتر» ۶، ۵.

: ahlaw-dād «اهلوداد، صدقه» ۳۳، ۱.

: ahreman «اهریمن، نیروی ویرانگری که در برابر اورمزد و آفریده‌های او ایستاده و نیرو آراسته است» ۱۳، ۱؛ ۱۵، ۴؛ ۲۹، ۲.

: ahlamōγ «اهلموغ، مرتد، بدعت‌گذار» ۷۷، ۶؛ ۷۷، ۸؛ ۷۸، ۹.

ahlomōγīh: «اهلموغی، ارتداد، بدعت‌گذاری» ۷۷، ۷.

ēmēd: «امید» ۳۸، ۱.

āxistan: «برخاستن، خاستن».

(متن:) : āxēzēd «برخیزد، خیزد» ۷۷، ۸.

abarāxēzēd: «برخیزد» ۸۰، ۸؛ ۸۱، ۳.

tō... abar nē āxēzīd «برنخاستی» ۷۸، ۳.

hādōxt: «هادخت، نام یکی از نسکهای اوستای دوره ساسانی» ۶۱، ۳؛ ۶۲، ۸.

pidar: «پدر» ۵۵، ۴.

pid: «پدر» ۲۱، ۲؛ ۵۳، ۵.

abr: «ابر» ۳۰، ۲ و ۴.

ē, ēw: «یك، یکی» ۲۳، ۱. ←

hixr: «پلیدی، نجسی، ناپاکی» ۲۵، ۲.

: ←

ēbyānghan: «ایویانگهن، کستی، کمربند دینی» ۲۴، ۸.

ayārīh: «یاری» ۵۳، ۶؛ ۶۰، ۴؛ ۶۵، ۳. ←

ayād: «یاد، خاطر» ۵۱، ۶.

ēg: «آن گاه؛ غالباً همراه ضمیرهای پیوسته می آید (ēg-im-it-iš...)» ۲، ۹؛ ۷، ۵؛ ۲۵، ۱؛ ۵۱، ۴؛ ۵۱، ۶؛ ۷۷، ۴.

āyaft: «آرزو، حاجت» ۳۲، ۱.

ayāb: «یا» ۲۵، ۴؛ ۲۵، ۵؛ ۲۶، ۶.

ēwēnag: «گونه، نوع» ۱۷، ۳ و ۴.

ēwēnagīh: «معمول، مرسوم» ۷۷، ۷.

hyōn: «هیون، خیون، هیاطله که دشمن ایرانیان بودند» ۳۴، ۹؛ ۳۵، ۲؛ ۴۸، ۳؛ ۵۸، ۱.

ēnyā: «یا» ۷۶، ۴.

ēwēn: «آیین» ۲۰، ۳.

ēk: «یك، یکی» ۲، ۷؛ ۲، ۸؛ ۹، ۳؛ ۱۱، ۷؛ ۳۵، ۸؛ ۴۹، ۳.

ēk ō did: «یکدیگر» ۲۰، ۸؛ ۲۹، ۶.

ayōšust: «ایوشست، فلز» ۳۴، ۶.

← .

kū: «که، حرف ربط» ۲، ۲، ۳؛ ۲، ۹؛ ۳، ۲؛ ۳، ۴؛ ۵، ۱؛ ۵، ۷؛ ۶، ۲؛ ۷، ۱؛ ۹، ۳؛ ۹، ۶؛ ۹، ۱۰؛ ۱۰، ۳؛ ۱۰، ۹؛ ۱۶، ۶؛ ۳۵، ۷؛ ۳۷، ۶. «کجا» ۹، ۷. «چگونه» ۲۳، ۲؛ ۳۰، ۸. «تا» ۱۹، ۸؛ ۲۰، ۱؛ ۲۰، ۸؛ ۲۹، ۵. «یعنی» ← . در همه معانی غالباً همراه با ضمیرهای پیوسته می آید.

ēr: «آزاده، آزاد» ۲۳، ۲.

ērān: (ج) «آزادگان» ۳۶، ۱.

←

ērānag: «ایرانی» ۷۵، ۹.

ērān-dehān: «دههای ایران، شهرهای ایران، سرزمینهای ایران» ۱۸، ۳؛ ۱۹، ۷؛ ۲۰، ۵؛ ۲۴، ۷؛ ۵۷، ۸.

ērān-šahr: «ایرانشهر، کشور ایران» ۱۷، ۶؛ ۴۲، ۵؛ ۵۷، ۵.

hērbed: «هیربد، استاد، معلم»

hērbedān: (ج) «استادان، هیربدان» ۲۹، ۴؛ ۳۷، ۸.

hērbedīh: «هیربدی، استادی، معلّمی» ۲۸، ۸.

wurrōyistan: «گرویدن، ایمان آوردن».

wurrōyēd: «گرود، ایمان آورد» ۲۶، ۲.

wurrōyēnd: «گروند، ایمان آورند» ۷، ۱؛ ۷، ۳.

be wurrōyēnd: «بگروند، ایمان آورند» ۷۵، ۱.

nē wurrōyēnd: «نگروند، ایمان نیاورند» ۳۲، ۶؛ ۳۳،

۴.

ēč: «ایچ، هیچ» ۵۲، ۴.

xešm: «خشم، دیو خشم» ۲۴، ۳ و ۵؛ ۶۰، ۳؛ ۶۴، ۴؛ ۶۷، ۳.

xešm-wišūd: «زاده شده از خشم، خشم‌زاده» ۴۹، ۷.

xešm-tōmag: «خشم تخمه، از نژاد خشم، صفت برای دیوان یا مردم بد» ۴، ۵؛ ۱۷، ۴؛ ۱۸، ۱؛ ۲۴، ۶؛ ۴۴، ۸؛ ۵۳، ۴.

xešm-tōhmagān: (ج) «خشم‌تخمگان» ۴۵، ۵؛ ۴۷، ۷؛ ۵۱، ۱؛ ۵۸، ۱.

xešm-kāmagīh: «به کام و خواست دیو خشم» ۳۶، ۳.

ānīdan: «بردن، راهنمایی کردن».

ānayēd: «راهنمایی کند» ۷۵، ۵.

abar ānīd hēnd: «آورده شوند، هدایت شوند» ۷۸، ۵.

hastān: «هستان، موجودات» ۴۳، ۵.

hast, ast: «است، هست» ۳، ۶؛ ۶، ۸؛ ۱۲، ۳؛ ۷۴، ۴؛ ۷۸، ۲. «باشد» ۷۸، ۴.

ast kē: «باشد که، کسی هست که» ۳۹، ۵.

hastīh: «هستی، وجود» ۷۵، ۴.

ēdōn: «ایدون، چنین، این‌گونه، این چنین» ۳۵، ۶؛ ۳۷، ۶؛ ۴۳، ۵؛ ۴۷، ۵؛ ۵۰، ۹؛ ۵۳، ۱؛ ۵۹، ۴؛ ۷۱، ۱؛ ۷۸، ۶.

ēdōn čiyōn: «چنان، چنین» ۴۰، ۷.

ēdōntar: «ایدونتر، این چنین‌تر» ۸۲، ۵.

۳۵، ۲ ←

ēd: «یک (= ē). ۲، ۶؛ ۱۹، ۴؛ ۵۰، ۲؛ ۵۹، ۸؛ ۵۹، ۹؛ ۷۷، ۶. «این، (ضمیر اشاره)» ۵، ۱؛ ۶، ۴؛ ۳۵، ۲. «ای (ندا)» ۶۱، ۲. «همراه با فعل دعایی (ma ēd zīyēnd)» «مباد که زیست کنند» ۴۵، ۱.
ēd ... kū: «یعنی» ۴۷، ۴. ←

anāhīd : «ناهید، نام ستارهٔ زهره» ۵۶، ۶.

anērān : «انیران، بیگانگان، غیرایرانیان» ۳۴، ۸؛ ۳۶، ۱.

ohrmazd : «اورمزد، نام آفریننده همه آفریده‌های نیك که در نبرد با اهریمن و آفریده‌های ویرانگر او هست و سرانجام پیروز خواهد شد و بدی را از میان خواهد برد» ۱، ۳؛ ۲، ۴؛ ۳، ۴؛ ۷، ۲؛ ۱۹، ۷؛ ۲۸، ۷. «نام ستارهٔ مشتری» ۴۶، ۷؛ ۵۶، ۵. ←

ohrmazd-xradīh «خرد اورمزدی» ۹، ۱.

ohrmazd-dād : «آفریده شده به وسیله اورمزد، اورمزد آفریده» ۹، ۱۰؛ ۱۰، ۴؛ ۱۰، ۶؛ ۱۲، ۳؛ ۱۴، ۲.

hu-xwadā : «فرمانروای نیك».

hu-xwadāān : (ج) «فرمانروایان نیك» ۷۱، ۵.

anāgīh : «زشتی، بدی» ۳۸، ۳.

anāgīh-xwāstār : «خواستار زشتی، خواهان بدی» ۲۳، ۴.

anāgīh-xwāstārīh : «بدخواهی» ۳۱، ۷.

anāgīh-kāmagīh : «زشت‌کامی، بدخواهی» ۱۹، ۵.

ānāst : «تباه، فاسد» ۲۸، ۶.

xwāstār : «خواستار، جوینده» ۵۷، ۳. ← ...

← .

xwāstan : «خواستن، تقاضا کردن، طلب کردن»

xwāst : «خواست، تقاضا کرد» ۶، ۳.

xwāstag : «خواسته، دارایی» ۲۷، ۱؛ ۳۵، ۹؛ ۳۶، ۴ و ۵؛ ۵۶، ۱. ← .

ānāstag-dēn : «ناراست دین، دارای دین بد» ۳۰، ۲.

hūxt : «گفتار نیك» ۶۲، ۷.

nihādan: «نهادن، گذاشتن».

be nihēd: «بنهد، بگذارد» ۲۵، ۳ و ۵.

āwām: «زمان، روزگار، زمانه» ۳، ۶؛ ۱۲، ۴؛ ۱۷، ۳؛ ۲۰، ۷ (متن:)؛ ۲۳، ۱؛ ۲۴، ۴؛ ۳۱، ۶؛ ۳۶، ۸ و ۹؛ ۵۱، ۹؛ ۵۵، ۸؛ ۶۶، ۹. ←

āwādag: «فرزند» نگاه کنید به Acta Iranica, 28, P. 95.

āwādagān: «اخلاف، فرزندان» ۴۵، ۱؛ ۵۱، ۸.

wany: «نابود، محو» ۱۵، ۲.

←

awiš: «بدو، بدان» ۷۶، ۳.

hu-dahāg: «نیك آفریده شده».

hu-dahāgān: (ج) «نیك آفریده‌شدگان» ۷۱، ۵.

hangārdan: «انگاردن، به‌شمار آوردن».

hangārēnd: «به شمار آورند، بینگارند» ۲۴، ۱.

←

←

hangēzēnišn: «تحریك» ۲۸، ۳ (متن:)

ōwōn: «آن‌گونه، آن‌چنان» ۲۵، ۲.

ōwōn čiyōn: «آن‌گونه که، آن‌چنان که» ۴۱، ۱.

hindūg: «هندو، هندی» ۵۵، ۸.

hindūgān: (ج) «هندوها، سرزمین هندوها» ۵۴، ۴ و ۶.

andarag: «میانِ، درمیانِ» ۳۴، ۹. بیلی این مورد را awērag <īg> می خواند و بیابان نشین معنی می کند. نگاه کنید به (BSOAS, XI, P.1؛ ۵۶، ۳).

xwēdīh: «خویدی، سرسبزی» ۳۵، ۸.

angad: «دارا، ثروتمند» ۱۰، ۸.

dānistan: «دانستن».

dānist: «دانست» ۸، ۲.

nē dānēd: «نداند» ۲۶، ۷.

xwēdōdah: «خویدوده، زناشویی با خویشاوندان نزدیک» ۳۹، ۸؛ ۴۱، ۵.

xwanirah: «خونیره، نام اقلیم مرکزی زمین» ۷۴، ۶.

hordād: «خرداد، نام پنجمین امشاسپند» ۶۳، ۷.

hordād yasn: «خرداد یسن» ۴، ۸.

hunar: «هنر» ۲۲، ۶؛ ۳۱، ۴.

huwaršt: «کردار نیک» ۶۲، ۸.

huwaršt-warzīdār: «انجام‌دهنده کار نیک، کردار نیک‌ورزنده»

huwaršt-warzīdārān: (ج) «انجام‌دهندگان کار نیک» ۷۱، ۷.

anōšag-ruwān: «انوشیروان، انوشه روان» ۴، ۲؛ ۵، ۳

hukēr yād: «هوگر، نام بلندترین قله کوه البرز» ۶۵، ۱.

xwarāsān: «خراسان (مشرق)، نام منطقه شرق ایران» ۱۷، ۵؛ ۵۳، ۵؛ ۵۶، ۸.

xwarāsānīh: «خراسانی» ۵۹، ۱.

urwar: «گیاه» ۱۳، ۲؛ ۲۲، ۳؛ ۷۹، ۷ و ۸.

urwarān: (ج) «گیاهان» ۹، ۶.

xwarum: «طعم» ۲۲، ۵.

xwarm: «خواب» ۳، ۱.

xwaršēd: «خورشید» ۲۱، ۷؛ ۴۶، ۱؛ ۷۳، ۵.

hōšidar: «هوشیدر، پسر زردشت که در سر هزاره سوم پیش از رستاخیز به جهان خواهد آمد، او نخستین نجات‌بخش از سه نجات‌بخش دین زردشتی است» ۵۳، ۶؛ ۷۳، ۲؛ ۷۴، ۲. ←

xwurdag: «خرد، کوچك، حقیر» ۱۷، ۸؛ ۲۷، ۷.

xwurdagān: (ج) «خردان، حقیران». ۲۷، ۴ و ۸؛ ۲۸، ۳؛ ۳۳، ۷.

h-: «بودن».

hēm: «ام، هستم» ۶، ۴. فعل کمکی ۱۰، ۱، ۳ و ۸.

hē: «ای، هستی». فعل کمکی، ۴۱، ۲.

hēd: «است» ۴۷، ۴؛ فعل کمکی ۶، ۳؛ ۴۵، ۷؛ ۴۷، ۲ و ۶؛ ۴۹، ۷؛ ۵۵، ۳.

hēnd: «اند، هستند» ۱۷، ۶ و ۹؛ ۱۹، ۸؛ ۴۴، ۲؛ ۴۸، ۴؛ ۵۳، ۱؛ ۵۶، ۱ و ۷؛ ۶۲، ۶. فعل کمکی ۴۲، ۳؛ ۷۸، ۵.

nē hēnd: «نیستند» ۳۸، ۱.

xwamn: «خواب» ۲، ۹. نیز ←

hād: «یعنی، که» ۶، ۷؛ ۳۹، ۴؛ ۴۵، ۹؛ ۴۸، ۴ و ۵.

humat: «اندیشهٔ نیك» ۶۲، ۷.

usōfrīt: «اوسوفرید، خیرات، نذر» ۳۲، ۴.

xusur: «خُسُر، پدرزن یا پدرشوهر» ۲۱، ۳.

husraw: «خسرو» ۵، ۹ ←

husraw ī kawādān: «خسرو قبادان، خسرو پسر قباد» ۱۵، ۶

husrōg kawādān: «خسرو قبادان، خسرو پسر قباد» ۵، ۳.

husrōg māhwindādān: «خسرو ماه‌وندادن، خسرو پسر ماه‌وندداد» ۵، ۴.

anastagīh : «خرابی، نیستی، نابودی» ۳۴، ۳.

ōbārdan : «اوباردن، فرو بردن، بلعیدن».

abāz ōbārēd : «فرو بلعد، فرو برد» ۷۹، ۳ و ۶.

xūb-wirāstār : «نیك آراینده، خوب آراینده» ۷۱، ۷.

uzdēszār : «بتکده» ۶۴، ۳ و ۶؛ ۶۷، ۹؛ ۶۸، ۶.

hanǰamanīg : «انجمنی، عضو انجمن».

hanǰamanīgān : (ج) «انجمنیان، اعضای انجمن» ۴۴، ۱.

uzdehīgīh : (املاء معمول:) «تبعید» ۳۳، ۶.

hōš : «مرگ» ۴۴، ۸؛ ۴۵، ۱؛ ۵۱، ۷. ←

hōšīdar ī zarduxštān : «هوشیدر زردشتان، هوشیدر پسر زردشت» ۵۳، ۶ ←

hōšīdar māh : «هوشیدرماه نام پسر زردشت که در سر هزاره دوم پیش از رستاخیز به جهان می آید. او دومین نجات‌بخش دین زردشتی است» ۷۶، ۶.

mardōm : «مردم» ۴۲، ۲؛ ۵۱، ۲ ←

mardōmān : (ج) «مردمان» ۷، ۳؛ ۱۳، ۶.

xwadā : «خدا، پروردگار» ۳، ۲. «شاه» ۷۵، ۹.

← نیز ←

xwadāy : «خدای، ایزد، پروردگار» ۷۹، ۹. «شاه» ۵۵، ۶. نیز ←

xwadāyīh : «سلطنت، شهریاری» ۱۳، ۴؛ ۲۴، ۷؛ ۳۶، ۳؛ ۴۰، ۴؛ ۵۶، ۶؛ ۶۲، ۲. ←

: xwadāyīh «شهریاری، سلطنت» ۴، ۱ و ۲؛ ۱۲، ۶؛ ۱۳، ۸؛ ۱۴، ۷؛ ۴۰، ۷؛ ۶۲، ۲؛ ۶۸، ۱. نیز ←

: xwadāy dušmenīh «دشمنی با خدا» ۷۶، ۱.

: azg «ازگ، شاخه» ۲، ۷؛ ۳، ۳ و ۶؛ ۱۱، ۷؛ ۱۲، ۴.

: āgāh «آگاه» ۳۸، ۱؛ ۴۳، ۷ و ۹.

: a-drō «بی دروغ» ۵، ۵.

: ag «بد، زشت» ۱۵، ۱.

: ma «نشانه نفی» ←

: ārāstār «آراینده، آراستار» ۶۵، ۷. ←

: ārāstan «آراستن».

: ārāyēd «آراید، بیاراید» ۱۴، ۲ (متن: ēr̄āyēd= ārāyēd (?).

: ārāstag «آراسته» ۵۶، ۷؛ ۵۷، ۴.

: halag «هرزه، بیهوده» ۳۸، ۲.

: harēw (?) «هرات، هری» ۵۷، ۱.

: xurdruš «خونین درفش، دارای درفش خونین» ۶۷، ۴. ←

: arang «ارنگ، دجله» ۴۷، ۲.

: xrudrafš «خونین درفش، دارندهٔ درفش خونین» ۲۴، ۵؛ ۶۰، ۳؛ ۶۴، ۴. ←

: arwand «تند و تیز» ۳۱، ۴. «اروند، دجله» ۵۸، ۳، ۶۹، ۲.

: arwand-asp «تیز اسپ، دارای اسب تند» ۷۳، ۶ و ۷؛ ۷۴، ۳.

hrōmāyag: «رومی» ۶۶، ۸. ←

hrōmāyagān: (ج) «رومیان» ۳۵، ۵.

hrōmāyag: «رومی، روم» ۳۵، ۱؛ ۴۵، ۷؛ ۴۸، ۷؛ ۷۵، ۹. ←

hrōmīg: «رومی» ۵۰، ۳.

harwisp: «همه» ۱۸، ۶.

arzah: «ارزه، نام یکی از هفت کشور زمین» ۷۴، ۵.

aleksandar: «اسکندر» ۶۶، ۷.

šustan: «شستن».

šōyēd: «شوید، شستشو دهد» ۲۵، ۴.

xuftan: «خفتن، خوابیدن».

xuft ēstēm: «خفته‌ام» ۱۰، ۳.

xrafstar: «خرفستر، جانداران زیانکار» ۳۰، ۷.

arzānīg: «ارزانی، شایسته».

arzānīgān: (ج) «شایستگان، ارزانیان» ۶۹، ۴.

arǰāsp: «ارجاسپ، پادشاه تورانی که دین زردشتی را نپذیرفت و با گشتاسپ نبرد کرد» ۴۹، ۶.

arzīz: «ارزیز، قلع» ۳۴، ۷.

arzīzēn: «ارزیزین، قلعی» ۱۱، ۸؛ ۱۵، ۳.

arešk: «رشك، حسد» ۷۰، ۲.

arday: «مقدّس» ۳۰، ۳.

ardaxšēr: «اردشیر، (= بهمن پسر اسفندیار)» ۴، ۱. «اردشیر ساسانی» ۱۳، ۸. ←

ardaxšēr: «اردشیر (= بهمن پسر اسفندیار)» ۱۳، ۴

←

، .

xrad ī harwisp-āgāh: «خرد همه‌آگاه (خرد اورمزدی)» ۲، ۵.

xrad ī harwisp-āgāhīh: «خرد همه‌آگاه (خرد اورمزدی)» ۸، ۱، ۵ و ۹.

ardīg: «نبرد» ۴۹، ۱ (متن:)

←.

ـ ۱ـ پیشوند، سازنده اسم و صفت ۲ـ پیشوند فعل ←

← .

ham-ayārīh: «یاری، همیاری» ۵۷، ۸؛ ۶۴، ۲.

amāwand: «اماوند، نیرومند» ۶۵، ۵.

amāwandīh: «اماوندی، نیرومندی» ۷۶، ۲.

amahraspand: «امشاسپند، نام هر یك از شش ایزد بزرگ دین زردشتی که به همراه اورمزد که هفتمین آنهاست کاررانی جهان را بر عهده دارند».

amahraspandān: (ج) «امشاسپندان» ۱، ۴؛ ۴۴، ۱؛ ۶۴، ۸؛ ۶۵، ۱؛ ۶۸، ۸؛ ۷۱، ۵.

hamāg: «همه، همگی» ۱۳، ۶؛ ۲۰، ۷؛ ۲۳، ۴ و ۶؛ ۲۷، ۱؛ ۳۰، ۱ و ۴؛ ۴۲، ۷؛ ۵۰، ۴؛ ۶۴، ۴؛ ۷۵، ۱.

hamār: «هموار» ۴۷، ۴.

ham-gōnag: «همان گونه، همان‌سان» ۷۶، ۹.

ham-drafš: «هم درفش، دارای یك پرچم» ۵۷، ۸.

amurdād-yasn: «امردادیسن، نام یکی از نسکهای دینی» ۴، ۸؛ ۶۳، ۷.

ham-zōtīh: «هم زوتی، دسته جمعی» ۶۳، ۵.

ham-kōxšišnīh: «هم کوشی، با هم کوشیدن، هم نبردی» ۴۹، ۱؛ ۴۹، ۷؛ ۶۴، ۷ (متن:).

a-mar: «بی شمار، بسیار» ۴۸، ۷؛ ۵۵، ۸؛ ۵۶، ۷؛ ۷۹، ۴.

ham-rasišnīh : «به اتّفاق، به هم رسیدن» ۴۸، ۸.

ham-pursagīh : «همپرسی، دیدار» ۴۹، ۶ (متن:) ؛ ۵۴، ۱ ؛ ۷۳، ۴.

ham-čiyōn : «هم‌چون، چون» ۷۸، ۶.

ka : «اگر» ۶، ۵ و ۸ ؛ ۷، ۶ ؛ ۲۲، ۳ ؛ ۲۵، ۴ و ۶ ؛ ۲۶، ۶ ؛ ۳۵، ۷ ؛ ۵۱، ۵ ؛ ۵۳، ۱ . «آن‌گاه، آن زمان» ۳۷، ۴ ؛ ۷۷، ۴ . «هنگامی که» ۳، ۱ و ۷ ؛ ۴، ۵ ؛ ۱۲، ۷ ؛ ۱۶، ۳ ؛ ۲۱، ۶ ؛ ۴۶، ۱ ؛ ۴۹، ۳ و ۵ ؛ ۵۰، ۱ ؛ ۵۳، ۳ ؛ ۵۵، ۷ . «همین‌گونه، هم‌چنین» ۱۳، ۵ . «که» ۱۴، ۱ ؛ ۱۵، ۴ و ۷ ؛ ۴۱، ۱ ؛ ۴۵، ۹ ؛ ۵۰، ۲ ؛ ۵۵، ۱ ؛ ۵۹، ۸ ؛ ۷۷، ۳ ؛ ۷۸، ۳ .

āhan : «آهن» ۲، ۷ ؛ ۴، ۳ ؛ ۱۱، ۹ ؛ ۱۶، ۱ .

ēsm : «هیزم» ۷۰، ۶ . ←

asēm : «سیم، نقره» ۳۴، ۷.

asēmēn : «سیمین، نقره‌ای» ۲، ۷ ؛ ۴، ۱ ؛ ۱۱، ۸ ؛ ۱۳، ۴ .

āsūrīg : «آسوری» ۴۷، ۴ و ۵ .

asūrestān : «آسورستان، سرزمین آسوریان» ۴۷، ۳ .

bastan : «بستن» .

frāz bandēd : «فراز بندد، ببندد» ۶۹، ۷ .

ēsm : «هیزم» ۲۶، ۵ . ←

asmān : «آسمان» ۳۰، ۴ ؛ ۴۶، ۳ ؛ ۵۵، ۲ .

←

ast : «استخوان» ۱۹، ۴ . در متن به صورت آمده که ast-ēd (= ← ast-ē) . «استخوانی (= یك نفر، یك تن)» خوانده شده است .

astōmand : «استومند، مادّی» .

astōmandān : (ج) «آفریدگان مادّی» ۸، ۵ ؛ ۱۰، ۸ ؛ ۱۶، ۷ ؛ ۳۹، ۳ ؛ ۴۴، ۵ ؛ ۵۲، ۸ .

dīdan : «دیدن» .

m dīd ... : «دیدم» ۱۱، ۲، ۴-۶ .

dīd hēm : (ساخت فعل متأثر از فارسی نو است) «دیدم» ۱۰، ۸.

tō dīd : «دیدی» ۱۲، ۲ و ۴.

...š dīd : «دید» ۲، ۹.

wēnēnd : «بینند» ۵۹، ۵.

m... be dīd : «بدیدم» ۳، ۲.

...š... be dīd : «بدید» ۲، ۵؛ ۹، ۲ و ۵.

āz : «آز، حرص، طمع» ۲۰، ۴؛ ۲۴، ۳؛ ۳۶، ۴؛ ۷۰، ۲.

az : «از، حرف اضافه» ۵، ۷.

az : «اژدها» ۷۶، ۸ ←.

-u : «و، غالباً همراه با ضمیرهای شخصی پیوسته می آید» ۵، ۲؛ ۶، ۳؛ ۵۹، ۲؛ ۶۱، ۷؛ ۷۸، ۵.

āb : «آب، یکی از چهار عنصر» ۴۱، ۲ (متن: خوانده شده است) ۷۹، ۶ و ۸ نیز ←.

ābān : (ج) «آبها» ۶۱، ۲.

abāxtar : «اباختر، شمال» ۳۴، ۲.

abāyistan : «بایستن».

←.

andar nē abāyēd : «بایسته نیست، دربایست نیست» ۳۲، ۱.

ābān : «آبان، ماه نهم سال» ۵۵، ۴.

abārīg : «دیگر» ۷۹، ۵.

abāgīh : «همراهی، معیّت» ۴۹، ۴.

abārōn : «زشت، وارونه» ۳۶، ۷.

abārōnān : «زشتکاران، وارونگان» ۲۸، ۴.

abārōnīh : «واژگونگی، زشتی، بدسرشتی» ۲۴، ۲.

a-čārag : «بیچاره، ناچار» ۱۱، ۲.

āwārag: «آواره، دربدر».

āwāragān: (ج) «آوارگان» ۱۹، ۱؛ ۲۷، ۸.

hazārag: «هزاره، طول یکهزار سال» ۱۶، ۳؛ ۱۷، ۲؛ ۲۹، ۸؛ ۴۲، ۶؛ ۵۰، ۱؛ ۵۲، ۴.

hazārg-bun: «پایان هزاره» ۸۱، ۸.

a-čāragīh: «بیچارگی، ناچاری» ۳۳، ۸؛ ۳۴، ۴.

hazārag ī.. hōšīdarān: «هزاره هوشیدران، هزاره‌ای که در سر آن هوشیدر ظهور می کند» ۷۲، ۸.

hazārag ī hōšīdarmāhān: «هزاره هوشیدرماهان، هزاره‌ای که در سر آن هوشیدرماه قیام می کند» ۷۷، ۱.

hazārag ī zarduxstān: «هزارهٔ زردشتان، هزاره‌ای که در سر آن زردشت قیام کرده است» ۷۲، ۸.

abāz: «باز، دوباره» ۲۶، ۴.

abaxšāyīdan: «پشیمان شدن».

abāz abaxšāyēnd: «دوباره پشیمان شوند» ۳۳، ۱.

āzād: «آزاده، شریف» ۳۳، ۵. ← [Pahlavi].

ābādīh: «آبادی، عمران» ۱۸، ۵؛ ۳۵، ۹.

āzād mard: «آزادمرد، شریف».

āzād-mardān: «آزادمردان» ۲۷، ۳.

āzādag: «آزاده، شریف». نیز ← [Pahlavi].

āzādagān: (ج) «آزادگان» ۲۷، ۴ و ۵.

ābād-xīrīh: «خوشبختی» ۱، ۶.

abē-hōš: «بیهوش» ۷۰، ۷.

az-ī-dahāg: «اژدهاك، ضحّاك» ۴۲، ۱؛ ۷۸، ۷؛ ۸۰، ۱؛ ۸۱، ۴.

abē-gumānīhā: «بی گمانانه، به یقین» ۳۲، ۶.

azēr: «زیر، پایین» ۳۶، ۵.

awērān : «ویران، نابود» ۴۲، ۶.

abēzag : «پاك، ویژه (به عنوان صفت برای آفرینش اورمزدی و دین مزدیسنی)» ۱، ۵؛ ۷، ۱؛ ۱۸، ۷؛ ۸۲، ۱.

abaydāg : «ناپیدا» ۱۵، ۲.

āfrīnīnišnīh : «آفرین کردن، ستودن، ستایش» ۱، ۵.

aburnāy : «برنا، کودك». نیز ←

aburnāyān : (ج) «برنایان، کودکان» ۳۲، ۲.

āz-parist : «آزپرست، حریص، آزمند» ۳۰، ۱.

abzāyēnīdār : «افزاینده، مقدس (صفت برای اورمزد)» ۱، ۴.

abzāyišn : «افزایش» ۳۰، ۹.

abzār : «نیرو» ۴۴، ۷. «ابزار، وسیله» ۵۳، ۲.

abzōnīg : «افزونی، مقدّس (صفت اورمزد) ۱، ۳. ←

abzūdan : «افزودن».

abzāyēd : «افزاید، افزوده شود» ۷۹، ۲.

abzāyād : «افزایاد، باشد که بیفزاید، باشد که افزوده شود» ۷۱، ۴ و ۶.

be abzāyēd : «بیفزاید، افزوده بشود» ۲۲، ۲ و ۴.

nē abzāyēd : «افزوده نشود، نیفزاید» ۳۱، ۳.

abgandan : «افگندن».

be abganēd : «بیفگند» ۵۹، ۹.

abrāstag : «افراشته» ۵۶، ۱؛ ۵۹، ۱.

←

aburnāyag : «برنا، کودك» ۵۷، ۳ ←

abrōxtan : «افروختن، برافروختن».

be abrōzēd : «بیفروزد، شعله‌ور کند» ۲۶، ۷.

kanīhistan : «کنده شدن، ویران شدن».

be kanīhēd : «کنده شود، ویران شود» ۴۲، ۸.

kandan : «کندن، خراب کردن».

be kanēd : «بکَنَد، خراب کند» ۶۸، ۵.

be kanēnd : «بکنند، خراب کنند» ۱۹، ۶؛ ۶۴، ۶.

be kan : «بکن، خراب کن» ۶۷، ۸.

āzarm : «آزرم، شرم، حیا» ۲۱، ۱؛ ۲۲، ۸؛ ۲۳، ۱ ←

āzarmīg : «آزرمی، محترم» ۲۷، ۱.

abesīhēnīdan : «نابود کردن».

be šāyēnd abesīhēnīdan : «توانند نابود کردن، شایند نابود کردن» ۵۳، ۲.

be abāyēd abesīhēnīdan : «بباید نابود کردن» ۳۷، ۴.

abesīhīdan : «نابود شدن، تباه شدن».

be abesīhēd : «نابود شود، تباه شود» ۱۵، ۱.

be abesīhēnd : «نابود شوند، تباه شوند» ۳۴، ۲؛ ۵۹، ۷.

afsōsgar : «افسوسگر، مسخره‌کننده».

afsōsgarān : (ج) «افسوسگران، مسخره‌کنندگان» ۲۸، ۴.

az-čihrag : «اژدهاچهر، از نژاد اژدها» ۷۶، ۸.

aziš : «از او، از آن» ۸، ۸؛ ۵۴، ۸. «به روال، بر طبق» ۳۶، ۳.

u-š... aziš : «از او» ۸۱، ۴.

haft-kišwar : «هفت کشور، هفت اقلیم، مجموع سطح خاکی زمین» ۹، ۲.

ašnūdan : «شنودن، شنیدن، پذیرفتن».

ašnūd : «شنید» ۶۷، ۲.

nē ašnawēd : «نشنود، نپذیرد» ۸۱، ۴.

aškānān : «اشکانان، منسوب به اشکان، اشکانی» ۱۴، ۷.

āškārīh : «آشکاری، آشکارگی، علنی» ۱۲، ۹.

aštād : «اشتاد، نام یکی از ایزدان» ۶۵، ۵.

aštād yasn : «اشتاد یسن، نام یکی از بخشهای کتاب اوستا» ۴، ۸.

agar : «اگر» ۸۰، ۲.

ātaxš : «آتش، یکی از چهار عنصر اصلی» ۱۳، ۲؛ ۲۳، ۸؛ ۶۲، ۸؛ ۷۶، ۱؛ ۷۹، ۷ و ۸. نیز ←

ātaxš ī wahrām : «آتش بهرام» ۱۸، ۸؛ ۲۶، ۳.

ādur ī gušnasp : «آذر گشنسپ» ۷۰، ۵ ←

ādur (ī) gušnasp : «آذر گشنسپ» ۶۴، ۲، ۶۸، ۴ ←

ādur ī farrōbāg : «آذر فرنبغ» ۶۳، ۵؛ ۶۴، ۲؛ ۶۸، ۳؛ ۷۰، ۴ ←

ādur ī burzēnmihr : «آذر برزین مهر» ۶۴، ۲؛ ۶۸، ۴؛ ۷۰، ۵.

ādur ī xwarrahōmand : آذر فره‌مند (= آذر فرنبغ). ۶۳، ۳ ←

ādur-mihr : «آذرمهر (نام موبدی)» ۵، ۵.

ādurbād : «آذرباد (نام موبدی)» ۵، ۶، ۱۴، ۴.

ādurbāyagān : «آذربایجان» ۵، ۵.

ādur farrōbāg : «آذر فرنبغ (نام موبدی)» ۵، ۵.

xazar : «خزر، نام قومی» ۳۴، ۹. نگاه کنید به : BSOAS, XI, P. 1.

ē: «ـی، یک» ۳، ۲ و ۵؛ ۱۱، ۶؛ ۱۲، ۲؛ ۱۹، ۳؛ ۳۵، ۷؛ ۴۰، ۸؛ ۵۵، ۶.

bahr: «بهر، مالیات» ۷۷، ۶.

bahrān: «بهران، نام جایی است» ۵۶، ۴.

bār: «بار، میوه، حاصل» ۳۱، ۲ ← ۲

bār: «بار، کناره، ساحل» ۴۷، ۲؛ ۵۶، ۳؛ ۵۸، ۳.

bār: «بار، دفعه» ۵، ۱؛ ۶، ۳؛ ۴۹، ۲؛ ۸۱، ۲ و ۳.

bālist: «بالست، شرف (اصطلاح نجومی)» ۵۶، ۵.

bāmīg: «بامی، درخشان، روشن» صفت برای پشوتن: ۶، ۸؛ ۶۱، ۱ و ۸؛ ۶۲، ۵؛ ۶۴، ۷. صفت برای سیاوش: ۶۰، ۷؛ ۶۱، ۷. صفت برای خونیره: ۷۴، ۶.

baxt-āfrīd: «بخت‌آفرید، نام موبدی» ۵، ۶.

baɣān-yasn: «بغان یسن، نام یکی از نسکهای اوستای ساسانی» ۶۲، ۹.

māh: «ماه ($\frac{1}{12}$ سال)» ۲۱، ۸؛ ۳۶، ۹.

bēwarasp: «بیورسپ، ضحاک» ۷۸، ۱.

bēwargānag: «بیورگانه، ده‌هزارگانه» ۴۶، ۸؛ ۴۷، ۸.

bīm: «بیم، ترس» ۲۹، ۷؛ ۷۸، ۷.

be/bē: «بجز، جز» ۵، ۸؛ ۷۷، ۳. «به، به سوی» ۶۰، ۸. «پیشوند فعل» نگاه کنید به مصدرها.

be ō: «به، به سوی» ۲، ۵؛ ۱۹، ۱؛ ۲۷، ۱، ۸-۶.

bē pad: «بی، بدون» ۲۵، ۶.

bōxtārīh : «بختاری، نجات» ۳۸، ۲.

bōxtan : «بختن، نجات دادن».

be tuwān bōxtan : «بتواند نجات دهد، بتوان نجات دادن» ۵۱، ۵.

bōxtan nē tuwān : «نتواند نجات دهد، نجات دادن نتوان» ۳۸، ۵.

bōxtagīh : «نجات، رستگاری» ۱۴، ۲.

bōy : «بوی، بوی خوش» ۲۶، ۵؛ ۷۰، ۶.

band : «بند» ۷۸، ۳؛ ۷۹، ۱.

xwāstan : «خواستن، درخواست کردن، طلب کردن».

u-š... xwāst : «خواست، طلب کرد» ۲، ۳.

xwāhēd : «خواهد، طلب کند» ۳۸، ۶؛ ۷۷، ۷.

xwāhēnd : «خواهند، طلب کنند» ۲۰، ۹؛ ۲۹، ۱؛ ۳۳، ۸.

āyaft xwāhēnd : «نیاز خواهند، حاجت خواهند» ۳۲، ۱.

ō pēš xwāstan : «به پیش خواستن، احضار کردن» ۵، ۶.

paymān... xwāst : «پیمان خواست» ۵، ۷.

bōyīdan : «بوییدن».

be bōyēnd : «ببویند» ۵۹، ۵.

bandūg : «بندوق (= جامه)» ۵۹، ۲.

bun : «بن، آغاز» ۷۲، ۷. «پایان» ←

bun : «بن، ریشه، اصل» ۲، ۶؛ ۳، ۳ و ۵؛ ۱۲، ۲؛ ۵۹، ۸؛ ۷۹، ۱ و ۲.

bun-gyāg : «بن‌جای، زادگاه» ۳۳، ۶.

bandag: «بنده، خدمتگزار» ۲۴، ۶.

bandagān: (ج) «بندگان، خدمتگزاران» ۳۴، ۸.

bandagīh: «بندگی، خدمتگزاری» ۲۷، ۶.

burzišnīg: «شایسته، خوشایند، درخور» ۱۱، ۱، ۳، ۴۰، ۶.

būmag-deh: «بوم ده، نام جایی است» ۵۶، ۳.

būmčandag: «زمین‌لرزه» ۴۶، ۴.

pus: «پُس، پسر» ۲۱، ۲.

babar: «بَبَر، سگ آبی» ۵۹، ۲.

buš: «بُش، یال» ۴۸، ۶.

būdan: «بودن، وجود داشتن». نیز ←

būd: «بود» ۱۴، ۸.

bar: «بر، میوه، حاصل، بار» ۲۱، ۸؛ ۳۰، ۶. نیز ←

brahmag: «شیوه، روش» ۳۳، ۴.

brād: «برادر» ۲۱، ۲.

brinjēn: «برنجین، از جنس برنج» ۱۱، ۸؛ ۱۴، ۷.

barsom. «برسم، شاخه‌های چوبی یا فلزی که به شیوه‌ای خاص به هم بسته می شوند و در آیینهای دینی از آنها استفاده می شود» ۲۵، ۶؛ ۳۹، ۷؛ ۶۲، ۳؛ ۶۳، ۶؛ ۶۸، ۷؛ ۲۵، ۴ ←

baršnum: «برشنوم (غسل مسّ میّت)» ۲۵، ۴ (متن:).

burdan: «بردن». نیز ←

be barēd: «ببَرد» ۱۴، ۸.

xwaš: «خوش» ۹، ۱۰؛ ۱۰، ۴ و ۶.

bizišk̄īh: «پزشکی» ۷۷، ۲.

«ـ / ـ»

: آ «کسرهٔ اضافه» ۱، ۳ و ۴؛ ۲۲، ۸؛ ۴۸، ۳ (متن:). «همراه، با» ۸، ۳؛ ۱۲، ۶؛ ۱۳، ۴؛ ۱۴، ۱؛ ۱۵، ۳ و ۶؛ ۱۶، ۱؛ ۱۹، ۳. «که» ۳، ۶؛ ۴، ۱ و ۳؛ ۶، ۸؛ ۱۲، ۵-۲؛ ۱۴، ۵ و ۷؛ ۲۹، ۳؛ ۶۳، ۴ و ۵. «چه» ۲۰، ۱؛ ۳۷، ۴. «ـی نکره (ـی)» ۵۷، ۳؛ ۵۹، ۵ و ۷؛ ۶۳، ۱ و ۸؛ ۷۹، ۶. «کسره بنوّت» ۵، ۴؛ ۶، ۷؛ ۱۳، ۵؛ ۵۳، ۶؛ ۶۰، ۸؛ ۶۱، ۸. در ۲۳، ۱؛ ۲۵، ۱؛ ۳۶، ۸؛ ۴۲، ۴ ظاهراً زاید است. نیز ← ؛ .

: ۴۸، ۳ ← .

yazadān : «ایزد، یزدان» ۵، ۳؛ ۳۲، ۵؛ ۶۵، ۲؛ ۸۲، ۵.

dahom : «دهم» ۴، ۵؛ ۱۶، ۳ و ۷؛ ۲۱، ۶ (متن:)؛ ۲۹، ۸.

dahāg : «دهاك، اژدهاك، ضحاك» ۶۶، ۷؛ ۷۹، ۱. نیز ←

- ← .

dehīgān : «دهقان، دهگان» ۳۳، ۵. .

dādan : «دادن». نیز ← .

dahēd : «دهد، بدهد» ۴۳، ۹.

dah : «بده، ده» ۴۵، ۱؛ ۵۱، ۸.

be nē dahēd : «بندهد، ندهد» ۲۱، ۹.

nē dahēnd : «ندهند» ۲۶، ۵.

zūrgugāyīh dahēnd : «گواهی دروغ دهند» ۲۸، ۶.

← .

dehīgānīh : «دهقانی، کشاورزی» ۱۸، ۵ (متن:).

dāitīg : «دائیتی، نام کوهی است» ۶۱، ۶.

āwurdan : «آوردن».

awarēnd : «آورند» ۷۷، ۳.

abar āward hēnd : «برآورده‌اند، بیرون آورده‌اند» ۷۸، ۵ (متن: …).

ō rāstīh āwarēd : «به راه راست آوَرَد» ۱۴، ۶.

gyān : «جان» ۶۳، ۵.

dānāg : «دانا» ۷۱، ۵.

būdan : «بودن، وجود داشتن». نیز ← ….

būd : «بود» ۲، ۷؛ ۳، ۳؛ ۱۱، ۱ و ۷؛ ۴۹، ۲.

būd hēnd : «بودند» ۴۲، ۳.

had būd : «بوده است(؟)» ۴۷، ۲ و ۶؛ ۴۹، ۸؛ ۵۰، ۳.

būd hē : «بوده باشد» ۴۱، ۲.

bawēd : «بُوَد، باشد» ۱۶، ۸؛ ۱۷، ۲؛ ۲۵، ۲ و ۷؛ ۴۹، ۲. «اتفاق افتد، روی دهد» ۷۳، ۸.

bawēnd : «باشند» ۳۹، ۶؛ ۴۵، ۷.

bawād : «بادا، باد» ۷۱، ۸؛ ۸۲، ۵؛ ۷۱، ۲ ← …

… ← ….

be būd : «ببود، بود» ۷، ۲.

be bawēd : «ببُوَد، بباشد» ۷، ۶؛ ۱۹، ۴؛ ۲۰، ۹؛ ۲۸، ۳.

be bawēnd : «ببوند، بباشند» ۲۰، ۸؛ ۲۱، ۵.

be nē bawēd : «نباشد، نَبُوَد» ۳۰، ۹.

andar būd : «اندر بود، در... بود، در حالت... بود» ۹، ۲.

nē bawēd : «نبود، نباشد» ۲۲، ۳ و ۵؛ ۵۱، ۶.

nē šāyēm būdan : «نشاییم بودن،

شایسته نیست که باشیم» ۸۰، ۳.

az xwarm be būd: «از خواب برخاست» ۳، ۱.

sar bawēd: «به سر شود، به پایان رسد» ۱۶، ۴؛ ۲۱، ۶؛ ۳۰، ۱؛ ۴۲، ۶؛ ۵۰، ۱؛ ۵۲، ۳؛ ۵۹، ۶؛ ۷۲، ۷؛ ۷۶، ۵.

sar bawēd: «به سر شود، به پایان رسد» ۴، ۵.

frazām bawēd: «فرجام یابد، بمیرد» ۵۵، ۵.

dār: «دار و درخت» ۹، ۵؛ ۲۲، ۳.

dārūg: «دارو» ۷۷، ۲.

dām: «آفرینش» ۷۵، ۴؛ ۷۶، ۷؛ ۷۹، ۵؛ ۸۲، ۱. «آفریده شده، مخلوق» ۵۸، ۱. ۲۱، ۶ ←

dāmān: (ج) «آفریدگان» ۶، ۴.

gām: «گام، قدم».

gām ō gām: «گام برگام، قدم بر قدم» ۲۵، ۳.

dāmād: «داماد» ۲۱، ۳.

ǰāmag: «جامه، پوشش» ۶۲، ۶.

rasīdan: «رسیدن».

rasēd: «رَسَد، برسد» ۱۲، ۵؛ ۱۷، ۳؛ ۱۹، ۱؛ ۲۷، ۲؛ ۳۰، ۶؛ ۳۴، ۶؛ ۵۰، ۶.

rasēnd: «رسند، برسند» ۱۹، ۲؛ ۲۷، ۶؛ ۲۸، ۱؛ ۳۴، ۱؛ ۶۵، ۲.

nē rasēd: «نرسد» ۲۶، ۱.

frāz rasēnd: «فراز رسند، پیش آیند» ۴۸، ۶.

dāštan: «داشتن». نیز ←

dārēd: «دارد، در بردارد» ۳۱، ۳.

dārēnd: «دارند» ۳۹، ۷؛ ۴۶، ۹.

abāz dārēd: «باز دارد، مانع شود» ۱۵، ۸.

nē dārēnd: «ندارند، نگاه ندارند، رعایت نکنند»

۲۰، ۳؛ ۲۲، ۸.

: āzarm dārēd «شرم دارد، حیا دارد» ۲۳، ۲.

: bīm nē dārēnd «بیم ندارند» ۲۹، ۷.

: wābar dārēnd «باور دارند، بپذیرند» ۲۸، ۵.

: ō pušt dārēnd «بر پشت دارند» ۱۷، ۷.

: sar ō... dārēd «سر به . . . دارد، رو به . . . دارد» ۹، ۴.

: pad nihān ma dārēd «پنهان مدارید» ۵، ۸.

: pad mayān dārēnd «به میان دارند، بر کمر دارند» ۳۱، ۷؛ ۳۹، ۷؛ ۴۰، ۳.

[1]: gāh «گاه، جای، مقام» ۴۲، ۹؛ ۵۰، ۵؛ ۶۲، ۱؛ ۶۸، ۱؛ ۶۹، ۸؛ ۲۷، ۳ ← .

[2]: gāh «گاه، سرود».

: gāhān (ج) «گاهان، نام هفده یسن از هفتادودو یسن اوستا که کهنترین بخش کتاب اوستا نیز هست» ۴۱، ۱ و ۲.

: gāhānbār «گاهنبار، نام هریك از شش جشن بزرگ سال که هرکدام به سپاس از آفرینش یکی از آفریده‌های بزرگ اورمزد، برپا می شود» ۳۲، ۵.

: dāsar «بخش، سهم» ۷۷، ۶.

: dahišn «بخشش» ۳۲، ۷. «مزد» ۲۳، ۳. «آفرینش» ۱۸، ۷.

: daxšag «نشان، نشانه» ۱۶، ۷؛ ۱۷، ۲؛ ۴۵، ۹.

: dāštan «داشتن، نگهداشتن» نیز ←

: dāštan nē tuwān «نتوان داشتن» ۲۵، ۱.

: pad ēd dāšt «پنداشت، گمان کرد» ۲، ۸؛ ۹، ۱۰.

: pad kust dārēnd «به کمر دارند» ۲۴، ۸.

dādār: «دادار، آفریننده» ۱، ۳؛ ۶، ۵؛ ۸، ۴؛ ۱۰، ۷؛ ۱۶، ۶؛ ۴۴، ۸؛ ۵۱، ۷؛ ۸۰، ۶.

dādīhā: «به داد، به حق» ۲۶، ۵؛ ۳۲، ۷؛ ۷۰، ۷.
۱۸، ۱۷ ← …

dādgāh: «دادگاه، آتشکده» ۱۸، ۷ (متن: …).

yazad: «ایزد» ۶۰، ۶؛ ۶۱، ۵؛ ۸۰، ۷؛ ۸۱، ۱.

dād: «داد، قانون» ۷۶، ۳ ← … . … ← … .

dād-ohrmazd: «داد اورمزد، نام موبدی است» ۵، ۴؛ ۵۵، ۴.

dādwar: «داور، قاضی» ۲۸، ۲.

dādgāh: «دادگاه، نوعی آتش» ۶۳، ۴.

dādan: «دادن، آفریدن». نیز ← … .

man dād: «آفریدم، دادم» ۱۸، ۳و۷؛ ۱۹، ۷؛ ۲۰، ۵.

āmadan: «آمدن».

āyēm: «آیم، بیایم» ۶۵، ۱.

āyēd: «آید، بیاید» ۴۶، ۵.

be āyēnd: «بیایند» ۴۶، ۱.

andar āyēd: «اندر آید، درآید» ۷۰، ۴.

abar āyēd: «برآید، بالا آید» ۳۷، ۱.

abar nē āyēd: «برنیاید، بالا نیاید» ۳۲، ۳.

ō dīdār āyēd: «پدیدار آید، پدید آید» ۴۶، ۶.

ō paydāgīh āmad: «پیدا شد، آشکار شد» ۵، ۲.

ō paydāgīh āyēd: «به پیدایی آید، آشکار شود» ۵۳، ۴.

ǰādūg: «جادو، جادوگر».

jādūgān : (ج) «جادوان، جادوگران» ۱۵، ۵؛ ۶۴، ۵.

jādūgīh : «جادویی، جادوگری» ۱۸، ۲.

←

dādestānīh : «دادستانی، مقدّر» ۷۷، ۴.

mard : «مرد» ۲۵، ۳ و ۸؛ ۳۵، ۷؛ ۵۹، ۵؛ ۶۳، ۳.

mardān : (ج) «مردان» ۴۰، ۲۷۰۲، ۳←

dō-zang : «دوپا» ۵۸، ۲.

xwamn : «خواب» ۹، ۱۰؛ ۱۰، ۱، ۴، ۶. نیز←

gēhān : «گیهان، جهان» ۸، ۵؛ ۱۰، ۸؛ ۱۳، ۷؛ ۱۴، ۲؛ ۲۱، ۱؛ ۳۵، ۳؛ ۵۵، ۲؛ ۶۵، ۶.

gēhān-ārāstār : «آراینده جهان، نظم دهندهٔ جهان» ۱۳، ۸.

: ۶۳، ۵. ←

andar : «در، اندر» ۲۳، ۱؛ ۲۴، ۴؛ ۲۹، ۸؛ ۳۶، ۸؛ ۴۰، ۷؛ ۴۱، ۸. «دربارهٔ، نسبت به» ۵، ۹. «پیشوند فعل» ← ؛ ؛ ؛ .

andar ō : «به» ۴۲، ۹.

gyāg : «جا» ۳۳، ۶؛ ۴۳، ۲؛ ۴۹، ۱؛ ۵۰، ۲. ۳۳، ۷۹، ۳ ← .

gyāg-gyāg : «جای جای» ۳۲، ۵.

dēwēsn : «دیوپرست، دیویسن». نیز← .

dēwēsnān : (ج) «دیوپرستان» ۶۰، ۴. نیز← .

dēn : «دین، مذهب» ۵، ۱ و ۳؛ ۶، ۹؛ ۱۲، ۷؛ ۱۳، ۷؛ ۱۴، ۴ و ۵؛ ۳۹، ۷؛ ۶۰، ۸؛ ۶۵، ۸؛ ۶۸، ۱. «آیین و رسم» ۳۹، ۸؛ ۴۱، ۵؛ ۷۶، ۳. نیز← ؛ ؛ ؛ ؛ .

dēnān : (ج) ← .

dēn-burdār : «دین بُردار، مؤمن».

dēn-burdārān : (ج) «دین بُرداران، مؤمنان» ۲۸، ۱.

dēnīg : «دینی» ۵۴، ۸؛ ۶۳، ۷. «دیندار» ۳۹، ۶.

dēnīgān : (ج) «دینداران» ۲۴، ۸.

dēwēsn : «دیوپرست، دیویسن» نیز ←

dēwēsnān : (ج) «دیوپرستان، دیویسنان» ۳۸، ۳. نیز ←

dēnīweh : «دین به، دین زردشتی» ۳۳، ۲؛ ۴۴، ۶.

dēn-rāstīh : «راست‌دینی، دین راست داشتن» ۱۸، ۶.

dil : «دل، قلب» ۳۲، ۳.

dagr : «دیر» ۱۰، ۳.

dagr-zīyišnīh : «دیرزیستی، طول عمر» ۱، ۶.

burdan : «بردن» ۲۳، ۸.

u-š burd : «برد» ۱۰، ۲.

burd ēstēd : «برده است» ۲۹، ۳.

barēd : «بَرَد، ببرد» ۳۱، ۵.

barēnd : «بَرَند، ببرند» ۱۷، ۷.

be barēd : «بِبَرَد» ۳۰، ۶.

be barēnd : «ببرند» ۴۳، ۱.

pad kār barēnd : «به کار برند» ۷۷، ۳.

nām barēnd : «نام برند، ناموراند» ۲۸، ۸.

dast : «دست» ۸، ۳ و ۶؛ ۱۰، ۲؛ ۲۳، ۳.

xwarrah : «فرّه، فرّ، خورّه، خرّه» ۶۰، ۸؛ ۶۱، ۹؛ ۶۵، ۶؛ ۷۱، ۶.

xwarrahōmand : «فره‌مند، شکوهمند» (صفت اورمزد) ۱، ۴. ۶۳، ۳ ←

dēsag: «دیسه، شکل، تن» ۷۸، ۸.

gētīg: «گیتی، جهان مادّی» ۱۲، ۳؛ ۳۸، ۸.

gētīgān: (ج) «جهانیان، موجودات مادّی» ۳، ۲.

didēm: «دیهیم» ۴۳، ۱؛ ۶۹، ۷ (متن:).

dīdan: «دیدن». نیز ←

tō dīd: «دیدی» ۳، ۵.

...t...dīd: «دیدی» ۱۰، ۶.

dīd: «دید» ۱۰، ۱.

ganāg-mēnōg: «گنامینو، اهریمن» ۳۷، ۴؛ ۶۰، ۲؛ ۶۴، ۴.

gōhr: «گوهر، فلز قیمتی» ۳۴، ۵.

dwāzdah-hōmāst: «دوازده هماست، نام دعایی است» ۴۰، ۸؛ ۶۱، ۳؛ ۶۲، ۴؛ ۶۸، ۸.

duxt: «دخت، دختر» ۲۱، ۴؛ ۲۷، ۴.

dawāl-kustīg: «دوال کستی، چرمین کمر» ۴۸، ۷، ۵۸، ۲.

dawāl-kustīgān: (ج) «دوال کستیان، چرمین کمران» ۳۵، ۴؛ ۶۶، ۸.

dwāristan: «تاختن، گریختن، حمله کردن، فرار کردن».

dwārēd: «بتازد، حمله کند» ۶۰، ۲. «بگریزد» ۶۷، ۴.

dwārēnd: «بتازند، حمله کنند» ۱۳، ۲؛ ۱۵، ۵؛ ۱۷، ۶؛ ۲۴، ۳.

ul-dwārēnd: «برتازند، بتازند» ۱۸، ۲.

dwārišn: «تازش، حمله، هجوم» ۶۰، ۲؛ ۷۹، ۲ و ۴.

gōwišn: «گفتار» ۲۸، ۲ و ۳.

ǰudāg: «جدا» ۱۳، ۶؛ ۲۱، ۴.

ǰud-dēn: «بددین».

ǰud-dēnān: «جدادینان، بددینان» ۳۸، ۳.

ǰud-gōnag: «دیگرگون» ۲۰، ۹.

ǰud-kāmag: «جداکامه، با خواست متفاوت» ۲۱، ۴.

ǰud-kēsag(?): «جداکیسه، جداخواسته» ۲۱، ۳ (متن: …).

ǰud-kēš: «جداکیش، غیرزردشتی».

ǰud-kēšān: (ج) «جداکیشان، غیرزردشتیان» ۲۳، ۴؛ ۲۷، ۱.

ǰud-ristag: «جداراه، مخالف».

ǰud-ristagān: (ج) «جداراهان، مخالفان» ۱۴، ۵؛ ۱۵، ۸؛ ۲۷، ۲.

ǰud-ristagīh: «جداراهی، مخالفت» ۱۴، ۸ (متن: …)

ǰud-dēw: «بدون دیو، (صفت برای دریای چیچست)» ۵۰، ۷.

gawrān: «دشت (؟)» ۴۷، ۳ و ۴.

gund: «گُند، جُند، سپاه» ۵۶، ۷؛ ۵۷، ۶.

gōnag: «گونه، رنگ» ۴۶، ۲. نیز ←

gōnag-gōnag: «گونه‌گون، گوناگون» ۴۶، ۴.

gōbad-šāh: «گوبدشاه، یکی از بیمرگان» ۶،

.۶

←

gurg: «گرگ» ۵۸، ۲.

gurg-āwām: «زمانه بد و ناسازگار» ۷۰، ۳.

←

jōrdā: «غلّه، دانه»

jōrdāyān: (ج) «دانه‌ها، غلات» ۲۲، ۱؛ ۳۰، ۶.

rōz: «روز» ۲۱، ۷؛ ۳۶، ۹؛ ۵۲، ۴؛ ۵۵، ۴.

rōz-šabān: «شبانروز، شبانه‌روز» ۹، ۱؛ ۷۳، ۸.

gumārdan: «گماردن، گماشتن».

gumard: «گمارد» ۷۰، ۱.

gumēxtan: «گمیختن، آمیختن».

gumēxt-ēstēd: «آمیخته است، آمیخته شده است» ۹، ۷.

←

andar gumēxt: «اندر آمیخت، درآمیخت» ۸، ۸.

ēn: «این» ۵، ۷؛ ۱۰، ۴؛ ۱۲، ۲؛ ۱۴، ۵؛ ۱۵، ۸؛ ۱۸، ۷؛ ۳۴، ۱؛ ۳۸، ۵؛ ۴۴، ۶؛ ۷۸، ۶.

stadan: «ستدن، گرفتن».

be stānēd: «بستاند، بگیرد» ۲۲، ۴.

u-š... abāg stad: «بازستد، بازگرفت» ۹، ۹.

bār stānēnd: «بار گیرند» ۳۱، ۲.

dusraw: «بدنام» ۱۰، ۹.

gōspand: «گوسپند، چهارپای اهلی کوچك» ۳۱، ۱؛ ۷۹، ۵.

gōspandān: (ج) «گوسپندان، چهارپایان اهلی کوچك» ۹، ۳.

gōfsišnīg: «شوخی» ۳۲، ۳.

guft: «گفته (صفت مفعولی)» ۵۳، ۳.

guftan: «گفتن». نیز ← ۱۱۱ ۱۱۴؛ ۱۱۴.

u-š guft: «گفت» ۳، ۱؛ ۸، ۷؛ ۳۷، ۶؛ ۴۵، ۷؛ ۴۷، ۶؛ ۵۴، ۹.

guft-iš: «گفت (ساخت خاصی از فعل ماضی)» ۳، ۴؛ ۷، ۴؛ ۱۰، ۵و۷؛ ۱۲، ۱؛ ۱۶، ۶؛ ۱۷، ۱؛ ۳۷، ۳؛ ۴۰، ۱؛ ۴۱، ۷؛ ۴۵، ۴؛ ۵۳، ۳؛ ۷۲، ۵؛ ۷۵، ۳.

u-š guft had: «گفت» ۶، ۳.

had guft: «گفت، گفته است» ۴۵، ۷؛ ۵۵، ۳.

duš-xwadāyīh: «فرمانروایی بد، سلطنت شوم» ۳۴، ۳؛ ۴۲، ۱ و ۵.

duš-dēn: «بددین» ۶۶، ۷.

duš-pādixšāy: «فرمانروای بد، شاه بد».

duš-pādixšāytar: «بدفرمانرواتر، زشت حکومت‌تر» ۳۷، ۵.

duš-pādixšāyīh: «پادشاهی بد، سلطنت شوم» ۴، ۴؛ ۱۹، ۶؛ ۲۰، ۴؛ ۳۱، ۸.

duš-pādixšāyīhā: اصلاً قید است امّا در این‌جا در معنی جمع به کار رفته است «فرمانروایان بد، پادشاهان بد» ۳۵، ۶.

dušox: «دوزخ» ۱۱، ۱؛ ۱۳، ۱؛ ۱۵، ۵؛ ۲۴، ۳؛ ۲۹، ۷؛ ۳۸، ۷؛ ۴۵، ۳؛ ۶۷، ۶.

dušxwār: «دشوار، دشخوار» ۷، ۹.

dušxwārīh: «دشواری، دشخواری، سختی» ۴۶، ۶.

dōšāram: «عشق، محبّت» ۲۱، ۱؛ ۲۲، ۸.

[Pahlavi] : ǰuwān «جوان».

[Pahlavi] : ǰuwānān (ج) «جوانان» ۳۲، ۲.

[Pahlavi] ← [Pahlavi] [Pahlavi].

[Pahlavi] ← [Pahlavi] (د) [Pahlavi].

[Pahlavi] : dušmen «دشمن» ۲۹، ۵؛ ۴۸، ۳. نیز ← [Pahlavi].

[Pahlavi] : dušmen «دشمن» ۷۵، ۸. نیز ← [Pahlavi].

[Pahlavi] : dušmenān (ج) «دشمنان» ۵۹، ۷.

[Pahlavi] ← [Pahlavi]

[Pahlavi] : yōšt frīyān «یوشت فریان، نام یکی از بیمرگان» ۶، ۷.

[Pahlavi] : dūdag «دوده، خانواده» ۱۹، ۳؛ ۲۷، ۳؛ ۳۳، ۷؛ ۳۵، ۷؛ ۳۹، ۸؛ ۴۱، ۶.

[Pahlavi] : yaštan «یشن، عبادت کردن». نیز ← [Pahlavi].

[Pahlavi] : yazēd «یزش کند» ۴۰، ۴.

[Pahlavi] : yazēnd «یزش کنند» ۳۹، ۸؛ ۶۲، ۳؛ ۶۳، ۶؛ ۶۸، ۷.

[Pahlavi] : frāz yaz «فرازیز، بستای» ۶۱، ۳.

[Pahlavi] : ēstādan «ایستادن».

[Pahlavi] : ēstād «ایستاد» ۴، ۳؛ ۱۱، ۹؛ ۱۶، ۹. فعل معین برای ساختن گذشته دور (= ماضی بعید) ← [Pahlavi].

[Pahlavi] : ēstēm فعل معین ← [Pahlavi].

[Pahlavi] : ēstēd «بایستد، مقابله کند» ۱۵، ۸. «آغاز کند، شروع کند» ۷۹، ۳. «بایستد، باقی بماند» ۴۱، ۵. فعل معین برای ساختن گذشته نقلی ← [Pahlavi]؛ [Pahlavi]؛ [Pahlavi]؛ [Pahlavi]؛ [Pahlavi]؛ [Pahlavi]؛ [Pahlavi].

[Pahlavi] : ēstēnd «ایستند، مبادرت ورزند» ۲۷، ۴.

[Pahlavi] : be ēstēd «بایستد، توقف کند» ۷۳، ۷.

[Pahlavi] : be ēstēnd «بایستند، ایمان آورند» ۷۳، ۹. «برخیزند» ۴۸، ۶.

be ēst : «بایست، توقف کن» ۷۳، ۶.

ō... ēstēnd : «آغاز کنند» ۳، ۹؛ ۱۲، ۹.

ul-ēstēd : «برایستد، برخیزد» ۷۸، ۸.

ul ēst : «بایست، توقف کن» ۶۶، ۲.

abar nē ēstēnd : «برنایستند، پایدار نیستند» ۲۰، ۴.

gar : «گریوه، گردنه» ۶۴، ۸.

gar : «گر، بیماری جرب» ۱۵، ۱ (متن دست‌خورده و نادرست به نظر می‌رسد).

draxt : «درخت» ۳، ۲؛ ۳، ۵؛ ۲۲، ۳؛ ۵۹، ۷. نیز ← ۱.

garān : «گران، سنگین» ۷۹، ۴ و ۷.

drāyīdan : «گفتن، هرزه درایی کردن».

drāyēd : «گوید» ۷۸، ۷.

draxt : «درخت» ۹، ۵؛ ۱۱، ۶؛ ۱۲، ۲؛ ۲۲، ۳. نیز ← ۱.

dryā-mānīh : «دریانشین، سکونت کننده در دریا» ۵۱، ۴.

driyōš : «درویش، بینوا» ۱۱، ۲؛ ۳۸، ۹.

driyōšīh : «درویشی، بینوایی» ۳۳، ۸.

gilistag : «سوراخ، دخمه» ۴۷، ۶؛ ۵۹، ۴.

← .

drōn : «درون (= نان مقدّس)» ۲۵، ۷.

druwand : «دروند، گناهکار» ۱۵، ۱؛ ۳۷، ۴؛ ۵۲، ۴؛ ۶۴، ۳.

druwandān : «گناهکاران، دروندان» ۶۸، ۲؛ ۶۹، ۳.

druwandīh : «دروندی، گناهکاری» ۲۴، ۱؛ ۳۶، ۶؛ ۴۵، ۳؛ ۷۰، ۳.

kirrōg-kardār : «پیشه‌ور، صنعتگر» ۱۷، ۸. نیز ←

druǰ : «دروغ ، صفت اهریمن و یاران او» ۴۵، ۶؛ ۴۶، ۸؛ ۶۸، ۵؛ ۷۶، ۸.

drujān : (ج) «پیروان دروغ» ۶۴، ۵.

druzīh : «دروغی» ۷۱، ۳؛ ۷۵، ۸.

drōšag : «رنج» ۸۱، ۷.

100-gānag : «یکصدگانه» ۴۶، ۸.

100-sālagīh : «یکصد سالگی» ۵۴، ۷.

1000-gānag : «یکهزارگانه» ۴۶، ۸؛ ۴۷، ۸.

garm : «گرم» ۳۰، ۵.

darmān : «درمان» ۷۷، ۲.

garmāb : «آب گرم، گرماب (صفت دریای چیچست)» ۵۰، ۷.

darbās : «کاخ» ۳۵، ۸.

drafš : «درفش» ۳۶، ۲؛ ۴۲، ۹؛ ۴۵، ۹؛ ۴۶، ۹؛ ۴۸، ۱؛ ۵۵، ۸؛ ۵۶، ۷؛ ۵۷، ۴؛ ۵۹، ۱. نیز ←

garzišn : «گله، ناله» ۷۹، ۹.

ǰumbānēnīdan : «جنبانیدن، جنباندن».

be ǰumbānēnēd : «بجنباند» ۸۰، ۷.

dumbāwand : «دماوند، دنباوند» ۷۸، ۱.

zamīg : «زمین، زمی» ۹، ۳ و ۶؛ ۱۳، ۳؛ ۲۱، ۸؛ ۳۷، ۱.

نیز ←

murdan : «مردن»

nē mīrēnd : «نمیرند» ۷۷، ۴.

guftan : «گفتن». نیز ←

be gōwēd : «بگوید» ۴۰، ۶.

gōwēnd : «گویند» ۱۹، ۸.

ō pēš gōwēm : «پیشگویی کنم» ۱۲، ۲.

nē gōwēnd : «نگویند» ۲۰، ۱.

pēš gōwēm : «پیشگویی کنم» ۳۷، ۴؛ ۷۵، ۴.

←

guftan : «گفتن». نیز ←

gōwēm : «گویم» ۸۰، ۷.

gōwēd : «گوید» ۳۹، ۵؛ ۷۱، ۱.

gōwēnd : «گویند» ۲۸، ۷.

gōw : «بگو» ۳۷، ۹.

pēš gōwēm : «پیشگویی کنم» ۴۳، ۳.

frāz gōwēnd : «فراز گویند، آشکار کنند» ۳۷، ۹.

zamestān : «زمستان» ۵۹، ۸.

←

yasn : ←

yasnīhā : «یسنها» ۵، ۷.

dastwar : «دستور، یکی از درجه‌های دینی زردشتی» ۵، ۵؛ ۷۶، ۹.

dastkard : «دستکرد، روستا، آبادی» ۳۵، ۹.

-z/-iz : «نیز» ۲۶، ۲؛ ۲۸، ۲؛ ۳۰، ۷؛ ۳۳، ۱؛ ۴۴، ۲؛ ۵۷، ۶. نیز ←

←

gizistag : «گجسته، شوم، ملعون» ۵، ۱؛ ۱۵، ۷.

yazišn : «یزش، عبادت» ۲۵، ۸؛ ۲۹، ۷؛ ۳۲، ۵؛ ۴۳، ۵؛ ۶۳، ۶؛ ۶۸، ۶.

jašn : «جشن» ۳۲، ۴.

gišnag-zīyišnīg : «کوتاه‌زی، دارای زندگی کوتاه» ۴۵،

۲.

daštān-marz : «دشتان مرز، نزدیکی با زن در حال ناپاکی زنانه» ۳۶، ۶.

yašt : «یشت، ستایش» ۲۶، ۶؛ ۳۲، ۵؛ ۴۰، ۹.

yašt : «یشته (صفت مفعولی)» ۴۱، ۲ (متن:).

dašt : «دشت» ۵۸، ۴. نیز ←

← ؛ .

yaštan : «یشتن، ستایش کردن». نیز ←

yazēm : «یَزَم، ستایش کنم» ۴۴، ۱.

frāz yazīd : «فراز یشته، ستایش شده» ۲۵، ۷.

daštag : «دشت» ۵۰، ۴. نیز ←

gad : «گرز» ۸۱، ۵.

nišastan/nišāstan : «نشستن، نشاستن، به حکومت رسیدن». نیز ← .

nišāst : «نشاست، نشانده شد» ۶۳، ۴.

abar nišast : «برنشست، به حکومت رسید» ۷۵، ۸.

dudīgar : «دو دیگر، دوم» ۶، ۳؛ ۴۹، ۵.

«۱»

ud : «و» ۱، ۴ و ۶؛ ۳، ۹؛ ۶، ۵ و ۷؛ ۱۰، ۹؛ ۱۲، ۶ و ۷.

wahrām-gōr : «بهرام گور» ۱۵، ۳.

wahrām ī warzāwand : «بهرام ورجاوند» ۵۴، ۸؛ ۶۹، ۶.

niyāz : «نیاز، گدایی» ۳۳، ۸؛ ۴۶، ۵؛ ۷۰، ۲.

wiyābānīgīh : «گمراهی» ۲۴، ۲.

niyāzōmandīh : «نیازمندی» ۳۷، ۱.

← .

kardan : «کردن (فعل کمکی)، انجام دادن، ساختن».
نیز ← .

kunēnd : «کنند، انجام دهند» ۲۰، ۲؛ ۲۹، ۴؛ ۳۲، ۶.

nē kunē : «نکنی، انجام ندهی» ۸۰، ۲.

nē kunēnd : «نکنند، انجام ندهند» ۲۰، ۱؛ ۲۹، ۷.

abāz kunēd : «بازسازی کند، دوباره بسازد» ۸۲، ۱.

a-hōš be kunēm : «بیهوش کنم» ۷، ۴.

a-hōš be kunē : «بیهوش کنی» ۶، ۶.

ǰudāg kunēd : «جدا کند» ۱۳، ۶.

gird kunēnd : «گرد کنند، جمع کنند» ۳۶، ۵.

wāng kunēd : «بانگ کند» ۶۶، ۳؛ ۶۷، ۷؛ ۷۳، ۵.

wāng kun : «بانگ کن، فریاد کن» ۷۴، ۳.

nihān kunēnd : «نهان کنند، مخفی کنند» ۳۶، ۵.

warm be kun : «از برکن، حفظ کن» ۳۷، ۷.

zīndag abāz kun : «دوباره زنده کن» ۸۰، ۱.

wāng kunēd : «بانگ کند» ۶۶، ۵، ۷۴، ۱.

wāng kunēnd : «بانگ کنند، فریاد کنند» ۶۱، ۷؛ ۸۱، ۲.

kār aziš nē kunēd : «کار بر مبنای آن نکند» ۲۶، ۳.

rawāg kunēd : «روا کند، رایج کند» ۱۳، ۷؛ ۱۴، ۳.

rōšn kunēm : «روشن کنم، واضح کنم» ۱۷، ۲.

paydāg kunēd : «پیدا کند، آشکار کند» ۱۵، ۴.

pašt kunēnd : «پیمان کنند» ۲۰، ۳.

griftan : «گرفتن».

ul gīrēnd : «بالا گیرند، برافراشته گیرند» ۴۸، ۵؛ ۵۶، ۱.

abar gīrēnd : «برگیرند، بالا گیرند» ۳۸، ۴.

u-š frāz grift : «فراز گرفت» ۸، ۴.

pad dād gīrēnd : «به داد گیرند» ۲۳، ۹.

pad zanīh gīrēnd : «به زنی گیرند» ۲۷، ۵.

nihang : «اندك» ۵۱، ۴. نیز ←

nihangtar : «اندکتر» ۲۱، ۹.

: ۷۴، ۱ ←

←

wahman ī spanddādān : «بهمن سپندادان، بهمن پسر اسفندیار» ۱۳، ۵.

wārān : «باران» ۳۰، ۴ و ۷.

wārīdan : «باریدن».

wārēd : «بارَد، ببارَد» ۳۰، ۸؛ ۵۵، ۲.

nē wārēd : «نبارَد» ۳۰، ۷.

: ۴۱، ۲ با واژه پیش از خود خوانده شود ←

wāzīg : «بازی» ۳۲، ۳.

←

←

waxšīdan : «روشنی دادن».

nē waxšēm : «روشنی ندهم» ۸۰، ۴.

wahišt : «بهشت» ۱۱، ۳؛ ۳۸، ۹.

wād : «باد (یکی از چهار عنصر اصلی)» ۳۰: ۳، ۵ و ۶؛ ۴۶، ۵؛ ۵۹، ۲. «باد (نام بیست‌ودومین روز هر ماه)» ۵۵، ۲.

tā : «تا، تا این که» ۲۵، ۹؛ ۴۷، ۳؛ ۵۶، ۲ و ۳؛ ۸۰، ۱.

weh : «نیك، خوب» ۳۷، ۶.

weh-dēn : «بهدین، دین به، دین زردشتی» ۳۳، ۲.

weh-zīyišn : «دارای زندگی نیك».

weh-zīyišntar : «دارای زندگی بهتر» ۴۲، ۲.

weh-rōd: «بهرود (نام رودخانه‌ای)» ۵۶، ۲؛ ۶۹، ۲.

weh-menišnīgīh: «نیک اندیشی» ۲۶، ۷.

nihān-rawišnīh: «نهان‌روشی، مخفیانه» ۳، ۹؛ ۱۲، ۹.

nixwāristan: «شتافتن».

ul... nixwārēnd: «بشتابند» ۵۹، ۳ (متن: ...)

nihang: «تنگ، اندک» نیز ←.

nihangtar: «تنگتر» ۲۱، ۷.

wiyōxtan: «گسستن، پاره کردن».

be wiyōzēd: «بگسلد، پاره کند» ۷۹، ۲.

tō nē wiyōzīd: «پاره نکردی، نگسستی» ۷۸، ۳ (متن: ...).

nē wiyōzēd: «نگسلد، پاره نکند» ۷۸، ۹.

winārdan: «بیدار شدن، برخاستن (؟)».

nē winārd hēm: «برنخاستم، برنخاسته‌ام» ۱۰، ۱ و ۳.

wēnāb: «پدیدار، روشن، مرئی» ۱۵، ۴.

nēk: «نیک، خوب» ۲۷، ۲؛ ۳۳، ۶؛ ۳۵، ۷.

nēwšāhpuhr: «نیشابور (نام مفسّری)» ۵، ۴ (متن:).

nizm: «مِهْ، تیرگی، تاری» ۶۴، ۲ و ۳، ۳۰، ۵.

wirāstār: «ویراستار، آراینده، نظم‌دهنده» ۱۴، ۱۰ و ۴؛ ۶۱، ۱ و ۹؛ ۴۷، ۳. نیز ←.

wirāstan : «ویراستن، آماده کردن، مرتب کردن، سامان دادن».

wirāyēnd : «آماده کنند» ۲۴، ۲.

nē wirāyēnd : «نیارایند، آماده نسازند» ۴۵، ۳.

abāz wirāyēd : «باز آراید، دوباره آماده سازد» ۷۰، ۱.

abāz wirāyēnd : «باز آرایند، دوباره آماده سازند» ۴۴، ۶؛ ۶۰، ۱.

abāz wirāy : «باز بیارای، دوباره آماده ساز» ۶۲، ۱؛ ۶۸، ۱.

nērang : «نیرنگ، دعا» ۶۳، ۷ (متن:).

nērōg : «نیرو، توان» ۲۲، ۶؛ ۳۱، ۴؛ ۶۵، ۶.

→ .

nērangestān : «نیرنگستان (مجموعه دعاها و وردهای دینی)» ۲۶، ۷؛ ۶۳، ۷.

nēryōsang : «نریوسنگ، ایزد حامل پیام اورمزد» ۶۰، ۶؛ ۶۱، ۵؛ ۸۰، ۷؛ ۸۱، ۱.

nemag: «نیمه، جهت، سوی» ۷۴، ۵.

wēš : «بیش، بیشتر» ۱۷، ۸؛ ۲۳، ۱؛ ۲۹، ۳؛ ۳۰، ۸؛ ۴۳، ۶؛ ۴۶، ۶؛ ۶۶، ۹.

wēš-zīyišn : «دارای زندگی بسیار، دارای عمر طولانی».

wēš-zīyišntar : «دارای زندگی بیشتر» ۴۲، ۳.

nišān : «نشان، نشانه، علامت» ۴۶، ۲؛ ۴۸، ۱؛ ۵۵، ۱ و ۳. نیز→ (معنی اول)

nišānīg : «نشانی (نام جایی است)» ۵۸، ۴. → (معنی دوم).

nišānag : «نشان، علامت، نشانه» ۴۵، ۵؛ ۴۶، ۳ (متن:) نیز→ «نشانه (نام جایی)» ۵۰، ۴ نیز→ .

zan : «زن، همسر» ۵۱، ۶؛ ۵۵، ۶؛ ۵۹، ۴.

zanān : (ج) «زنان» ۵۴، ۷.

nidom : «پست‌ترین» ۱۷، ۳، ۵ و ۸؛ ۲۴، ۶.

winâhīdan : «تباه کردن، خراب کردن».

winâhēnd : «تباه کنند، خراب کنند» ۱۸، ۴.

winâh : «گناه» ۲۹، ۳؛ ۷۹، ۴ و ۷.

wan : «درخت» ۲، ۵.

wan-ī-ǰudbēš : «ون جدبیش (یکی از بیمرگان)» ۶، ۶.

âtaxš : «آتش» ۶۱، ۲ و ۴. نیز ←.

wōrūǰaršn : «وروجرش (نام یکی از هفت کشور در سمت شمال باختری کره زمین)» ۷۴، ۵.

nizār : «نزار، لاغر» ۱۰، ۹؛ ۳۸، ۷؛ ۷۶، ۲.

nizārīh : «نزاری، لاغری» ۲۶، ۱ و ۴.

nazdīg : «نزدیك» ۷۵، ۵.

šudan : «شدن، رفتن».

šawēd : «شود، رَوَد» ۱۵، ۲؛ ۵۴، ۷.

šawēnd : «شوند، رَوَند» ۸۱، ۲.

be šawēd : «بِشَوَد، برود» ۲۱، ۱ و ۳؛ ۸۱، ۸.

be šawēnd : «بروند» ۳۳، ۸.

nē šawēd : «نرود، نشود» ۵۲، ۵.

nigānīdan : «نهان کردن».

nisā nigānīdan : «دفن مرده» ۲۵، ۲.

mādag : «ماده» ۴۴، ۲.

mādagān : (ج) «مادگان، ماده‌ها» ۴۴، ۱.

nigerīdan : «نگریستن، نگریدن، نگاه کردن».

abar nigerēnd : «برنگرند، بنگرند» ۲۹، ۲.

ō «به، در» ۳، ۴و۵؛ ۵، ۲؛ ۹، ۴؛ ۱۰، ۵؛ ۱۲، ۹؛ ۱۳، ۱؛ ۱۴، ۶؛ ۱۵، ۵؛ ۱۷، ۵و۷؛ ۱۸، ۳و۸؛ ۲۳، ۸؛ ۴۷، ۳؛ ۵۰، ۲؛ ۵۵، ۲؛ ۵۸، ۷. «برای» ۲۳، ۴. «بر، بر روی» ۸۱، ۱. نیز ← ؛ ؛ ؛ ؛ و نیز مصدرهای ؛ ؛ ؛

ō abar : «بالای، روی» ۷۷، ۸.

war : «وَرْ، دریا، دریاچه» ۵۰، ۶؛ ۵۳، ۷؛ ۵۶، ۹.

wahrām : «بهرام، ایزد بهرام» ۶۵، ۵. نیز ←

walaxš ī aškānān: «بلاش پسر اشکان» ۱۴، ۷

warg : «برگ» ۵۹، ۹.

wirēg : «گریز، فرار» ۳، ۹ (متن:).

war-ī-se tōhmag : «ورسه تخمه، دریاچه هامون» ۵۸، ۵.

war ī ǰamkard : «ورجمکرد، دژی که به وسیله جم ساخته شد» ۷۸، ۵.

waran : «شهوت» ۳۶، ۷؛ ۷۰، ۲.

wōrūbaršn: «وروبرش» (نام یکی از هفت کشور) ۷۴، ۵.
← ؛ .

ōy : «او، آن» ۱، ۶؛ ۷، ۱؛ ۲۳، ۲؛ ۳۷، ۴؛ ۵۵، ۳، ۵و۷؛ ۶۹، ۳

awēšān : «ایشان» ۵، ۹؛ ۷، ۳؛ ۱۹، ۷؛ ۲۳، ۴؛ ۲۵، ۶؛ ۲۸، ۸؛ ۳۳، ۳؛ ۳۵، ۳؛ ۵۳، ۱.

wars : «مو» ۱۷، ۷. نیز ← ؛

nirfsīdan: «کاستی گرفتن، کاستن، کم شدن».

be nirfsēd: «کاسته شود، کاستی گیرد» ۷۰، ۳.

warzāwand: «ورجاوند، باشکوه». نیز ←

warzāg: «ورزا، گاو نر که با آن زمین را شخم می‌زنند» ۳۱، ۴.

←

warzīdan: «ورزیدن، انجام دادن».

warzēnd: «ورزند، انجام دهند» ۳۶، ۷.

wardīdan: «گردیدن، گشتن، تغییر یافتن».

wardēd: «بگردد، تغییر یابد» ۴۶، ۲.

abāz wardēnd: «باز گردند» ۴۷، ۸.

nimūdan: «نمودن، نشان دادن».

nimūd: «نمود، نشان داد» ۲، ۵.

nimāyēd: «نماید، نشان دهد» ۴۶، ۲؛ ۵۵، ۳.

nimāyēd: «نمایید، نشان دهید» ۳، ۲.

namak: «نمک» ۲۲، ۸.

nisā: «نسا، لاشه» ۲۵، ۲ و ۳. نیز ←

nisā-nigānīh: «دفن مرده» ۲۳، ۶.

nisā-wistarišn: «پوشاندن مرده، کفن کردن مرده» ۲۳، ۶.

nisā-kadag: «نساکده (جای گذاشتن مرده)» ۲۵، ۶.

←

wistardan: «گستردن، پهن کردن».

←

frāz wistarēnd: «فراز گسترند، پهن کنند» ۶۳، ۶؛ ۶۸، ۷.

xwēš: «خویش، خود» ۱۰، ۲؛ ۳۰، ۳ و ۷؛ ۳۸، ۲.

wizārišn : «گزارش، تفسیر» ۳۷، ۸.

wizārd : «رهاشده، گذارده» ۱۷، ۷.

wizārd-wars : «گشاده موی، هشته موی (صفت برای دیوان یا آدمیان بد» ۱۹، ۸؛ ۲۴، ۶؛ ۴۴، ۸؛ ۵۳، ۴؛ ۶۶، ۹. نیز←

wizārd-warsān : (ج) «گشاده مویان، هشته موها» ۴۸، ۱.

wizārdag-wars : «گشاده موی، هشته موی» ۴، ۴؛ ۱۷، ۴. نیز←

wuzurg : «بزرگ» ۱۹، ۲؛ ۲۰، ۹؛ ۲۴، ۱؛ ۳۳، ۵؛ ۴۹، ۲؛ ۶۴، ۳.

wuzurgān : (ج) «بزرگان» ۲۷، ۴ و ۵.

wuzurgīh : «بزرگی» ۱۸، ۵؛ ۲۷، ۷.

wizurd : «وجر، قاضی» ۶۹، ۸. «فتوا، قضاوت» ۲۸، ۱.

nišāstan : «نشاندن». نیز←

nisāst. ēstēd : «نشانده شده است» ۱۸، ۸.

wišād-dwārišnīh : «بدون کُستی راه رفتن» ۲۷، ۳.

nišēmag : «نشیم، جایگاه، نشیمن» ۴۷، ۶؛ ۶۴، ۳ (متن:)؛ ۶۷، ۹؛ ۶۸، ۶.

wišūd : «زاده، فرزند (اهریمنی)» ۱۸، ۱. نیز←

wišūdag : «زاده، فرزند (اهریمنی)» ←

wišūdagān : (ج) «زادگان، فرزندان» ۱۳، ۱؛ ۶۷، ۵.

wištāsp : «گشتاسپ»، پادشاه کیانی که از زردشت و دین او حمایت کرد» ۳، ۷؛ ۱۲، ۶.

xwardan : «خوردن».

frāz xwar: «فرازخور، بخور» ۸، ۷.

nasā xwardan: «مرده خوردن» ۲۳، ۸.

sōgand xwarēnd: «سوگند خورند» ۲۸، ۵.

wad-hunar: «بدهنر، کم استعداد».

wad-hunartar: «بدهنرتر، کم استعدادتر» ۳۱، ۱.

wad-tōhmag: «بدتخمه، بدسرشت، بدنژاد».

wad-tōhmagān: (ج) «بد . شتان، بدنژادان» ۶۴، ۵؛ ۶۷، ۵.

wattom: «بدترین» ۲۳، ۱.

«گ»

zarr: «زر، طلا» ۳۴، ۶.

zarrēn: «زرین» ۲، ۷؛ ۳، ۷؛ ۱۱، ۷؛ ۱۲، ۶.

ī: «کسرهٔ اضافه (همراه با ...)» ۳۱، ۹. «که (همراه با ...)» ۶۶، ۶. نیز ← ...

zēn: «زین، سلاح» ۱۷، ۷؛ ۴۵، ۸؛ ۵۶، ۲.

zēnhār: «زینهار» ۱۸، ۶؛ ۲۰، ۳.

zēnāwand: «زیناوند، مسلّح» ۵۶، ۷ (متن: ...).

zēnīg: «مسلّح».

zēnīgān: (ج) «سلاحداران» ۵۷، ۶.

zīndag: «زنده» ۷۸، ۲.

zīndagīh: «زندگی» ۳۱، ۹.

zīstan: «زیستن، زندگی کردن».

ma zīyānd: «زیست نکنند، نزیاند» ۵۱، ۸.

ma-ēd-zīyānd: «زیست نکنند» ۴۵، ۱.

zōr : «زور، نیرو» ۷۹، ۲.

zōhr : «زوهر، آب مقدّس» ۴۰، ۸؛ ۶۲، ۴.

←

zang : «زنگ».

zangān : (ج) «زنگان» ۱۹، ۱.

zand : «زند، گزارش اوستا به پهلوی» ۵، ۸؛ ۳۷، ۷.

(د) zand ī wahman yasn : «زند بهمن یسن» ۱، ۱؛ ۱، ۴، ۸؛ ۶، ۲.

zūr : «دروغ» ۲۸، ۶.

←

zōfāytom : «ژرفترین» ۶۴، ۵.

zōš (n) : «تندخو، خشن» ۱۷، ۸ (متن:)؛ ۲۷، ۶.

zanišn : «زنش، ضربه» ۴۳، ۲.

ān : «آن» ۳، ۴ و ۶؛ ۱۲؛ ۲ـ۴، ۱۹، ۸. نیز ←

ān ī : «آن که» ۱۲، ۶؛ ۱۳، ۴؛۱۴ و ۷؛ ۱۵، ۳ و ۶؛ ۱۶، ۱. «آن چه» ۳۷، ۴؛ ۴۳، ۳؛ ۶۱، ۴؛ ۶۸، ۹. «آن‌گاه که» ۴۲، ۶. «از آن، متعلّق به» ۸، ۳؛ ۱۰، ۲؛ ۲۸، ۴. آن (=) ۱۹، ۳؛ ۳۰، ۵، ۳۱، ۸؛ ۶۹، ۶.

nar : «نر (= مرد)» ۴۴، ۲.

narān : (ج) «مردان» ۴۴، ۱.

nibēsīhistan : «نوشته شدن».

nibēsīhēm : «می نویسم (فعل مجهول در معنی معلوم) ۱، ۷.

ōzadan : «کشتن، اوژدن» نیز ←

ōzanēnd : «بکشند، بیوژنند» ۳۵، ۷؛ ۷۷، ۵؛ ۴۷، ۵

be ōzanēnd : «بکشند، بیوژنند» ۴۷، ۷؛ ۷۵، ۱.

zrēh : «زره، دریاچه» ۵۳، ۷.

zādan : «زادن، متولّد شدن».

zāyēd : «زاید، متولّد شود» ۵۳، ۵ و ۶؛ ۵۴، ۸.

zāyēnd : «زایند، زاده شوند» ۳۱، ۱.

zarduxšt : «زردشت پیامبر دین زردشتی» ۲، ۳ و ۵؛ ۳، ۱؛ ۴، ۶؛ ۱۶، ۴؛ ۴۴، ۴.

←

zamān : «زمان، هنگام» ۵۹، ۶. نیز←

zamīg : «زمین، زمی» ۳۴، ۵؛ ۳۶، ۵. نیز←

zufr : «ژرف، گود» ۵۰، ۷.

zadan : «زدن، نابود کردن». نیز←

zanēd : «زَنَد، نابود کند» ۷۹، ۷.

be zanēd : «بزند، نابود کند» ۷۶، ۸.

«و، ی»

kāyōs : «کاووس پادشاه کیانی» ۴۹، ۳.

kār : «کار، عمل» ۳۲، ۳؛ ۲۴، ۱؛ ۲۶، ۳؛ ۴۳، ۸.

←

kārēzār : «کارزار، جنگ» ۴۹، ۷؛ ۵۸، ۳.

kālbod : «کالبد» ۳، ۸؛ ۱۲، ۸.

kārd : «کارد» ۷۷، ۵.

kām : «کام، میل، خواست» ۸۲، ۵. نیز←

kāmag : «کامه، خواست» ۳۵، ۳؛ ۵۴، ۷. نیز←

kāmgār : «کامکار» ۳۰، ۳.

←

kāmagīhā... a-kāmagīhā : «خواه و ناخواه» ۷۶، ۳.

kāstan : «کاستن، کم کردن، کم شدن».

be kāhēd : «بکاهد، کم شود» ۲۲، ۱ و ۳؛ ۳۰، ۹؛

۳۶، ۹.

kābulīh: «کابلی، اهل کابل» ۳۵، ۱.

kābulestān: «کابلستان، سرزمین کابل» ۵۳، ۸.

was: «بسیار» ۱۸، ۴؛ ۲۵، ۲؛ ۳۱، ۸؛ ۳۶، ۷؛ ۴۶، ۴؛ ۴۸، ۵.

was-xwāstag: «ثروتمند، دارا» ۱۰، ۹.

was-ōz: «نیرومند، بسیار نیرو» ۶۸، ۵.

was-marag: «بی شمار» ۵۳، ۱؛ ۵۷، ۵ و ۹.

was-frazand: «بسیار فرزند» ۱۱، ۵. نیز ← ؛

kay: «کی، عنوان هریک از شاهان کیانی» ۴، ۱؛ ۱۳، ۴؛ ۵۵، ۱ و ۷. نیز ← .

kayān: (ج) «کیان، شاهان» ۵۳، ۵؛ ۶۰، ۸؛ ۶۱، ۸؛ ۷۵، ۷.

kayānsē: «کیانسه، دریاچه هامون» ۵۳، ۸.

kay: «کی، شاه» ۵۴، ۸. نیز ← .

drō: «دروغ» ۲۸، ۵. نیز ← .

drō-dādestān: «قضاوت دروغ» ۳۱، ۸.

drō-dādestānān: (ج) «قضاوتهای دروغ» ۲۸، ۴.

kēn: «کین، کینه، دشمنی» ۷۰، ۲؛ ۷۷، ۸.

kišwar: «کشور، نام هریک از هفت بخش سطح زمین» ۷۴، ۵. نیز ← .

har: «هر» ۹، ۳؛ ۱۰، ۲؛ ۳۴، ۳ و ۵؛ ۳۵، ۸؛ ۵۰، ۲.

kanīg: «کنیز، دوشیزه».

kanīgān: (ج) «کنیزان، دوشیزگان» ۵۵، ۵.

kangdiz: «کنگدژ» ۶۰، ۷؛ ۶۱، ۶.

nūn: «اکنون» ۶۶، ۶؛ ۷۸، ۱.

kūn-marz: «لواط‌گر» ۳۶، ۶.

karzang: «خرچنگ، برج سرطان» ۵۰، ۹.

kust: «میان، کمر» ۲۴، ۸.

kust: «ناحیه، سوی» ۳۴، ۲؛ ۵۳، ۵؛ ۵۴، ۳. نیز ←

kustīg: «کستی، کمربند دینی» ۳۱، ۷؛ ۳۹، ۷؛ ۴۰، ۳. نیز ←

kustag: «ناحیه، سوی» ۱۷، ۵؛ ۵۷، ۲. نیز ←

kōf: «کوه».

kōfyār: «کوهیار، آن که در کوه زندگی می‌کند» ۳۴، ۹.

kirbag: «کرفه، ثواب» ۲۳، ۳؛ ۲۴، ۱؛ ۴۳، ۸.

kirbakkar: «کرفه‌گر، ثوابکار» ۲۷، ۲.

kōf-mānīh: «کوه‌نشین» ۵۱، ۳.

kōfestān: «کوهستان» ۵۷، ۱.

kardārtar: «کاری‌تر، فعالتر» ۶، ۵.

kardan: «کردن، انجام دادن، ساختن» ۵، ۳؛ ۲۵، ۹؛ ۲۶، ۶؛ ۳۰، ۴؛ ۷۹، ۴. نیز ←

kard: «کرد (= ساخت)» ۶۰، ۷؛ ۶۱، ۷.

uš... kard: «کرد» ۸، ۵.

kard ēstēd: «کرده است» ۴۰، ۹.

kardan nē šāyēd: «نتوان ساختن» ۷، ۸.

xwādyīh kardan: «خدایی کردن، سلطنت کردن» ۶۶، ۱۰.

warm kard ēstēd: «از بر کرده است، حفظ کرده است» ۴۰، ۶.

awē šān... paymān kard: «پیمان بستند» ۵، ۹.

kōdak: «کودك، کوچك».

kōdaktar: «کودکتر، کوچکتر» ۲۲، ۶؛ ۳۱، ۱.

kulāh: «کلاه» ۴۵، ۸.

xwānīhistan: «خوانده شدن».

xwānīhēd: «خوانده شود» ۱۳، ۵.

xwāndan: «خواندن».

xwanēd: «خواند، بخواند، بنامد» ۵۴، ۹.

xwānēnd: «خوانند، بنامند» ۵۷، ۷؛ ۶۳، ۴.

xwānišn: «باید خواندن» ۳۹، ۴.

kirrōg: «ماهر» ۷۷، ۲. نیز←

kirmān: «کرمان» ۵۷، ۷.

karmīr: «کرمیر، کلمیر (؟)» ۴۸، ۳.

karmag: «قرمز» ۳۵، ۱.

kars: «لاغر» ۱۰، ۹؛ ۳۸، ۷.

karsasp: «گرشاسپ» ۸۰، ۸؛ ۸۱، ۱.

kalsyāgīh: «کلیسایی، ترسا» ۱۵، ۱؛ ۴۵، ۶؛ ۴۶، ۹؛ ۴۸، ۸.

kirb: «پیکر، تن، شکل» ۸، ۶؛ ۱۰، ۲؛ ۷۸، ۸. نیز←

karb: «کَرَب، عنوان طایفه‌ای از روحانیان مخالف زردشت» ۷، ۶ و ۷.

kurd: «کرد، قوم کرد» ۵۷، ۶.

kam: «کم» ۲۲، ۷؛ ۲۳، ۳؛ ۳۱، ۲-۵.

kamtar: «کمتر» ۲۱، ۸؛ ۳۱، ۲؛ ۴۲، ۴.

← ۲ .

← .

māndan: «ماندن». نیز← ۱۱۳.

mānēnd: «مانند، باقی مانند» ۴۷، ۵ (متن:).

kahas: «قنات، کاریز» ۳۵، ۹.

«ل»

man: «من، مرا» ۳، ۷؛ ۶، ۵ و ۸؛ ۱۲، ۳ و ۷؛ ۱۴، ۲؛ ۲۸، ۷؛ ۴۱، ۸؛ ۴۴، ۸.

nē: «نشانه نفی، نه» ۱۸، ۲؛ ۵۷، ۷ (متن:)؛ ۷۸، ۲. «علامت نفی در افعال» نگاه کنید به صورتهای فعلی در زیر مصدرها.

rāyōmand: «باشکوه، بافرّ» ۱، ۴.

rāy: «را (حرف اضافه= برای)» ۱، ۶؛ ۳۸، ۲؛ ۴۳، ۶؛ ۴۶، ۷. «نسبت به» ۲۹، ۱؛ «به سبب» ۲۴، ۳؛ ۳۶، ۶؛ ۷۷، ۷. «درباره» ۸، ۲؛ ۲۹، ۶؛ ۶۹، ۶؛ ۷۳، ۲. «نشانه مفعول صریح» ۷، ۴؛ ۵۶، ۶؛ ۵۷، ۷←؛ ۷۸، ۳← .

abāz: «باز، دوباره» ۱۳، ۱؛ ۱۴، ۶؛ ۱۵، ۵؛ ۶۷، ۵؛ ۷۰، ۶؛ ۷۵، ۴؛ ۸۰، ۱. «پیشوند فعل» نگاه کنید به مصدرها.

ul: «برافراشته، بالا» ۴۸، ۴؛ ۵۶، ۵. «پیشوند فعل»←

ul-drafš: «برافراشته درفش، دارای درفش بالاگرفته» ۴۸، ۴.

ul-grift: «بالاگرفته، برگرفته» ۵۵، ۸.

ul-grift-drafš: «دارای درفش بالاگرفته، برگرفته درفش» ۱۷، ۶.

nān: «نان».

rāmišn: «رامش، شادی» ۱۵، ۴؛ ۱۸، ۶؛ ۳۲، ۳؛ ۸۲، ۴.

rāh: «راه» ۲۱، ۹؛ ۲۴، ۲؛ ۳۳، ۳؛ ۴۵، ۳.

← .

rāyēnīdārīh: «رایینداری، رهبری، مدیریّت» ۲۷، ۸؛ ۶۵، ۶.

rāyēnīdan: «رهبری کردن، اداره کردن».

rāyēnēnd: «اداره کنند، رهبری کنند» ۴۶، ۷ (متن:).

rāst: «راست، درست» ۲۸، ۴؛ ۶۵، ۵. «عادل» ۲۸، ۲؛ ۶۹، ۸. «راست (= دین راست)» ۱۴، ۴؛ ۶۰، ۸؛ ۶۱، ۹؛ ۷۴، ۳.

rāstān: (ج) «راستان، عادلان» ۲۸، ۲؛ ۷۱، ۷.

rāsttar: «راست‌تر، درست‌تر» ۲۱، ۷.

rāstīh: «راستی» ۲۰، ۲. نیز ← .

← .

raxt: «رخت، جامه» ۳۵، ۱.

rād: «راد، بخشنده».

rādān: (ج) «رادان، بخشندگان» ۷۱، ۷.

← .

šab: «شب» ۳۶، ۸؛ ۵۵، ۱؛ ۵۹، ۸.

ristāxēz: «رستاخیز» ۷، ۷؛ ۸۲، ۱.

ristag: «رسته، رده» ۳۳، ۴. نیز ← .

← .

rēšag: «ریشه» ۹، ۶.

ruwān: «روان، روح» ۱۰، ۹؛ ۱۱، ۳؛ ۳۸، ۲ و ۵. نیز ←

ruwān-dōstīh: «رواندوستی، دوستی روان» ۲۱، ۲.

rawāg: «روا، نافذ» ۳۵، ۳. نیز ← [1]

rawāgtar: «رواتر، رایجتر» ۷۶، ۷.

rawišn: «روش، شیوه» ۳۳، ۴. «حرکت» ۴۷، ۱.

rōy: «روی، (فلز)» ۱۴، ۵؛ ۳۴، ۷.

rōyēn: «رویین، از جنس روی» ۱۱، ۸؛ ۱۳، ۸.

pēš: «پیش» ۷۸، ۸؛ ۷۹، ۸. نیز ←

nēst: «نیست» ۲۰، ۳.

nēstī (h): «نیستی، نابودی» ۶۲، ۴ ←

nēstīh: «نیستی، نابودی» ۱۹، ۱؛ ۲۵، ۹؛ ۳۴، ۴. نیز ←

nēst-frazand: «بی فرزند» ۱۱، ۴. نیز ←

nēst-xīr: «بی چیز، بینوا» ۱۱، ۲.

rōn: «سوی، جهت» ۷۸، ۱.

amā: «ما، ما را» ۸۰، ۳

rustan: «رستن، روییدن».

rust ēstēd: «روییده است، رسته است» ۹، ۶.

rōšn: «روشن، نام یکی از مفسّران اوستا» ۴۵، ۸.

rōšn: «روشن، آشکار» ←

rōšntar: «روشنتر، آشکارتر» ۳۶، ۸.

rōšn-kirb: «روشن‌پیکر، دارای تن روشن (صفت آذر فرنبغ)» ۶۳، ۴.

rōd: «رود، رودخانه» ۳۶، ۱؛ ۴۷، ۳. نیز ←

rōdān: (ج) «رودها» ۳۰، ۸.

rūdag: «فرزند» ۷۱، ۶.

abāg: «با، همراه، در معیّت» ۱۵، ۴ و ۸؛ ۶۲، ۵؛ ۶۷، ۵. «علیه» ۱۴، ۵؛ ۴۹، ۴.

rōstāg: «روستا» ۱۹، ۲.

tō: «تو، تورا» ۳، ۵ و ۷؛ ۴، ۵؛ ۶، ۵ و ۹؛ ۷، ۳؛ ۱۲، ۲ و ۷؛ ۱۶، ۳؛ ۱۷، ۲؛ ۲۱، ۶؛ ۲۹، ۸.

ašmā: «شما» ۵، ۸.

30-sālag: «سی ساله» ۵۵، ۷.

30-sālagīh: «سی سالگی» ۵۴، ۱؛ ۷۳، ۳.

abgandan: «افگندن».

frōd abganēd: «فرو افگند» ۵۶، ۶.

rasīdan: «رسیدن». نیز ←

rasēd: «رَسَد، برسد» ۳، ۶؛ ۳۴، ۸؛ ۳۶، ۲.

abar rasēd: «بررسد، فرا رسد» ۵۹، ۸.

ristag: «رسته، ردیف» ۳۳، ۴. نیز ←

rašn: «رشن، نام ایزدی که در جهان دیگر با همکاری مهر و سروش کارهای مردم را می سنجد» ۶۵، ۴.

rad: «رَد، سرور، رئیس» ۷۶، ۹.

«6»

6- : -im-m «من، مرا» ۳، ۲.

: māh «ماه (کره ماه)» ۴۶، ۲.

: māhīg «ماهی (برج حوت)» ۵۰، ۸.

: mayān ← .

: māhwindād «ماه‌ونداد، نام یکی از مفسّران اوستا» ۴۵، ۷.

← .

: zadan «زدن، نابود کردن». نیز ← .

: zanēnd «زنند، از میان ببرند» ۷۶، ۲.

: be zanēd «بزند، از میان ببرد» ۶۷، ۳.

: be zanēnd «بزنند، نابود کنند» ۴۴، ۷؛ ۶۶، ۱.

: zad bawād «زده بادا، نابود بادا» ۷۱، ۲.

: zad bawānd «زده باشند، نابود باشند» ۷۱، ۳.

: hamē zanēnd «همی زنند، نابود همی کنند» ۷۶، ۵.

: mān «خانه، مسکن» ۱۸، ۴.

: mānīh «خانه، مسکن» ۴۷، ۳. نیز ← ؛ ؛ .

: mānīg «دارنده خانه، ساکن خانه».

: mānīgān (ج) «دارندگان خانه، ساکنان خانه» ۱۸، ۴.

: mānišnīh «مسکن» ۴۷، ۴.

: māndan «ماندن، باقی ماندن» نیز ← .

: be mānēd «بمانَد، باقی ماند» ۵۱، ۴.

/ : māzdēsn «مزدیسن، مزداپرست، زردشتی».
نیز ← ؛ .

mãzdēsnān : (ج) «مزدیسنان، زردشتیان» ۱، ۵؛ ۱۸، ۷؛ ۳۳، ۳؛ ۴۱، ۵؛ ۷۳، ۹؛ ۷۵، ۱.

mālīdan : «مالیدن، لمس کردن».

abāz mālīd : «باز مالید، لمس کرد» ۱۰، ۲.

mahist : «مهست، بزرگترین» ۷۱، ۵.

māzdēsn : «مزدیسن، زردشتی» نیز ←

mãzdēsnān : (ج) «مزدیسنان، زردشتیان» ۴۴، ۷؛ ۶۵، ۶؛ ۷۱، ۶.

mādar : «مادر» ۲۱، ۴.

āb : «آب، یکی از چهار عنصر اصلی» ۸، ۶؛ ۱۳، ۲؛ ۲۳، ۸؛ ۳۰، ۸. نیز ←

menīdan : «اندیشیدن».

š... menīd : «اندیشید» ۸، ۲.

mēnōg : «مینو، صورت غیرمادّی اشیاء و عناصر» ۱۵، ۴. نیز ←

mēnōgān : (ج) «مینویان، موجودات غیرمادّی» ۳، ۲.

mēnōg (ī) abzōnīg : «مینوی افزونی، مینوی مقدس (= اورمزد)» ۸، ۴؛ ۱۰، ۷؛ ۱۶، ۷؛ ۳۹، ۳؛ ۴۴، ۵.

mēnōgīhā : «به مینوی، مینویانه» ۶، ۳.

mowbedān-mowbedīh : «موبدان موبدی» ۶۹، ۸.

menišn : «اندیشه» ۷، ۹. نیز ←

menišnīgīh : ←

abar : «بر، روی» ۸، ۶؛ ۴۳، ۵. «علیه، ضد» ۲۹، ۳؛ ۶۸، ۲؛ «درباره» ۲۸، ۷؛ ۳۱، ۹؛ نیز ← . «پیشوند فعل» ← مصدرها.

abar-gumēxt-ēstād : «برآمیخته، آهن ناخالص» ۲، ۷؛ ۴، ۳؛ ۱۱، ۹؛ ۱۶، ۱.

sahistan: «پسند آمدن، به نظر رسیدن».

sahist: «به نظر رسید، پسند آمد» ۱۱، ۳، ۵ و ۶.

šāyēd sahist: «شاید که به نظر آمد» ۸، ۱.

nē sahist: «پسند نیامد، خوشایند ننمود» ۱۱، ۱ و ۴.

mēš: «میش» ۷۰، ۴.

az: «از» ۲، ۲ و ۳؛ ۳، ۱؛ ۷، ۲؛ ۱۰، ۱ و ۳؛ ۱۲، ۹؛ ۱۳، ۵؛ ۱۴، ۸؛ ۱۵، ۸؛ ۱۷، ۵. «کسرهٔ اضافه» ۱۵، ۱؛ ۱۸، ۴ و ۵. «ناشی از» ۴۲، ۳.

az ān čiyōn: «از آن روی، بدان سبب» ۷۸، ۷.

mōy: «موی» ۹، ۳؛ ۳۱، ۲.

čiš: «چیز» ۱۸، ۴؛ ۳۳، ۸؛ ۳۴، ۳.

muhr: «مُهر» ۲۸، ۱.

moɣ-mard: «مغ مرد، مرد مغ».

moɣ-mardān: (ج) «مغ مردان، مردان مغ» ۲۷، ۳، ۵ و ۶.

kē: «کسی که» ۱۳، ۵؛ ۳۱، ۷؛ ۳۸، ۶؛ ۴۰، ۵ و ۹؛ ۴۳، ۵؛ ۴۷، ۲ و ۶؛ ۴۹، ۸؛ ۵۰، ۳؛ ۵۵، ۸؛ ۵۶، ۳. «که (موصول)» ۷، ۱؛ ۱۱، ۷؛ ۲۴، ۸. که (ربط) ۱، ۶؛ ۲، ۶؛ ۳، ۳ و ۵؛ ۹، ۵؛ ۱۴، ۸؛ ۳۳، ۲؛ ۳۷، ۷ و ۹؛ ۴۰، ۲؛ ۴۴، ۲؛ ۶۲، ۵؛ ۶۳، ۳؛ ۷۸، ۴. نیز ← .

murw: «مرغ» ۲۳، ۱.

mizd: «مزد، پاداش» ۴۳، ۸.

mazdak ī bāmdādān: «مزدك بامدادان، مزدك پسر بامداد» ۵، ۱؛ ۱۵، ۷.

mazdēsn: «مزدیسن، زردشتی». نیز ← .

mazdēsnān: (ج) «مزدیسنان، زردشتیان» ۷، ۲.

maɣ: «مغ، گودال، محلی برای غسل کردن که در زمین کنده می‌شود» ۲۵، ۵.

padīriftan : «پذیرفتن». نیز ←

tō ... padīrift : «پذیرفتی» ۴۹، ۶.

padīrēd : «پذیرد، بپذیرد» ۷۳، ۴؛ ۷۶، ۴.

be padīrift : «بپذیرفت» ۷، ۲.

be padīrēd : «بپذیرد» ۳، ۸؛ ۱۲، ۷.

abar padīrēd : «بپذیرد» ۷۶، ۴.

magas : «مگس» ۳۵، ۷.

margīh : «مرگ» ۳۲، ۱؛ ۳۷، ۱؛ ۷۷، ۳.

šāh : «شاه» ۱۲، ۷. نیز ←

maragīh : «شمار» ۴۸، ۵.

marw : «مرو، نام شهری است» ۵۸، ۶.

marz : «مرز، سرحد» ۳۶، ۲.

marz : ستاك حال از mālīdan ←

mardōm : «مردم» ۲۰، ۸؛ ۲۲، ۶؛ ۲۳، ۲؛ ۳۰، ۱؛ ۳۳، ۲؛ ۳۴، ۱؛ ۴۱، ۸؛ ۷۹، ۵. نیز ←

mardōmān : (ج) «مردمان» ۹، ۳؛ ۲۹، ۴.

čē : «چه، زیرا» ۲۵، ۱؛ ۳۸، ۷؛ ۴۱، ۹؛ ۴۲، ۴؛ ۴۸، ۴؛ ۵۱، ۵؛ ۵۵، ۹؛ ۷۴، ۴؛ ۸۰، ۲. «چه (پرسشی)» ۸، ۲؛ ۱۰، ۶؛ ۱۶، ۸؛ ۵۳، ۲. «چه (ربط)» ۴۲، ۷.

čē...čand : «چندوچون، چه اندازه» ۹، ۵.

deh : «ده، روستا» ۱۸، ۴؛ ۱۹، ۳؛ ۳۳، ۶؛ ۳۵، ۹؛ ۴۲، ۵.
نیز ←

dehān : (ج) ←

dehīgān : «دهقان، ایرانی آزاده‌ٔواصیل». نیز ←

dehīgānān : (ج) «دهقانان» ۱۸، ۵.

: madan «آمدن» نیز ←
: mad ēstēd «آمده است» ۳۱، ۹.
: mihr «مهر، دوستی» ۲۰، ۹؛ ۲۱، ۲.
: mihr «مهر، ایزدمهر» ۶۵، ۴؛ ۶۶، ۲؛ ۶۷، ۳؛ ۷۴، ۱.
نیز ←

«»

: saxt «سخت» ۴۷، ۴.
: saxttar «سخت‌تر» ۳۷، ۲.
: sāxtan «ساختن، آماده کردن».
: frāz sāzēnd «فراز سازند، آماده کنند» ۶۳، ۶؛ ۶۸، ۶.
: saxwan «سخن» ۸۱، ۴.
: sām «سام (نام خاص)» ۸۱، ۳.
: sāmān «سامان، منسوب به سام» ۸۰، ۷.
: sāmān «سامان، مرز» ۱۴، ۲.
: sāstārīh «جبّاری، ستمگری» ۱۹، ۶.
: syā «سیاه» ۱۷، ۷؛ ۴۵، ۵؛ ۶۲، ۶؛ ۶۳، ۳؛ ۷۲، ۳.
: syāwaxš «سیاوش (نام خاص)» ۶۰، ۷؛ ۶۱، ۶.
: raftan «رفتن، رایج بودن».
: rawēd «رَوَد» ۲۳، ۴؛ ۲۵، ۳؛ ۶۱، ۴. «رایج باشد» ۳۹، ۸؛ ۴۱، ۶.
: rawēnd «رَوَند، رفتار کنند» ۷۶، ۱.
: raw «برو» ۶۷، ۹.
: rawēd «بروید» ۶۵، ۲.
: be raw «برو» ۷۴، ۴.

ul rawēnd : «بالا روند» ۶۲، ۷.

abar rawēnd : «بالا روند، بَرْ رَوَند» ۶۲، ۳.

frāz rawēd : «فراز رَوَدْ» ۶۲، ۴.

frāz rawēnd : «فراز روند، پیش روند» ۲۴، ۷؛ ۳۳، ۴.

frāz raw : «فراز رو، پیش رو» ۶۱، ۱، ۷ و ۹.

sej : «خطر» ۳۷، ۱.

sagestān : «سیستان» ۵۶، ۸.

suxr : «سرخ» ۴۵، ۸؛ ۴۶، ۹.

sōxtan : «سوختن، سوزاندن».

sōzēnd : «سوزند، بسوزانند» ۱۸، ۴.

nasā sōxtan : «سوختن مرده، مرده‌سوزی» ۲۳، ۸.

← .

sōšāns : «سوشیانس، آخرین نجات‌بخش دین زردشتی» ۸۲، ۱.

suɣdīg : «سغدی، اهل سغد» ۳۵، ۱ (متن:).

sūrāg-mānīh : «سوراخ نشین، غارنشین» ۵۱، ۳.

sumb : «سُمْ» ۴۲، ۸.

asp : «اسب» ۳۱، ۴؛ ۴۸، ۶.

← .

sar : «سر، راس» ۸۱، ۴. نیز ← ؛ .

wad : «بد» ۲۰، ۹؛ ۲۹، ۱ و ۶.

wattar : «بد، بدتر» ۲۰، ۱.

wattarān : «بدتران، بتران، بدان» ۳۳، ۷؛ ۴۶، ۷؛ ۷۵، ۹.

wattarīh : «بدتری، بدی» ۷۱، ۳؛ ۷۷، ۷.

wattar-dādtar : «بدداتر، ستمگرتر» ۲۲، ۷.

wattar-tōhmag : «بدتخمه، بدنژاد».

wattar-tōhmagān : (ج) «بدنژادان، بدتخمگان» ۶۰، ۳.

srōš : «سروش، ایزد سروش» ۶۵، ۴؛ ۸۰، ۶؛ ۸۱، ۱.

srōšahlā : «سروش اهلو، (صفت ایزد سروش)» ۶۰، ۷؛ ۶۱، ۵.

srūd : «سروده، سروده شده» ۴۱، ۲.

srūdan : «سرودن».

srūd ēstēd : «سروده است، سروده شده است» ۴۱، ۱.

salmān-dehān : «شهرهای سَلْم» ۴۵، ۶.

srub : «سرب» ۳۴، ۷.

sard : «سرد» ۳۰، ۵؛ ۵۹، ۸.

sardag : «سرده، نوع».

sardagān : (ج) «انواع، سرده‌ها» ۲۳، ۴.

samōr : «سمور» ۶۲، ۶؛ ۶۳، ۳؛ ۷۲، ۳.

spāh : «سپاه، لشکر» ۳۶، ۲؛ ۴۸، ۱؛ ۵۵، ۸؛ ۵۷، ۵ و ۶.

spās : «سپاس» ۲۲، ۷.

spēd : «سپید» ۲۲، ۲؛ ۳۵، ۱؛ ۵۹، ۳. نیز ←

spitāmān : «سپیتمان، منسوب به سپیتمه، نام خانوادگی زردشت» ۳، ۴؛ ۴، ۶؛ ۷، ۵؛ ۸، ۲؛ ۱۰، ۵؛ ۱۶، ۲.

spēd-razūr : «سپید بیشه» ۴۹، ۸؛ ۵۸، ۴.

spandarmad : «سپندارمذ، ایزد نگهبان زمین، زمین» ۹، ۶؛ ۱۳، ۲؛ ۲۱، ۷؛ ۳۴، ۵؛ ۳۷، ۱

sabukīh : «سبکی» ۳۴، ۴.

spazg : «بدگو».

spazgān : (ج) «بدگویان» ۲۸، ۳.

spurdan : «سپردن، سفارش کردن».

be spurān : «سفارش کن، بسپار (؟)» ۳۷، ۷.

stārag : «ستاره» ۵۵، ۲؛ ۵۶، ۵.

stahmbag : «ستمبه، ستمگر».

stahmbagtar : «ستمبه‌تر، ستمگرتر» ۳۷، ۵.

stahmbagīh : «ستمبگی، ستمگری» ۷۶، ۱.

stahmag : «سخت».

stahmagtar : «سخت‌تر» ۴۶، ۵.

stāyīdan : «ستایدن، ستودن». نیز ←

stāyīd ēstēd : «ستوده است، ستاییده است» ۳۳، ۳.

sidīgar : «سوم، سدیگر» ۵۰، ۱.

stōwīh : «ستوهی، عجز» ۶۷، ۴.

sadōzem : «سده، یکصد سال» ۴، ۵؛ ۱۶، ۳۰ و ۷؛ ۲۱، ۶؛ ۲۹، ۸ (متن:)؛ ۳۷، ۹؛ ۵۲، ۲.

stūdgar : «ستودگر، نام یکی از نسکهای اوستای دورهٔ ساسانی» ۲، ۳.

stūdan : «ستودن». نیز ←

stāyēnd : «ستایند» ۶۸، ۸.

frāz stāyēnd : «فراز ستایند، بستایند» ۶۲، ۹.

sadgānag : «صدگانه» ۴۷، ۸.

stard : «گیج، بیهوش» ۶۷، ۱؛ ۷۰، ۷.

pahrēxtan : «نگهداشتن، حفظ کردن، دوری کردن،

پرهیز کردن».

[Pahlavi] pahrēzēnd : «نگهدارند، حفظ کنند» ۲۶، ۵.

[Pahlavi] nē pahrēzēnd : «نپرهیزند، اجتناب نکنند» ۲۳، ۹.

[Pahlavi] pahrēz : «پرهیز، مراقبت، نگهداری» ۱۳، ۲.

[Pahlavi] pahlom : «برتر، برترین» ۴۰، ۲؛ ۴۱، ۴.

[Pahlavi] pay : «پای» ۲۵، ۴. نیز ← [Pahlavi].

[Pahlavi] payrāstan : «پیراستن، آراستن».

[Pahlavi] be payrāyēd : «بپیراید، بیاراید» ۱۳، ۶.

[Pahlavi] pārs : «پارس» ۴۹، ۸؛ ۵۱، ۳؛ ۵۶، ۸.

[Pahlavi] pāzand : «پازند، گزارش متنهای پهلوی به خط اوستایی» ۳۷، ۸.

[Pahlavi] pādixšāy : «جایز، روا» ۲۵، ۹؛ ۳۵، ۲ (متن: [Pahlavi]). نیز ← [Pahlavi].

[Pahlavi] pādixšāytar : ← [Pahlavi] ([Pahlavi]).

[Pahlavi] pādixšāyīh : «پادشاهی، فرمانروایی، حکومت» ۲۴، ۵؛ ۲۷، ۷؛ ۳۵، ۴؛ ۴۶، ۷ (در دو مورد اخیر متن: [Pahlavi]). نیز ← [Pahlavi].

[Pahlavi] pādyābīh : «پادیابی، وضو» ۲۵، ۱.

[Pahlavi] pādāšn : «پاداش» ۳۲، ۷؛ ۴۳، ۹.

[Pahlavi] pay : «پا، پای» ۵۹، ۵. نیز ← [Pahlavi].

[Pahlavi] pērōz-baxt : «پیروزبخت» ۱۴، ۴.

[Pahlavi] pērōzgar : «پیروزگر» ۶۳، ۵؛ ۶۵، ۵؛ ۶۸، ۴؛ ۸۱، ۵.

[Pahlavi] pērōzgarīh : «پیروزگری» ۷۶، ۲؛ ۸۱، ۳.

[Pahlavi] pīm-menišn : «اندیشناك» ۳۲، ۲.

[Pahlavi] pēšgāhīh : «پیشگاهی، رهبری» ۲۷، ۸.

[Pahlavi] pēšēnag : «پیشینه».

pēšēnagān : (ج) «پیشینیان» ۳۲، ۴.

pēšyōtan : «پشوتن» ۶، ۸؛ ۶۱، ۱ و ۸؛ ۶۲، ۵؛ ۶۴، ۷.

pēškār : «پیشکار، خدمتگزار» ۱۷، ۸.

paydāg : «پیدا، روشن، تصریح شده» ۲، ۲؛ ۵، ۱؛ ۶، ۲؛ ۱۳، ۳؛ ۱۴، ۳؛ ۱۸، ۲؛ ۵۰، ۸؛ ۵۷، ۷.

paydāgīh : «پیدایی، آشکاری» ۱۹، ۱؛ ۳۴، ۶. «شهرت، آوازه» ۵، ۲؛ ۵۳، ۴. نیز ←

frāz : «پیشوند فعل» ← به مصدرها.

frāz wistarīd : «فراز گسترده، پهن شده» ۲۵، ۶.

penīh : «پستی» ۲۴، ۲.

←

pad : «در، به» ۲، ۹؛ ۴، ۸؛ ۵، ۷؛ ۹، ۲، ۴، ۶ و ۱۰؛ ۱۰، ۶؛ ۱۱، ۳؛ ۱۴، ۲؛ ۱۸، ۸؛ ۲۲، ۱ و ۹؛ ۲۴، ۶؛ ۲۵، ۶؛ ۳۵، ۳؛ ۳۷، ۲؛ ۳۹، ۸؛ ۴۱، ۶؛ ۴۹، ۷؛ ۶۳، ۴. «درون، داخل» ۱۱، ۱؛ ۳۸، ۷. «به سبب» ۲۶، ۷. «به وسیلهٔ» ۱۸، ۲؛ ۲۴، ۸؛ ۴۲، ۸؛ ۵۵، ۵؛ ۶۲، ۷. «بر، بر روی» ۲۰، ۳؛ ۲۵، ۳؛ ۳۹، ۷؛ ۴۰، ۳؛ ۴۱، ۴. «درباره» ۵، ۳. «همراه» ۶۲، ۴. «از طریق» ۸، ۱؛ ۱۴، ۴؛ ۲۰، ۴؛ ۲۵، ۸؛ ۳۹، ۷؛ ۴۰، ۸؛ ۵۵، ۸. «به عنوان» ۲۴، ۱؛ ۳۹، ۴؛ ۶۲، ۷. «برای» ۶۰، ۲. نیز ←

pad-hangām : «به هنگام، به موقع» ۳۰، ۷.

pad-hangām ud zamān : «به موقع، به هنگام» ۳۰، ۳.

pad-dād : «به حق، به داد»

pad-gyāg : «در جای، فوراً» ۷۹، ۳.

pad-nērōg : «به نیرو، قوی».

pad-nērōgtar : «به نیروتر، قویتر» ۷۶، ۷.

pad-rāstīh : «به راستی، درست» ۶۶، ۳.

pursīdan: «پرسیدن».

pursīd: «پرسید» ۴۴، ۴.

ham pursēm: «دیدار کنم، همپرسی کنم» ۳، ۷؛ ۱۲، ۷.

← .

: ۲۲، ۹ ← .

← .

pad cašm: «به چشم، در نظر» ۳۵، ۷.

pad-tāg: «به تاخت» ۳۱، ۵.

pad-tan: «به تن، از نظر جسم» ۱۰، ۹.

← .

purr: «پر» ۳۶، ۴؛ ۷۸، ۴. نیز ← .

pōlāwdēn: «پولادین» ۲، ۸؛ ۴، ۲؛ ۱۱، ۹؛ ۱۵، ۶.

purr-xwarrahīh: «پر فرّهی، با نیکبختی کامل» ۶۹، ۲.

dahān: «دهان» ۳۴، ۵.

pōst: «پوست» ۳۱، ۲؛ ۵۹، ۲.

frazand: «فرزند» ۵۱، ۶. نیز ← ، .

pušt: «پشت، ستون فقرات» ۹، ۴؛ ۱۷، ۷. «پشتی، حمایت» ۵۸، ۸؛ ۶۰، ۴. نیز ← .

frāx-anīg: «فراخ‌پیشانی، دارای طلایه بسیار، صفت سپاه دشمن» ۴۸، ۳؛ ۵۸، ۱.

frāx-gōyōd: دارنده چراگاه فراخ (صفت ایزدمهر) ۶۵، ۴؛ (متن:) ۷۴، ۱. ۶۶، ۴ و ۵؛ ۶۷، ۳ و ۷ (متن: در همه موارد اخیر). املاء معمول:

←

frāsyāb: «افراسیاب پادشاه توران» ۴۲، ۱؛ ۶۶، ۷.

frāt: «فرات، رود فرات» ۴۷، ۲.

parīg: «پری» ۷۱، ۲.

frēftār: «فریبنده، فریفتار» ۱۹، ۸؛ ۲۰، ۸.

frēftārtar: «فریبنده‌تر، فریفتارتر» ۲۲، ۸.

frēftārīh: «فریب، فریفتاری» ۲۰، ۴ (متن:)

frēdōn: «فریدون پادشاه داستانی ایران» ۷۸، ۲ و ۸؛ ۸۰، ۱.

frawahr: «فروهر، یکی از پنج نیروی آدمی» ۸، ۳.

frawardīgān: «فروردیگان، آیینهایی که برای مردگان در روزهای پایان سال برگزار می‌شود» ۳۲، ۵.

parwardan: «پروردن، پرورش دادن، پرورانیدن».

parwarēnd: «پرورند، پرورش دهند» ۵۵، ۵.

: پیشوند فعل ←

frazdān: «فرزدان (نام دریاچه‌ای)» ۵۳، ۸.

framān: «فرمان، دستور» ۳۵، ۳؛ ۶۵، ۷.

framūdan: «فرمودن، فرمان دادن».

framāyēm: «فرمایم، دستور دهم» ۶۵، ۱.

frabīh: «فربه، پرگوشت» ۳۸، ۷. «شاد، کامیاب» ۱۱، ۳؛ ۳۸، ۹.

frazaftan: «پایان یافتن، فرجام یافتن».

frazaft : «پایان یافت، فرجام یافت» ۸۲، ۴.

fradom : «نخست» ۷۸، ۹.

passāxtag : «پساخت، آزمایش دینی که برای اثبات ادعایی خاص انجام می‌گیرد» ۱۴، ۵.

← د .

← ، .

pad : همراه با ضمیر ← .

petyārag : «دشمن» ۵، ۲؛ ۱۵، ۷. «بلا، رنج» ۲۹، ۳؛ ۳۸، ۳؛ ۴۲، ۳؛ ۶۳، ۳؛ ۲؛ ۸۱، ۷. «اهریمن» ۶۳، ۸.

padīrag : «پذیره، مقابله» ۸۱، ۳.

padīriftan : «پذیرفتن» نیز← .

padīrēnd : «پذیرند، قبول کنند» ۲۹، ۷.

paywand : «پیوند، خویشاوند» ۵، ۸.

Pahikārdan : «پیکار کردن، جنگ کردن».

pahikārēd : «پیکار کند، جنگ کند» ۱۴، ۵.

pahikaftan : «کوبیدن، کوفتن».

Pahikōbēd : «بکوبد» ۸۱، ۵.

paymān : «پیمان، عهد» ۵، ۷؛ ۱۸، ۶؛ ۲۰، ۲. «پیمان، اندازه» ۶۶، ۹. نیز← ؛ .

padiš : «بدو، بدان، در او، در آن» ۲، ۵ و ۶؛ ۳، ۳؛ ۱۱، ۷؛ ۲۶، ۵؛ ۲۸، ۵ و ۶؛ ۲۹، ۶؛ ۳۲، ۶؛ ۴۷، ۵.

padišxwārgar : «پدشخوارگر، نام جایی است» ۴۲، ۹؛ ۵۰، ۵؛ ۵۱، ۳؛ ۵۷، ۱ و ۵.

-iz-z : «نیز، هم‌چنین» ۲۶، ۵؛ ۳۳، ۲؛ ۳۸، ۵؛ ۵۰، ۸. نیز← .

čahārom: «چهارم» ۸۱، ۲.

čāšnīg: «چاشنی، خوردنی» ۲۲، ۵.

čāštan: «آموختن».

be čāš: «بیاموز، تعلیم ده» ۳۷، ۸.

ma čāšēd: «نیاموزید، تعلیم ندهید» ۵، ۹.

čēgām-iz-ē: «هرگونه» ۴۳، ۸.

čiyōn: «چون، مانند» ۶، ۶؛ ۳۴، ۶ و ۸؛ ۴۸، ۶؛ ۵۹، ۷؛ ۷۵، ۸. «که» ۳۴، ۹. «چگونه» ۹، ۲. «چنین» ۲، ۲. «چون، به طوری که» ۱۸، ۳. نیز ←

čiyōn ān ī: «چنان که» ۴۲، ۶.

činestan: «چینستان، چین» ۵۴، ۳.

čīnīh: «چینی، اهل چین» ۳۵، ۱؛ ۵۵، ۹.

čērīh: «چیری، غلبه» ۷۵، ۹.

čim-rāy: «چرا، به چه دلیل» ۷۸، ۲.

čēčast: «چیچست، دریاچه ارومیّه» ۵۰، ۷.

čihrōmayān ī wištāspān: «چهرومیان پسر گشتاسپ، پشوتن» ۶، ۸؛ ۶۰، ۸؛ ۶۱، ۸.

čand: «چند» ۹، ۴. نیز ← ...

čōb: «چوب» ۷۹، ۱.

čagād: «چگاد، قلّه» ۶۱، ۶.

čarbišt: «چربی» ۳۱، ۳.

čašm: «چشم» ۳۶، ۴. نیز ←

ـ ش : š - iš «او، او را ـ ش» ۲، ۹؛ ۳، ۱ و ۳؛ ۵، ۷؛ ۶، ۳؛ ۳۱، ۹؛ همراه ... و... «در پایان فعل گذشته، سوم شخص مفرد ... آمده و به نظر می‌رسد که نقش فاعلی یا زاید دارد: ۷، ۴؛ ۱۰، ۵و۷؛ ۱۲، ۱؛ ۱۶، ۶؛ ۱۷، ۱؛ ۳۷، ۳؛ ۴۰، ۱؛ ۴۱، ۷؛ ۴۵، ۴؛ ۵۳، ۳؛ ۷۲، ۵؛ ۷۵، ۳.

: šān (جمع) «ایشان، ـشان» ۵، ۲؛ ۲۰، ۲؛ ۲۲، ۶ و ۸؛ ۲۳، ۲؛ ۲۵، ۱؛ ۳۸، ۱.

: šāh «شاه» ۳، ۷؛ ۴، ۱(متن: ...) ۱۲، ۶؛ ۱۴، ۱؛ ۱۵، ۳؛ ۵۵، ۵.

: šāhpuhr «شاپور» ۱۴، ۱. نیز ← .

: šā pōr «شاپور» ۵۴، ۹. نیز ← .

: šādīh «شادی» ۸۲، ۴.

: šāyistan «شایستن، شایسته بودن».

: šāyēm ← .

: šāyēd ← .

: be šāyēnd ← .

: nē šāyēd ← .

/ : dēw «دیو» ۱۳، ۵؛ ۲۴، ۵؛ ۴۴، ۷؛ ۵۳، ۴؛ ۵۸، ۲؛ ۷۱، ۲. نیز ← .

: dēwān (ج) «دیوان» ۳، ۸؛ ۴، ۴؛ ۱۲، ۸؛ ۱۹، ۷؛ ۲۹، ۲؛ ۴۸، ۱؛ ۷۱، ۴.

: šīr «شیر (آشامیدنی)» ۳۱، ۳.

: šēdān «شیدان، درخشان، صفت برای شهر مرو» ۵۸، ۶.

: šēdaspīh «شیدسپی، منسوب به شیدسپ» ۴۵، ۸؛ ۴۶، ۹؛ ۴۸، ۱؛ ۵۸، ۱.

šgāyišn : «ستایش» ۱، ۳.

šōy : «شوی، شوهر» ۵۱، ۵.

drōd : «درود، سلامت» ۸۲، ۴.

šustan : «شستن، شستشو دادن».

nasā šustan : «شستن مرده» ۲۳، ۷.

sāl : «سال» ۲۱، ۷؛ ۳۶، ۹؛ ۶۶، ۶؛ ۴۱، ۸؛ ۷۳، ۲؛ ۷۸، ۲.

sālān : (ج) «سالها» ۶۶، ۹.

škōh : «بینوا، فقیر» ۱۱، ۵؛ ۳۸، ۸.

škōhīh : «بینوایی، فقر» ۲۷، ۶.

škeft : «شگفت، سخت» ۲۴، ۴؛ ۳۱، ۶؛ ۳۶، ۸؛ ۳۹، ۶؛ ۴۱، ۹؛ ۵۱، ۹.

škefttar : «سخت‌تر، شگفت‌تر» ۴۱، ۹.

škastan : «شکستن، شکست دادن». نیز←

be škēnēnd : «شکست خورند، بشکنند» ۶۸، ۲؛ ۶۹، ۳.

pādixšā : «جایز، روا» ۲۵، ۷؛ ۲۶، ۸. نیز←

pādixšāyīh : «پادشاهی، حکومت» ۴۵، ۵. نیز←

wišādan : «گشادن، باز کردن».

abāz wišāyēd : «بازگشاید، باز کند» ۳۴، ۵.

nām : «نام» ۵۴، ۸. نیز←

šamšēr : «شمشیر» ۷۷، ۴.

sēbēnīdan : «تیره کردن».

sēbēnēd : «تیره کند» ۳۰، ۵.

weh : «به، بهتر» ۶، ۹؛ ۷، ۳. «نیک (صفت اورمزد، دین و داشبیتی)» ۱، ۳؛ ۳۳، ۲؛ ۶۱، ۶. نیز ← د

wehān : (ج) «نیکان» ۲۹، ۵.

wehīh : «نیکی، بهی» ۱۴، ۳.

weh-dēn : «دین به، دین زردشتی» ۱، ۵؛ ۷، ۱؛ ۴۱، ۴؛ ۷۳، ۹؛ ۷۵، ۱.

weh-dēnān : (ج) «بهدینان، زردشتیان» ۳۶، ۱.

šahr : «شهر در مفهوم امروزی» ۱۹، ۲. نیز ←

frēstādan : «فرستادن».

frēstēm : «فرستم» ۶۰، ۶.

« »

-t-it : «تو، تو را، ت» ۳۸، ۵.

taxtgāh : «تخت جای» ۷، ۳.

tāxtan : «تاختن، حمله کردن».

tāzēnd : «تازند، حمله کنند» ۴۷، ۱.

ul tāzēnd : «بتازند، برتازند» ۵۶، ۲.

taxtan : «جریان یافتن».

nē tazēm : «نتازم، جریان نیابم» ۵۶، ۲.

tāg-tāg : «تک تک، یکی یکی» ۹، ۴.

tār : «تاری، تیرگی» ۱۵، ۵؛ ۶۷، ۵.

: tārīg/k «تاریك، تیره» ۷۴، ۴.

: tārīgīh «تاریکی، تیرگی» ۴۶، ۳.

: tārtom «تاریکی، تاری» ۱۳، ۱.

: tāzīg «تازی» ۵۰، ۳؛ ۷۵، ۸.

: tāzīgān (ج) «تازیان» ۳۵، ۵.

: tāzišn «تازش، حمله» ۵۰، ۹؛ ۵۶، ۲.

: škastan «شکستن» نیز ←

: skēnēd «بشکند، شکسته شود» ۶۳، ۸.

: be škēnēd «بشکند، شکسته شود» ۳، ۸؛ ۱۲، ۸.
«کاسته شود» ۶۳، ۱.

: tīr «تیر (ستاره)» ۴۶، ۶.

: tōhmag «تخمه، نژاد» ۱۷، ۵؛ ۵۳، ۶. نیز ←

: tuwānīg «توانگر» ۱۱، ۴.

: tuwānistan «توانستن».

: tang «تنگ».

: tangtar «تنگ‌تر» ۲۱، ۸.

: tangīh «تنگی، تنگی معیشت» ۴۶، ۵.

: tan «تن، جسم» ۳۸، ۶ و ۷؛ ۸۰، ۷. نیز ←

: gāw «گاو (چهارپایان بزرگ)» ۳۱، ۱ و ۴؛ ۷۹، ۵.

: tan-drustīh «تندرستی» ۱، ۵.

: tan ī pasēn «تن پسین، تنی که در رستاخیز آدمی با آن

برمی خیزد» ۷، ۷؛ ۳۸، ۱؛ ۸۲، ۲.

tanuk: «تَنُک».

tanuktar: «تَنُکتَر» ۳۱، ۳.

tūr: «تور، تورانی» ۴۲، ۱؛ ۶۶، ۷.

tūr ī brādrōš: «تور برادروش کشندهٔ زردشت» ۷، ۵ و ۶.

turk: «ترک، قوم ترک» ۳۴، ۹؛ ۴۸، ۳ و ۷؛ ۵۰، ۳؛ ۷۵، ۸.

tom: «تیرگی، تاریکی» ۱۵، ۵؛ ۴۶، ۳؛ ۶۷، ۶.

tom-tōhmag: «تارتخمه، بدنژاد نامی است برای همدستان اهریمن». نیز ← .

tom-tōhmagan: (ج) «تارتخمگان، بدنژادان» ۶۶، ۱؛ ۶۹، ۳؛ ۷۰، ۸؛ ۷۱، ۴.

tom-tōmag: «تارتخمه، بدنژاد به همدستان اهریمن اطلاق می شود». نیز ← .

tom-tōmagān: (ج) «تارتخمگان، بدنژادان» ۶۹، ۴؛ ۷۰، ۸؛ ۷۱، ۴.

tōbit: «تبّتی، اهل تبت» ۳۴، ۹.

tagīg: «دلیر، صفت ایزد سروش» ۶۵، ۴.

ānōh: «آن جا» ۴۳، ۱؛ ۵۰، ۸.

tabarestān: «تبرستان» ۵۷، ۲.

← .

«عددها»

: 2 «دو» ۱۰، ۲؛ ۲۲، ۱؛ ۲۵، ۸؛ ۳۵، ۸.

: 3 «سه» ۲۹، ۴؛ ۴۹، ۳؛ ۵۰، ۲؛ ۵۸، ۳؛ ۸۱، ۲

: 4 «چهار» ۲، ۶؛ ۳، ۳ و ۶.

: 5 «پنج» ۲۹، ۴؛ ۴۲، ۵.

: 7 «هفت» ۹، ۱؛ ۱۱، ۷؛ ۱۲، ۳.

: 8 «هشت» ۲۲، ۱.

: 9 «نه» ۳۴، ۱.

: 10 «ده» ۲۲، ۱ و ۴؛ ۳۴، ۱؛ ۷۳، ۷.

: 30 «سی» ۵۴، ۱؛ ۷۳، ۳.

: 90 «نود» ۲۲، ۴ و ۹.

: 100 «یکصد» ۱۷، ۳؛ ۲۲، ۳؛ ۲۶، ۱.

: 150 «یکصدو پنجاه» ۶۲، ۵؛ ۶۳، ۲؛ ۷۲، ۲.

: 1000 «یکهزار، هزار» ۱۷، ۳؛ ۲۶، ۱ و ۴؛ ۵۹، ۴؛ ۶۶، ۹.

: 1800 «یکهزارو هشتصد» ۷۳، ۲.

: 9000 «نه‌هزار» ۴۱، ۸؛ ۶۶، ۶؛ ۷۸، ۲.

: bēwar «بیور، ده‌هزار» ۲۶، ۱.

: 3-ēk «یك‌سوم، سه یك» ۳۶، ۹؛ ۶۳، ۱ و ۸؛ ۷۹، ۶.

«واژه‌های اوستایی»

: ašəm vohū «اشم وهو» ۴۰، ۶.

: iəā āt yazamaidē «پس ایدون می‌ستاییم» ۴۰، ۵.

۱ـ فهرست واژه‌ها

این فهرست دربردارندهٔ واژه‌هایی است که در بخش سوم (واژه‌نامه) آمده است.

«ā و a»

«e و ē»

«f»

۲ـ نامها

این فهرست دربردارندهٔ نامهایی است که در بخش نخست این دفتر آمده است.

سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹.
بندهش ایرانی،(چاپ عکسی از روی نسخه ت. د (۱) تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۹۷۰.
بهار، مهرداد: پژوهشی در اساطیر ایران، پارهٔ نخست تهران، انتشارات توس، زمستان ۱۳۶۲.
بهرام پژدو، زرتشت: زراتشت‌نامه،تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۳۸.
پورداوود، ابراهیم: خرده اوستا، بمبئی، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی.
ـــــ ویسپرد، به کوشش بهرام فرهوشی، تهران، انتشارات کتابخانه ابن‌سینا، تیرماه ۱۳۴۳.
ـــــ یشتها جلد ۱ و ۲، چاپ دوم تهران، کتابخانه طهوری ۱۳۴۷.
تاوادیا، ج: زبان و ادبیات پهلوی، ترجمهٔ سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۸.
تفضلی، احمد (مترجم): مینوی خرد، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.
دهخدا، علی اکبر: لغت‌نامه، تهران، سازمان لغت‌نامه.
راشد محصّل، محمدتقی: فروهر، نشریه سازمان فروهر سال ۱ شماره ۸ و ۹ (دی و بهمن ۱۳۶۲)؛ سال ۲ شماره ۸ و ۹ (تابستان ۱۳۶۳).
ـــــ (مترجم): گزیده‌های زادسپرم، تهران، مؤسّسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
ـــــ نجات بخشی درادیان، تهران، مؤسّسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹
ساموئیل، ك. ادی: آیین شهریاری در شرق، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۷.
کتاب مقدس انجمن پخش کتب مقدسه ۱۹۷۸.
مارکوارت، ژوزف: وهرود وارنگ، ترجمه داوود منشی‌زاده تهران انتشارات موقوفات دکتر محمود افشاریزدی (شماره ۲۴) ۱۳۶۸.
محمدحسین بن خلف‌تبریزی: برهان قاطع، تصحیح دکتر محمد معین، چاپ دوم، تهران، کتابفروشی ابن‌سینا، ۱۳۴۲.
میرفخرائی، مهشید (مترجم) روایت پهلوی، تهران، مؤسّسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.
هدایت، صادق: زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۴۲.
هرمزدیار داراب: روایات، به کوشش مدی، بمبئی، ۱۹۲۲.

ب ـ به زبانهای اروپایی

Anklesaria, B.T: *ViCHTAkihā ī Zatsparam* Part I Bombay, 1964.
———*Zand T Vohuman yasn* Bombay, 1957.
Antia, E.K. (ed): *Pāzand Textes*, Bombay, 1909.
Asana, j: The *Pahlavi texts* Bombay, 1913.
Baily, H.: *Bulltin of the school of oriental and african studics* IX 1943-1946.
Bartholomae, C: *Altiranisches Wör terbuch* Berlin 1961.
Boyce, M: *Handbuch der orientalistik*, vierter Band IRanistik zweiter Abschnitt Literatur Leiden, Brill 1968.
Darmesteter, j: *Études iraniennes*, Amsterdam, 1971.
Dhabhar, B.N: *the Pahlavi Rivayat Bombay*, 1943.
———*Khareghat Memorial volume* Bombay 1953.
Geldner, K.F: *Avesta*, Heiligen Bücher der Parsen, stuttgart, 1895.
Madan, D.M: *Pahlavi Dinkard* Part II Bombay 1911.
Messina (ed): *Yātkar, Žamaspīk* Roma, 1939.
Modi, J.j: *jāmaspi*, Pahlavi Pazend and Persian text Bombay 1903.
Nyberg, H.S: *A Manual of Pahlavi* wiesbaden, 1974.
Snjana, D.P: *The Dinkard* XV, XVII Bombay 1916, 1922.
———Nirangistan, Bombay 1894.
Tafazzoli, A: *Acta Iranica* 28 Leiden, Brill, 1988.

افزوده‌ها

[illegible][1]

• Ankl.1/ [illegible][2] [illegible][3] [illegible][4] [illegible][5] [illegible]

١ Ankl.2 | [illegible][1]

٢ [illegible][2] [illegible]

٣ [illegible][3] [illegible][4] [illegible][5] [illegible]

٤ [illegible][6] [illegible]

٥ Ankl.3 | [illegible][7] DH.111 | [illegible][8] [illegible][9] [illegible]

٦ [illegible][10]...

٧ [illegible]

۸ [illegible]
[illegible]
[illegible]

۹ [illegible]

۱۰ [illegible]

۱۱ [illegible]
[illegible]
[illegible]

۱ [illegible] Ankl.6 | [illegible]
[illegible]
[illegible]

۲ [illegible]
[illegible]
[illegible]

۳ [illegible]
[illegible]

٤ [illegible]

۱ | Ankl.6 [illegible]
[illegible]

۲ [illegible]
[illegible]
[illegible]

DH12 | [illegible] | Ankl.7 | [illegible]

۳ [illegible]

۴ [illegible] | Ankl.8 | [illegible]

۵ [illegible]

۶ [illegible]

۷ [illegible]

۸ Ankl.9 | [illegible]

۹ [illegible]

۱۰ [illegible]

۱۱ [illegible]

[illegible].

۱۲ [illegible] | Ank.10 [illegible] | DH.113 [illegible][۲۲] [illegible].

۱۳ [illegible].

۱۴ [illegible]: «[illegible]».

۱۵ [illegible]: «[illegible][۲۳] [illegible][۲۳] [illegible][۲۳] [illegible][۲۴] | Ankl.11 [illegible].

۱۶ [illegible][۲۵] [illegible][۲۶].

۱۷ [illegible].

۱۸ [illegible][۲۷].

۱۹ [illegible][۲۸]».

۲۰ | Ankl.12 [illegible]: «[illegible]:

۲۱ [illegible].

۲۲ [illegible][۲۹].

۲۳ [illegible][۳۰] [illegible]

[illegible]
[illegible] | Ankl.13
[illegible]

۲۴ [illegible]
[illegible] | DH.114 [illegible]
[illegible]

۲۵ [illegible] | Ankl.14 [illegible]
[illegible]

۲۶ [illegible]
[illegible] | Ankl.15
[illegible]

۲۷ [illegible]

۲۸ [illegible]

۲۹ [illegible] | Ankl.16
[illegible]

[illegible]

۱ [illegible]

[illegible]

۲ Ankl.17 | [illegible]

[illegible]

۳ [illegible]

[illegible]

٤ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵ Ankl.18 | [illegible]

[illegible]

۶ [illegible]

[illegible]

۷ [illegible]

[illegible] | DH.115 [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | Ankl.19 [illegible]

[illegible]

۸ [illegible]

[illegible]

۹ [illegible]
[illegible]

۱۰ [illegible]
[illegible] | Ankl.20

۱۱ [illegible]
[illegible]

۱۲ [illegible]
[illegible]

۱۳ [illegible]
[illegible]
[illegible]

۱٤ | Ankl.21 [illegible]

۱۵ [illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۶ [illegible]
[illegible]

۱۷ [illegible]

۱۸ [illegible] | Ankl.22 [illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۹ [illegible]
[illegible]
| DH.116 [illegible]

۲۰ [illegible]

[illegible]

۲۱ Ankl.23 [illegible][۳۳] [illegible]

۲۲ [illegible][۳۴] [illegible]

۲۳ [illegible][۳۵] [illegible][۳۶] [illegible]

۲۴ [illegible][۳۷] [illegible][۳۸] [illegible]

۲۵ Ankl.24 [illegible][۳۹] [illegible]

۲۶ [illegible][۴۰][۴۱] [illegible][۴۲] [illegible][۴۳] [illegible][۴۴] [illegible][۴۵] [illegible]

۲۷ [illegible][۴۶] [illegible] Ankl.25 [illegible]

۲۸ [illegible][۴۷] [illegible][۴۸] [illegible]

۲۹ [illegible][۴۹] [illegible][۵۰] [illegible][۵۱] [illegible]

۳۰ [illegible][۵۲] [illegible]

۳۱ [illegible][۵۳] [illegible]

[illegible] | DH.117 | [illegible] | Ankl.26 [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] [53] [illegible] [54] [illegible]
[illegible] [55] [illegible] [56] [illegible].
۳۲ [illegible] [57] [illegible]
[illegible].
۳۳ Ankl.27 | [illegible]
[illegible].
۳۴ [illegible] [58] [illegible]
[illegible].
۳۵ [illegible] [59] [illegible] [60] [illegible].
۳۶ [illegible] [61] [illegible] [62] [illegible].
[illegible] [63] [illegible]
[illegible] [64] [illegible] Ankl.28 | [illegible]
۳۷ [illegible] [65] [illegible] [65] [illegible]
[illegible] [66] [illegible]
[illegible]
[illegible] [67].
۳۸ [illegible] [68] [illegible]
[69] [illegible].
۳۹ [illegible] [69] [illegible] Ankl.29 | [illegible]
[illegible] [70] [illegible] [71] [illegible]
[illegible] [72] [illegible] [73] [illegible] [74] [illegible]
۴۰ [75] [illegible] [76] [illegible]

[illegible] [77]
[illegible] [78] [illegible] | DH.118 | [illegible]
[illegible]

٤١ [illegible] | Ankl.30 | [illegible]
[illegible] [79] [illegible]
[illegible]

٤٢ [illegible] [80] [illegible]
[illegible]

٤٣ [illegible] [81]

٤٤ [illegible] [82] [illegible]
[illegible]

٤٥ [illegible]
[illegible]

٤۶ [83] [illegible] [84] [illegible] [84] [illegible]
[illegible]

٤٧ Ankl.31 | [illegible] [85] [illegible]
[illegible]
[illegible]

٤٨ [illegible] [86] [illegible]
[illegible]

٤٩ [illegible]
[illegible]
[illegible] | Ankl.32 | [87]
[illegible]

٥٠ [88] [illegible] [89] [illegible] [90]

[illegible] [91].

۵۱ [illegible] [92] [illegible] [93] [illegible].

۵۲ [illegible] | Ankl.33 [illegible].

۵۳ [illegible] [94] [illegible] [95] [illegible] [96] [illegible].

۵۴ [illegible] [97] [illegible] [98] [illegible] [99] [illegible] | DH.119 [illegible] |34 Ankl. [illegible].

۵۵ [illegible].

۵۶ [illegible] [100] [illegible].

۵۷ [illegible] [101] [illegible] [102] [illegible]

۵۸ [illegible] [103] [illegible] [104] [illegible] [105] [illegible] | Ankl.35 [illegible] [106] [illegible] [107] [illegible] [107] [illegible].

۵۹ [illegible] [108] [illegible] [109] [illegible] [110]

۶۰

۶۱ | Ankl.36

۶۲

۶۳

۶۴ | Ankl.37

۶۵

۶۶ | DH.120

۶۷ | Ankl.38

۶۸

[illegible][133] [illegible]

[illegible]

(۵)

۱ Ankl.39 | [illegible][1] [illegible][2] [illegible][3] [illegible][4]

۲ Ankl.40 | [illegible][5] [illegible][6] [illegible] ... [illegible]

۳ [illegible][7] [illegible][8] [illegible] ....

۴ [illegible] | Ankl.41 | [illegible][9] [illegible] | DH.121 [illegible]

۵ [illegible][10] [illegible][11] [illegible]

۶ [illegible][12] [illegible][13] [illegible]

۷ Ankl.42 | [13] [14] [15] [16]

۸ [17]

۹ Ankl.43 | [18]

۱۰

۱۱ [19] Ankl.44 | [20] [21] [22]

۱ [1] [2]

۲ Ankl.45 | [3] DH.122 |

[illegible]

۳ [illegible]

۴ Ankl.46 | [illegible]

۵ [illegible] Ankl.47 | [illegible]

۶ [illegible] Ankl.48 | [illegible]

[illegible] .

۷ | Ankl.49 [illegible] [16] [illegible]
| DH.123 [illegible] .

۸ [illegible] [17] [illegible] [17] [illegible] [18] [illegible] [19]
[illegible] .

۹ [illegible]
[illegible] [20] [illegible]
[illegible] .

۱۰ | Ankl.50 [illegible]
[illegible] [21] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] [22] [illegible]
[illegible] 51|
Ankl. [illegible]
[illegible]
[illegible] [23] [illegible] [24] [illegible] [24] [illegible] .

۱۱ [illegible] [25] [illegible]
[illegible] [26] [illegible] .

۱۲ [illegible] «[illegible]
[illegible] [27] [illegible] [28] [illegible]».

۱۳ | Ankl.52 [illegible] ... [illegible] ... [illegible] [29] [illegible]
[illegible] [29] [illegible]

[illegible]

۱ [illegible] | Ankl.53 [illegible]

۲ [illegible] | DH.124 [illegible]

۳ <[illegible]> | Ankl.54 [illegible]

۴ [illegible]

۵ [illegible]

۶ | Ankl.55 [illegible]

۷ [illegible]

[illegible]
[illegible] | Ankl.56 [illegible]
[illegible]
[illegible]

۸ [illegible]
[illegible]
[illegible]

۹ [illegible]
[illegible] | Ankl.57 [illegible]
[illegible] | DH.125 [illegible]

۱۰ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۱ [illegible]
[illegible] | Ankl.58 [illegible]
[illegible]

۱۲ [illegible]
[illegible]

۱۳ [illegible]
[illegible]

۱۴ [illegible] | Ankl.59 [illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۵ [illegible]

[illegible] [18] [illegible] [19].

۱۶ [illegible] [20].

۱۷ | Ankl.60 | [illegible] [21] [illegible].

۱۸ [illegible] [22] [illegible] [23] [illegible] [24] [illegible] [25] [illegible].

۱۹ [26] [illegible] [27] [illegible] [28] [illegible] | Ankl.61 | [illegible] | DH.126 | [illegible] [29] [illegible] [30] [illegible] [31] [illegible] [32] [illegible] [33] [illegible] [34] [illegible] [35] [illegible].

۲۰ [36] [illegible] [37] [illegible] | Ankl.62 | [illegible] [38] [illegible].

۲۱ [illegible].

۲۲ [illegible] [39] [illegible] [40] [illegible] [41] [illegible]

[illegible] .

۲۳ Ankl.63 | [illegible] .

۲۴ [illegible] [42] [illegible]
[illegible] [43] [illegible]
[illegible]
[illegible] [44] [illegible]
[illegible] [45] [illegible] .

۲۵ [illegible] .

۲۶ Ankl.64 | [illegible]
[illegible]
[illegible] [46] [illegible]
[illegible] [47] [illegible] [48] [illegible] [48] [illegible]
DH.127 | [illegible] [49] [illegible]
[illegible] [50] .

۲۷ [illegible] Ankl.65 | [illegible]
[illegible] [51] [illegible]
[illegible] .

۲۸ [illegible]
[illegible]
[illegible] ...

۲۹ [illegible]

۳۰ Ankl.66 | [illegible] [52] [illegible] .

۳۱ [illegible] [53] [illegible] [54] [illegible]
[illegible] .

۳۲ [illegible]

[illegible] [55] [illegible]

۳۳ | Ankl.67 [illegible]

۳۴ [illegible] [56] [illegible]

۳۵ [illegible]

۳۶ [illegible] [57] [illegible] [58] [illegible] [59] [illegible]
| Ankl.68 [illegible] [60] [illegible] [61] [illegible]

۳۷ [illegible] [62] [illegible] [63] [illegible] | DH.128
[illegible]

۳۸ [illegible]

۳۹ | Ankl.69 [illegible] [64] [illegible] [65] [illegible]

۸

۱ [illegible] [1] [illegible] [2] [illegible] [3]

[illegible] | **Ankl.70** [illegible]

[illegible]

۲ [illegible]

۳ [illegible]

٤ [illegible]

۵ [illegible]

۶ **Ankl.71** | [illegible]

۷ **Ankl.72** | [illegible]

۸ [illegible]

۹

۱ **Ankl.73** | [illegible]

[illegible]

۲ [illegible]
[illegible] | DH.129 [illegible]

۳ [illegible]

٤ [illegible]
[illegible]

۵ [illegible] | Ankl.74 [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۶ [illegible]
[illegible]

۷ [illegible] | Ankl.75 [illegible]
[illegible]

۸ [illegible]
[illegible]

۹ [illegible]
[illegible]

۱۰ [illegible]
[illegible] | Ankl.76 [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۱ [illegible]

[illegible]

۱۲ [illegible] | Ankl.77 [illegible]

۱۳ [illegible] | DH.130 [illegible]

۱۴ [illegible] | Ankl.78 [illegible]

۱۵ [illegible] | Ankl.79 [illegible]

۱۶ [illegible]

۱۷ [illegible]

۱۸ [illegible] | Ankl.80 [illegible]

[illegible] ·

۱۹ [illegible] ۱[۲۷] [illegible] ·
۲۰ ۱ [illegible] ۱[۲۸] [illegible] ·
۲۱ Ankl.81 | ۱ [illegible] ۱[۲۸] [illegible] ·
۲۲ ۱ [illegible][۲۹] [illegible] ۱[۳۰] ۱ [illegible] ·
۲۳ [illegible] DH.131 | ۱ [illegible] ۱ [illegible] ·
۲۴ ۱ [illegible] Ankl.82 | [illegible] ۱ [illegible] ۱ [illegible] ·

پایان‌نویس

[illegible] ۱ [illegible] ۱ [illegible] · [illegible] ·

یادداشتها

•

۱) DH و CC: این عنوان را ندارند ۲) DH: ندارد ۳) DH و Ankl: [Pahlavi] به جای [Pahlavi] ۴) DH و Ankl: [Pahlavi]؛ CC: dgl zywšnyh ۵) DH: [Pahlavi] نوشته و سپس خط خورده است و در کناره راست صفحه اول سطر بعد نوشته است: [Pahlavi] ۶) هر سه نسخه: [Pahlavi]. Ankl. و CC: [Pahlavi] را بهتر می‌دانند

۱

۱) DH و Ankl: [Pahlavi]؛ CC: hw'st ۲) DH و Ankl: [Pahlavi]؛ CC: 'k'syh انکلساریا نیز این گونه را بهتر می‌داند (← ص ۲ یادداشت ۴) ۳) DH: ندارد ۴) CC: 1 ۵) DH افزوده است: [Pahlavi] ۶) DH: [Pahlavi] و در بالای [Pahlavi] افزوده است: [Pahlavi]. ۷) DH: در آغاز سطر بعد یعنی در اول صفحه ۱۱۱ آن را تکرار کرده است ۸) DH: [Pahlavi] ۹) DH: [Pahlavi] ۱۰) به پیروی از احتمال انکلساریا افزوده شده است: [Pahlavi] ← صفحه ۳ یادداشت ۵؛ CC: ندارد ۱۱) به سیاق عبارت افزوده شده است: [Pahlavi] ۱۲) به پیروی از انکلساریا افزوده شده است CC نیز آن را افزوده است ۱۳) DH: [Pahlavi]؛ Ankl: [Pahlavi]. ۱۴) به پیروی از انکلساریا پس از این واژه افزوده شده است: [Pahlavi] ← ص ۳ یادداشت ۱۱؛ CC: ندارد ۱۵) DH و Ankl: [Pahlavi]. ۱۶) DH: [Pahlavi] ۱۷) DH: [Pahlavi]. ۱۸) DH: [Pahlavi] ۱۹) DH: [Pahlavi] ۲۰) DH: [Pahlavi]. ۲۱) DH: [Pahlavi].

۲

۱) DH: واژه را تکرار کرده است ۲) DH: [illegible] ۳) بـه پیروی از انکـلساریا دو واژهٔ: [illegible] [illegible] افزوده شده است ← ص ۵ یادداشت ؛ CC: ندارد ۴) CC: māhdād ud šābuhr = m'hd't'nwš'hpwhl ۵) DH: [illegible] ۶) DH: [illegible]. ۷) DH: [illegible].

۳

۱) DH در کناره راست صفحه نوشته است II یعنی دو فصل نخست را یک فصل گرفته است ۲) DH: [illegible] ۳) DH: [illegible] [illegible]. ۴) DH: [illegible]. ۵) ← یادداشتهای آوانویسی ص ۷۹ یادداشت ۶؛ DH و Ankl: [illegible] ۶) DH: [illegible] ۷) DH: [illegible]. ۸) CC: ADYN ← ص ۸۲ ۹) DH: [illegible] ۱۰) DH: [illegible]. ۱۱ و ۱۲) DH: ندارد. ۱۳) CC: ندارد نیز ← ص ۸۲ یادداشت ۴۲ آن. ۱۴) DH: [illegible]. ۱۵) DH: ندارد. ۱۶) DH: [illegible]. ۱۷) K₂₀: سوسن. ۱۸) Ankl: پس از آن افزوده است [illegible] اورمزد؛ DH: نیز در بالای سطر [illegible] اورمزد؛ CC: ندارد. ۱۹) DH :... [illegible]. ۲۰) CC: بر اساس K₂₀ افزوده است: [illegible]. ۲۱) CC: h'mwdyn. ۲۲) K₂₀: [illegible] و بر اساس همین ضبط CC آن را guhārd خوانده است از مصدر guhārdan: بیدار شدن ← ص ۲۴۰ زیر guhārdan. ۲۳) DH: ندارد. ۲۴) CC: hwslwb. ۲۵) DH: [illegible] ۲۶) DH: پس از این واژه افزوده است د. ۲۷) [illegible]؛ Ankl: [illegible]. ۲۸) DH: [illegible]. ۲۹) DH: [illegible]. ۳۰) DH و Ankl: [illegible]؛ CC: k'lpwt ۳۱) ← یادداشتهای آوانویسی. ۳۲) DH: [illegible]. ۳۳) DH و Ankl: [illegible] [illegible]: CC: tār ud tom ī: تاریکی و تیرگی... ← ص ۱۳۴. ۳۴) DH: د. ۳۵) DH: [illegible]. ۳۶) DH و Ankl: [illegible]؛ CC: hwt'yyh. ۳۷) K₂₀: [illegible]. ۳۸) DH: پس از این واژه که آخرین واژه صفحه است می‌افزاید: مردمان. ۳۹) DH: [illegible]. ۴۰) همه نسخه‌ها: [illegible] این واژه در آوانویسی payrāyēd: پیراید، خوانده شده است؛ CC: pālāyēd* بپالاید با نشانه

ستاره ← ص ۱۳۴ . ۴۱) DH: [illegible]. ۴۲) DH: ندارد . ۴۳) ← یادداشتهای آوانویسی . ۴۴) DH: افزوده است: [illegible]. ۴۵) DH: [illegible]. ۴۶) CC: در آوانویسی افزوده است ← widāxt ص ۱۳۴ . ۴۷) DH: [illegible]. ۴۸) DH: [illegible]. ۴۹) DH و Ankl: [illegible]؛ انکلساریا افزودن این واژه را پیشنهاد کرده است ← یادداشت ۱۵ ص ۱۴ . ۵۰) DH و Ankl: [illegible]. انکلساریا [illegible] را پیشنهاد می‌کند ← یادداشت شماره ۱۶ ص ۱۴ . ۵۱) CC: but: بودا ← یادداشتهای بند ۶ ص ۱۸۴. DH از این واژه تا واژهٔ [illegible] در بخش پایانی بند ۲۷ را ندارد . ۵۲) CC: قرائت aleksandar ī kilīsāyīg* را پیشنهاد می‌کند ← یادداشتهای بند ۲۶ ص ۱۸۵ . ۵۳) DH: از این واژه به بعد را دارد . ۵۴) DH: ندارد . ۵۵) DH: [illegible]. ۵۶) DH: [illegible]. ۵۷) عبارت میان دو ستاره به پیروی از انکلساریا افزوده شده است، ← Ankl: ص ۱۶ یادداشت ۶.

۴

۱) DH: ندارد. ۲) DH: [illegible]. ۳) DH: [illegible]. ۴) CC بخش پایانی بند را به گونهٔ دیگر معنی کرده است آوانویسی او از این بخش چنین است:

ud xwurdag ud nidom bunīg <ud> nērōg - kār - zanišn <ud> pēškār-wiš hēnd

← ص ۱۳۶، ۸۹ و ۱۵۳ . ۵) Ankl: [illegible]؛ DH: [illegible]. ۶) DH: [illegible]. ۷) DH: ندارد. ۸) DH: [illegible]. ۹) DH و Ankl: [illegible]؛ K₂₀: [illegible]. ۱۰) DH: [illegible]. ۱۱) DH: [illegible]. ۱۲) DH: ندارد. ۱۳) DH: [illegible]. ۱۴) DH: ندارد. ۱۵) CC: ʼstʼnkl نیز ← یادداشت شماره ۱۵ . ۱۶) DH: ... [illegible]. ۱۷) DH: ندارد. ۱۸) DH: [illegible]. ۱۹) DH: [illegible]. ۲۰) DH و Ankl: [illegible]. ۲۱) چنین است. DH و Ankl: املاء درست: [illegible]؛ CC: plyptʼlyh و چنین می‌پندارد که حروف DH روشن نیست، ← ص ۹۰ یادداشت ۹۶ . ۲۲) DH: [illegible]. ۲۳) DH: [illegible]؛ Ankl: [illegible]. ۲۴) DH: ندارد. ۲۵) DH: ندارد. ۲۶) برای این واژه ← یادداشت شماره

۱۸ آوانویسی؛ CC : juddēs : به گونه دیگر، به شکل دیگر ← ص ۱۳۶ و ۲۴۲ . ۲۷) DH : ندارد. ۲۸) DH : [illegible]؛ Ankl : [illegible]. ۲۹) DH : ندارد. ۳۰) DH : ندارد. ۳۱) DH : [illegible]. ۳۲) واژه را عدد انگاشته و «نود» خوانده‌ام. قرائتها متفاوت است و هیچ یک قطعی نیست ← CC ص ۹۲ یادداشت ۱۵۵ . ۳۳) DH : ظاهراً [illegible]. ۳۴) DH : [illegible]. ۳۵) DH : [illegible]. ۳۶) DH : [illegible]. ۳۷) DH : [illegible]. ۳۸) DH : ندارد . ۳۹) DH : [illegible]. ۴۰) DH : [illegible]. ۴۱) DH : ندارد. ۴۲) DH : ندارد. ۴۳) DH : [illegible]. ۴۴) CC : bunīg . ۴۵) DH : [illegible]. ۴۶) DH : [illegible]. ۴۷) DH و Ankl : هر دو دارند اما زائد است. ۴۸) DH : [illegible]. ۴۹) املاء معمول: [illegible]. ۵۰) ← یادداشتهای آوانویسی شمارهٔ ۲۳ . ۵۱) ← یادداشت شمارهٔ ۴۸ . ۵۲) برای هر دو مورد ← یادداشت شمارهٔ ۴۹ . ۵۳) DH : [illegible]. ۵۴) DH : [illegible]. ۵۵) DH : [illegible]. ۵۶) DH : [illegible]. ۵۷) ← یادداشت شمارهٔ ۴۹ . ۵۸) DH : [illegible]. ۵۹) DH : [illegible]. ۶۰) ← یادداشت شمارهٔ ۵۸ . ۶۱) Ankl : [illegible]؛ DH : [illegible]. املاء معمول: [illegible]. ۶۲) DH : [illegible]. ۶۳) DH : [illegible]. ۶۴) DH : ندارد. ۶۵) DH : هر دو مورد را ندارد . ۶۶) DH و Ankl : [illegible]؛ CC : hangēzēnīgān ← ص ۱۳۷ . ۶۷) DH : [illegible]. ۶۸) DH پس از این واژه افزوده است: [illegible]. ۶۹) DH هر دو مورد: ندارد. ۷۰) DH : [illegible]. ۷۱) DH : [illegible]. ۷۲) DH : ندارد. ۷۳) DH : [illegible]. ۷۴) DH : [illegible]. ۷۵) DH : [illegible]. ۷۶) DH : ندارد. ۷۷) DH : [illegible]. ۷۸) DH : [illegible]. ۷۹) DH : [illegible]. ۸۰) DH و Ankl : [illegible]. ۸۱) Ankl : [illegible]؛ DH : [illegible]. ۸۲) DH : ندارد. ۸۳) DH : [illegible]. ۸۴) DH هر دو مورد را: ندارد. ۸۵) DH : ندارد. ۸۶) DH : [illegible]. ۸۷) DH : ندارد. ۸۸) DH : [illegible]. ۸۹) Ankl : [illegible]؛ DH : [illegible]. ۹۰) DH : در متن دارد: [illegible] و در بالای سطر افزوده است: [illegible]. ۹۱) DH : در متن دارد [illegible] و در بالای همین واژه: [illegible]. ۹۲) DH : در متن: [illegible] و با قلم ریزتر در بالای [illegible] دارد. ۹۳) DH : ندارد. ۹۴) DH : ندارد. ۹۵) DH : ندارد. ۹۶) DH : [illegible]. ۹۷) DH : [illegible]. ۹۸) DH : پس از این واژه نوشته است [illegible] سپس خط زده است . ۹۹) DH : [illegible]. ۱۰۰) DH : [illegible]. ۱۰۱) DH : [illegible]. ۱۰۲) DH : هر دو مورد را: ندارد. ۱۰۳) DH :

[Pahlavi]. ۱۰۴) DH: [Pahlavi]. ۱۰۵) DH: [Pahlavi]. ۱۰۶) DH: ندارد. ۱۰۷) DH: هر دو مورد را: ندارد. ۱۰۸) DH: [Pahlavi]. ۱۰۹) DH: ندارد. ۱۱۰) DH: [Pahlavi]. ۱۱۱) DH: ندارد. ۱۱۲) DH: [Pahlavi]. ۱۱۳) CC: hangadīh ــــ ص ۱۳۹. ۱۱۴) DH: ندارد. ۱۱۵) DH: [Pahlavi]. ۱۱۶) DH: [Pahlavi]. ۱۱۷) DH: هر دو مورد را: ندارد. ۱۱۸) DH: [Pahlavi]. ۱۱۹) DH: هر دو مورد را: ندارد. ۱۲۰) DH: می‌افزاید. [Pahlavi] در پایان صفحه ۱۱۹ که نشان می‌دهد صفحه بعد با این واژه آغاز می‌شود و نوعی صفحه گذاری است که در موارد دیگر نیز هست. ۱۲۱) DH: ظاهراً ... [Pahlavi]. ۱۲۲) CC: xwān ــــ ص ۱۳۹. ۱۲۳) DH: [Pahlavi]. ۱۲۴) DH: [Pahlavi]. ۱۲۵) DH: ندارد. ۱۲۶) DH: ندارد. ۱۲۷) DH: [Pahlavi]. ۱۲۸) DH: ندارد. ۱۲۹) DH: ندارد. ۱۳۰) DH: ندارد. ۱۳۱) DH: [Pahlavi]. ۱۳۲) DH: [Pahlavi].. ۱۳۳) DH: هر دو مورد: [Pahlavi].

۵

۱) DH: ندارد. ۲) DH: [Pahlavi]. ۳) DH: [Pahlavi]. ۴) DH: [Pahlavi]. ۵) DH: هر سه مورد را: ندارد. ۶) DH: [Pahlavi]. ۷) DH: ندارد. ۸) DH: ندارد. ۹) CC عبارت را چنین خوانده است (ص ۱۴۰):

... yašt - waž <ud> srūd gāhān *būd hē

۱۰) DH: [Pahlavi]. ۱۱) DH: [Pahlavi]. ۱۲) DH: می‌افزاید: د. ۱۳) DH: ندارد. ۱۴) DH: ندارد. ۱۵) DH: [Pahlavi]. ۱۶) DH: [Pahlavi]. ۱۷) DH: [Pahlavi]. ۱۸) واژه را CC stahm خوانده است ــــ ص ۱۴۰. ۱۹) DH: [Pahlavi]. ۲۰) DH: ندارد. ۲۱) DH: [Pahlavi]. ۲۲) DH در کنار این سطر در سمت راست افزوده است: III.

۶

۱) DH: ندارد. ۲) DH: [Pahlavi]. ۳) DH: [Pahlavi]. ۴) DH: ندارد. ۵) DH: ندارد. ۶) DH: [Pahlavi]. ۷) DH: ندارد. ۸) DH: [Pahlavi]. ۹) DH: ندارد. ۱۰) CC عبارت را چنین خوانده است:

tā ō yōnān ī āsurestān *mānišn hād yōnān saxt āmār

← ص ۱۴۱ برای معنی و توضیحات آن ← ص ۲۰۰. ۱۱) DH: [illegible]. ۱۲) DH: [illegible]. ۱۳) DH: ندارد. ۱۴) DH: [illegible]. ۱۵) DH: ندارد. ۱۶) DH و Ankl: [illegible]. ۱۷) DH هر دو مورد را: ندارد. ۱۸) DH: [illegible]. ۱۹) DH: [illegible]. ۲۰) DH: در بالای [illegible] نوشته است: [illegible]. ۲۱) DH: [illegible]. ۲۲) DH: [illegible]. ۲۳) DH: ندارد. ۲۴) DH: هر دو مورد: [illegible]. ۲۵) DH: [illegible]. ۲۶) DH: [illegible]. ۲۷) DH: [illegible]. ۲۸) DH: ندارد. ۲۹) DH هر دو مورد را: ندارد. ۳۰) این سه واژه را DH: ندارد.

۷

۱) DH افزوده است: د. ۲) DH: [illegible]. ۳) ندارد. ۴) DH: [illegible]. ۵) DH: ندارد. ۶) DH: [illegible]. ۷) DH: افزوده است: د. ۸) CC: bahl ud bahlān بلخ و بلخان و این قرائت درست است ← ص ۱۴۲ و ۲۰۵. ۹) DH عبارت: [illegible] [illegible] را ندارد. ۱۰) DH: [illegible]؛ Ankl بر اساس K_{20}: [illegible] اما املاء معمول [illegible] را بهتر می‌داند ← ص ۵۶ یادداشت ۷. ۱۱) DH: [illegible]. ۱۲) DH: [illegible]. ۱۳) DH: [illegible]. ۱۴) DH: [illegible]. ۱۵) DH هر دو مورد را: ندارد. ۱۶) DH: [illegible]. ۱۷) DH: [illegible]. ۱۸) DH: ندارد. ۱۹) DH: ندارد. ۲۰) DH: [illegible]. ۲۱) DH: ندارد. ۲۲) DH: [illegible]. ۲۳) DH: [illegible] د. ۲۴) DH: [illegible]. ۲۵) DH: [illegible]. ۲۶) DH هر دو واژه را ندارد. ۲۷) DH: [illegible]. ۲۸) DH: ندارد. ۲۹) DH: [illegible]. ۳۰) DH: [illegible]. ۳۱) DH: [illegible]. ۳۲) DH: [illegible]. ۳۳) DH: ندارد. ۳۴) DH: [illegible]. ۳۵) DH: ندارد. ۳۶) DH: ندارد. ۳۷) DH: ندارد. ۳۸) DH: ۱. ۳۹) DH: ندارد. ۴۰) DH: [illegible]. ۴۱) DH: [illegible]. ۴۲) DH پس از این می‌افزاید: د [illegible]. ۴۳) DH: ندارد. ۴۴) DH: [illegible]. ۴۵) DH: ندارد. ۴۶) DH: افزوده است: [illegible]. ۴۷) DH: [illegible]. ۴۸) DH هر دو مورد را: ندارد. ۴۹) DH: [illegible]. ۵۰) DH افزوده است: د. ۵۱) DH: [illegible]. ۵۲) DH: [illegible]. ۵۳) DH: [illegible].

۵۴) ← واژه‌نامه ۵۵) DH: [illegible]. ۵۶) DH: [illegible]. ۵۷) DH: [illegible]. ۵۸) DH: [illegible]. ۵۹) DH: [illegible]. ۶۰) DH: [illegible]. ۶۱) DH: ندارد. ۶۲) DH: ندارد. ۶۳) عبارت میان دو ستاره را DH: ندارد. ۶۴) DH: [illegible]. ۶۵) DH: ندارد.

۸

۱) DH عبارت میان دو ستاره را ندارد یعنی از د [illegible] تا اول واژهٔ [illegible]. ۲) CC: واژه‌ای که didēm خوانده شده است wistaxm خوانده ← ص ۱۴۵. نیز ← یادداشت شماره ۶۵ آوانویسی. ۳) DH: [illegible] [illegible]. ۴) DH: [illegible]. ۵) DH هر دو مورد را: ندارد. ۶) DH: [illegible]. ۷) DH: [illegible]. ۸) DH هر دو مورد را: ندارد. ۹) DH: [illegible]. ۱۰) [illegible]. ۱۱) DH: [illegible] [illegible]. ۱۲) DH عبارت میان دو ستاره را ندارد یعنی از [illegible] تا اول [illegible]. ۱۳) DH: [illegible]. ۱۴) DH: افزوده است: د. ۱۵) DH: ندارد. ۱۶) DH عبارت داخل دو ستاره را ندارد از [illegible] ... تا اول [illegible]. ۱۷) DH: ندارد. ۱۸) DH: [illegible] و سپس می‌افزاید [illegible] [illegible]. ۱۹) DH: [illegible]. ۲۰) DH: د. ۲۱) DH: ندارد.

۹

۱) DH هر دو مورد را: ندارد. ۲) DH: [illegible]. ۳) DH: [illegible]. ۴) DH: ندارد. ۵) DH: نـدارد. ۶) DH: [illegible]. ۷) DH: نـدارد. ۸) DH: [illegible]. ۹) DH: د را تکرار کرده است. ۱۰) DH هر دو مورد را: ندارد. ۱۱) DH: [illegible] [illegible] [illegible]. ۱۲) DH: [illegible]. ۱۳) DH: [illegible]. ۱۴) DH: عبارت میان دو ستاره را ندارد از [illegible] ... تا اول [illegible]. ۱۵) DH: ندارد. ۱۶) DH: ندارد. ۱۷) DH: [illegible]. ۱۸) DH: افزوده است: د. ۱۹) DH: [illegible]. ۲۰) DH: ندارد. ۲۱) DH: ندارد. ۲۲) DH: [illegible]. ۲۳) DH: [illegible] [illegible]. ۲۴) DH افزوده است: د. ۲۵) DH هر سه مورد را: ندارد. ۲۶) DH: [illegible]. ۲۷) DH: د. ۲۸) DH هر دو مورد را: ندارد. ۲۹) DH افزوده است: د. ۳۰) DH: [illegible].